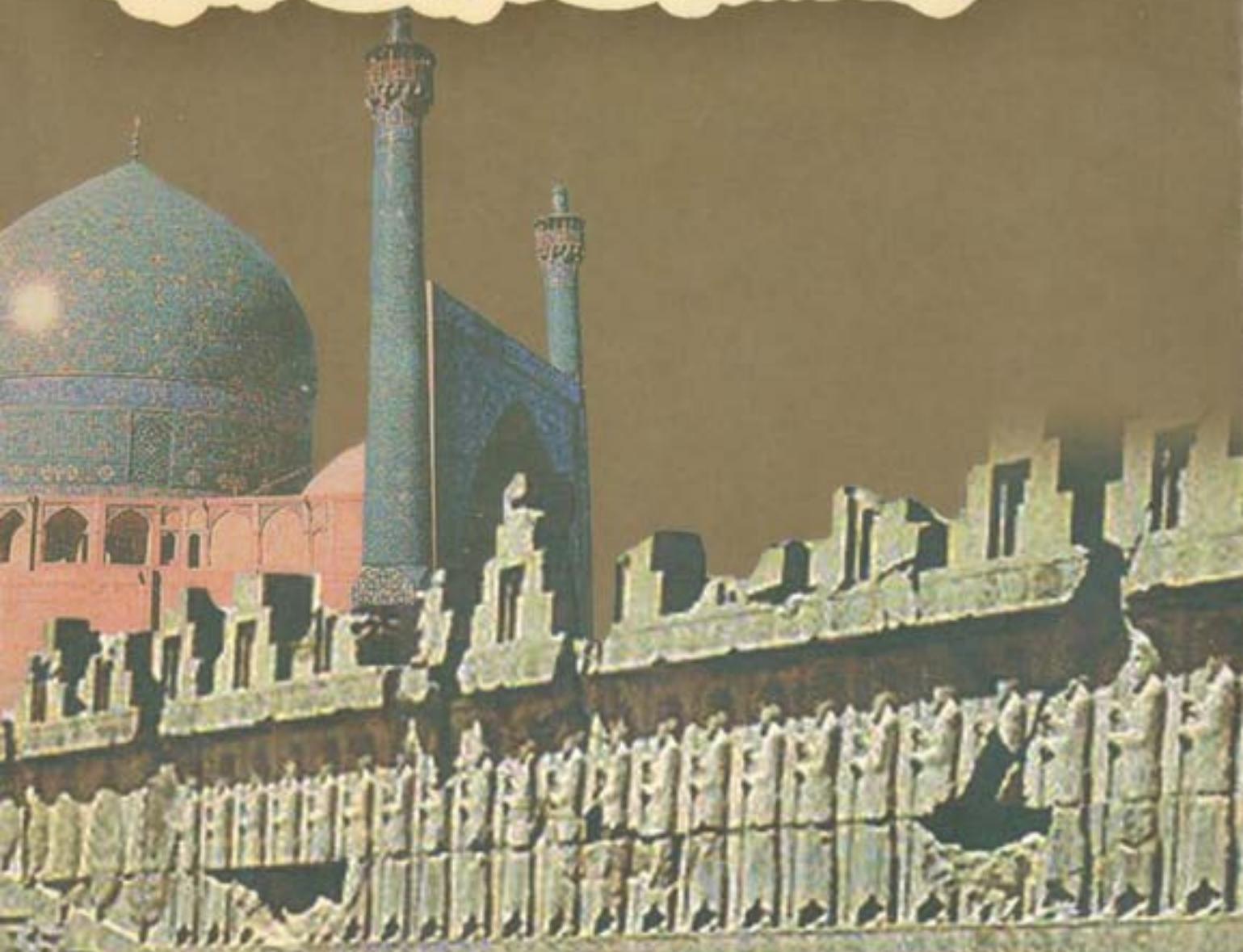


گرایش‌های علمی و فرهنگی در ایران

از هخامنشیان تا پایان صفویه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این دفتر به یاوری پگاه مظاہری و پویا مظاہری بچاپ رسیده است.

گرایش‌های علمی و فرهنگی ایران

از هخامنشیان تا پایان صفویه

پروفسور دکتر استفان پانوسی

استاد پیشین

دانشگاه‌های گیسن، ماربورگ، برلن، تهران، سالت لیک سیتی،
تهران، آیش اشت، گوتنبرگ و

استاد کنونی

در آنتلوب ولی کالج - لانکاستر (آمریکا)

نشر بلخ

۱۳۸۲

پانوسی، استفان، ۱۳۱۴

گرایش‌های علمی و فرهنگی ایران از هخامنشیان تا پایان صفویه / استفان پانوسی. -
تهران: نشر بلخ، ۱۳۸۲.
۱۹۹ ص. : جدول، نمودار.

ISBN: 964 - 6337 - 22 - 8

فهرستنامه بر اساس اطلاعات فیبا
کتابنامه: ص. [۱۶۹] - ۱۷۶.

۱. ایران - زندگی فرهنگی - تاریخ. ۲. علوم - ایران - تاریخ. ۳. تمدن ایرانی. ۴.
فرهنگ ایرانی. الف. عنوان.

۹۵۵ / ۰۰۴۴

DSR ۶۳/۲۴

م ۷۸-۲۳۷۲۱

کتابخانه ملی ایران

مشخص

گرایش‌های علمی و فرهنگی از زمان هخامنشیان تا پایان صفویه

پروفسور استفان پانوسی

چاپ نخست: ۱۳۸۳

شمار: ۱۵۰۰

نگاره‌پردازی و آرایش دفتر: بلخ

طرح روی جلد: پلک

لیتوگرافی: پلک

چاپ: کیمیا

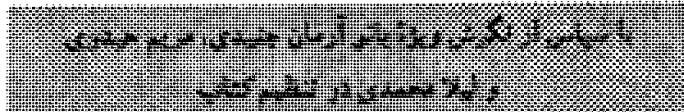
صحافی: نوری

ناشر: نشر بلخ، وابسته به بنیاد نیشابور

نشانی: تهران، بلوار کشاورز، خیابان جلالیه، شماره ۸، ساختمان کیخسرو اردشیر زارع

دورواز (تلفن): ۰۹۶۲۷۸۴، ۰۹۶۲۷۸۴، ۰۹۵۳۴۰۷ دورنگار: ۰۹۶۲۲۴۳

شابک: ۸-۲۲-۶۳۷-۶۳۷-۹۶۴ ISBN 964 - 6337 - 22 - 8



فهرست عنوان‌ها

۷	سخن آغاز
۹	دیباچه
۱۵	گرایش‌های علمی و فرهنگی ایران از هخامنشی تا پایان صفویه ...
۲۹	کفتار نخست نظری کلی بر نظرهای دیگران
۴۷	کفتار دوم اساس جهان‌بینی ایرانی در فلسفه مشارکت
۶۵	کفتار سوم فرهنگ و علوم و مراکز آنها در دوره هخامنشی ...
۸۱	کفتار چهارم فرهنگ و علوم از پایان هخامنشی تا پایان اشکانی
۹۳	کفتار پنجم گرایش‌های فرهنگی و علمی و مذهبی در دوره ساسانیان .
۱۱۳	کفتار ششم دید علمی در سیاست فرهنگی ایران از اسلام تا آغاز صفویه
۱۴۳	کفتار هفتم وضع کلی علم و فرهنگ در دوره صفویه

بنام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه بر نگذرد

برای ایران که از چند هزار سال پیش تاکنون، بنام بزرگترین و کهن‌ترین کشور پایدار در میانه جهان، چه از دیدگاه جغرافیایی و چه از دیدگاه‌های گونه‌گون فرهنگ و دانش و اندیشه و هنر یا بازار و کارزار و رفت و آمد آشتی جویانه و جنگجویانه مردمان کشورهای دور و نزدیک؛ ایستاده است و هنوز نیز با همه ستمها که بر آن رفته است، نام گرامی ایران^(۱) را بر خود دارد، و برای دیگران بی‌آزمی و شکست و جنگ و ننگ نمی‌خواهد، بیش از هر کشور دیگر بایسته است که از یکسو راز پایداری خویش را در میانه انبوه یورش‌ها و ویرانگری‌ها و گستاخانه‌ها و از سوئی رشته‌های پاره شده بدست دیگران را، با شکیب و دانایی و توانایی بیکدیگر پیوند دهد، تا بتواند به یک ساز و کار یگانه، و یک برنامه هماهنگ دست یابد که ما را در رهنوردی‌های آینده در این جهان پرآشوب راهبر باشد.... باشد که در این راه دراز، با بهره‌گیری از اندیشه نیاکان خردمند، مهر و آشتی برای دیگران بار مغان بریم.

استfan پانوسی استاد پیشین دانشگاه تهران و استاد کونی دانشگاه گوتبرگ که پیش از این با نامه ارجمند دیگر وی «تأثیر فرهنگ و جهان‌بینی ایرانی بر افلاطون» با برخورداری از همه داده‌های غربی دری دیگر در جهان اندیشه گشود، تا جهانیان و امداداری یونانیان را از ایران بازشناستند، کمر بدین کار سخت بسته و بهره اندیشه و پژوهش چند ده ساله خویش را پیشکش جوانان خردمند ایران می‌کند، باشد تا کارداران گسترۀ فرهنگ و دانش در دیوان‌ها و دستگاه‌های بالای کشوری از پنده ایشان،

۱- ایر: فروتن، آزاده. ایران: کشور فروتنان و آزادگان.

۱.۸ گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

برخوردار گردند و جوانان ایران در این زمینه گسترش کار راهنمایی پی گیرند و نموداری از پستی‌ها و بلندی‌های هنگام‌های گوناگون زندگی ایرانیان بدست آورند و چشم به رهواردهای هنگام‌های برتری بدوزند، و چگونگی و چرائی شکست‌ها را دریابند، تا دیگر شکست را پروای گذر به فردای ایران نباشد، و راهی که نیاکان خردمند ما همواره کارو انسالار بوده‌اند، تهی از رهنوردان امروز و فردای ایران نباشد.

فریدون جنیدی

بنیاد نیشابور

دیماه ۱۳۷۸

دیباچه

گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه در اصل مجموعه مقالاتی بود که نگارنده لریاً یک ربع قرن پیش هنگامی که پس از حدود ۲۳ سال تحصیل و تدریس در اروپا تازه به ایران برگشته بود به نگارش درآورد، و منتظر بود آنها را یکجا منتشر کند که بالاخره چند سال بعد در سال ۱۳۵۴ در جامعه نوین شماره ۷ به چاپ رسید. اینک با تجدید نظر در برخی از مطالب آن به صورت کتابی درمی‌آید که در بنیاد نیشابور به سرپرستی فریدون جنبیدی، که عشق به ایران و به فردوسی را از نهاد ذاتی خود به این بنیاد منتقل کرده است انتشار می‌یابد. باشد که اگر بانگی از آهنگ عشق به ایران، با پنجره‌های باز به دورنمای جهان، یا اگر بانگی از عشق به کره زمین شامل ایران با مرزهای باز به سوی تاریخ آینده بشر که در محاصره جهل و نادانی‌های بشری و مجهولات و امور شناخت ناپذیر کیهانی از یک سوی و در گرو سیاستمدارانی نادان و ناشی از آن سوی دیگر فوارگرفته است که فلاً هیچ غمی ندارند جز اینکه فقط و فقط به منافع خود اندیشه کنند و سرنوشت انسان و آسمان و گیتی را فقط بر عهده خدا بگذارند... آری باشد که اگر بانگی از این نوع بانگها از لابلای از میان سطرهای این کتاب برآید، به عنوان پیامی به گوشاهی نیوشان تلقی گردد مبنی بر اینکه پیام چوپان دروغگو بالاخره در لحظه خطرناک بی‌اثر خواهد ماند و پیام دانشمندانی که با در دست داشتن رسانه‌های گروهی سناریوهای مضمونی بمانند برانداختن رژیم‌ها و حکومت‌ها در پهنه پهناور جهان به راه می‌اندازند و یا از پی این امر می‌جوینند که کجا را در جهان می‌توان یافت، تا در آنجا با اصل «از هم پیاش و تو سalar باش» جنگ‌های کوچک و یا جنگ‌های بزرگ برای مصرف تولیدات تسليحاتی زردادخانه‌های خود به راه بیاندازند، بالاخره در لحظه‌ایکه دهان لایه اوژون بازتر و بازتر می‌گردد تا کره زمین را زدوده از هر گونه زیست و زی بنماید بی‌اثر و بی‌پامگیر خواهد ماند!

۱۰ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

برخورد تمدن‌ها از نوع پیش‌بینی شده از دانشمندانی به مانند سامول هانتینگتون^(۱) نه دروغ نیست بلکه پیامی است بس خطرناک به سیاستمداران تا سناریوهای خود را طرح‌ریزی و اجرا کنند همانگونه که اسلاف آنان پیام‌های دانشمندانی به مانند بنگستون‌ها را اجرا کرده‌اند و یک خط گسل میان یک جهان متmodern و مثبت و زایا و استوار بر یونان، چون مظهر هرچه که خوب و زیباست، و میان یک جهان غیرمتmodern و وحشی و منفی و نازا و استوار بر ایران، چون مظهر هرچه که بد است و اهریمنی، یافرینند! غافل از آنکه این آفرینش که در تمدن غربی بازتابی از تمدن یونان باستان و در تمدن ایرانی اسلامی بازتابی از ایران باستان می‌بیند، آفرینشی است بس خطرناک با پی آمدۀائی که اصلاً نه با تاریخ واقعی بشر انسجام و نه با گرایش بشر به احساس یگانگی و هموندی بر روی کره زمین هماهنگی دارد. آری! غرب تا اندازه‌ای توانته است مسیر تاریخ را در طول تاریخ با برنامه‌ریزی دقیق و با به کارگیری فلسفه و علوم و تکنیک به نفع خود منحرف سازد و هنوز هم فکر می‌کند که می‌تواند این کار را در حال حاضر و در آینده‌ها نیز اعمال بکند، از این روی است که پیامبرانی مجهز به داشت به بیدان می‌فرستد که برخورد تخریبی و جنگجویانه تمدن‌ها و فرهنگی و مذاهب را پیشگوئی بکنند و نه یگانگی و وحدت و سازندگی را در میان بشر محکوم به همزیستی مسالمت‌آمیز، در زیر سایه یک تهدید طبیعی به مانند اوزون از فراز آسمان‌ها و یا ذوب شدن یخ‌های دو قطب تا بسیاری از مناطق دنیا را فرو بلعند، و یا تخریب آب‌های اقیانوس‌ها با تردد این همه کشتی آلودگی‌زا و در خدمت اقتصاد آزاد و لگام گسیخته سرمایه‌دارانی که مثلاً گلابی اسپانیا را در کالیفرنیا و گلابی کالیفرنیا را در اسپانیا به فروش می‌رسانند و در این میان آب و هوای کره زمین را چون حق منحصر به خود تلقی می‌کنند، همانگونه که هرگونه علم و فرهنگ را سرانجام منحصر به خود و به یونان باستان می‌بینند!

اگر ما به مخالفت با دانشمندان نزدیک‌بین و تنگ اندیش در این کتاب بر می‌خیزیم نه بخاطر این است که در قبال آنان متقابلاً به تنگ اندیشی و بن‌بست فکری روی آوریم، بلکه تا به خود و به دیگران بفهمانیم که اگر در گذشته‌ها، بخاطر غفلت ملت‌ها، برای غرب امکان داشته است به تنهایی نزد قاضی برود این امر در آینده، دیگر ممکن نیست، پیام چوپان دروغگو بالاخره روزی بی‌اثر و بی‌پامگیر خواهد ماند!

پیام‌های تهدیدهای طبیعی ناشی یا غیرناشی از انقلاب صنعتی و از تولیدات تسليحاتی برای بشر خیلی گویاتر و پاسخ‌بزیرتر از پیام دانشمندان دانشگاه‌های معتبر دنیاست که به سیاستمداران خط و

۱- ر.ک. به مجتبی امیری، نظریه برخورد تمدن‌ها، هانتینگتون و منتقدانش، تهران ۱۳۵۷.

روپردهای ویژه و خاصی می‌دهند.

پیام ما برای غرب این است، در هر گونه گامی که برمی‌دارد باید آگاه باشد که ما صاحب تنها یک سفره زمین هستیم که ظاهرًا تک و در میان این همه ستاره و کره در آسمان‌ها بی‌نظیر و متعلق به تمام الهاد بشر است و نه تنها متعلق به آن گروه از انسان‌ها که فرهنگ و تمدن‌شان سرانجام مديون تمدن یونانی و رومی تلقی می‌شود!

پیام ما در لابلای انتقادمان از دانشمندانی که می‌خواهند مسیر تاریخ را منحرف بکنند این است که یا پیدا از هموند بودن بر کره خاک هم می‌باهات کرد و هم پاسداری نمود، نه با کاربرد توصیف نادرست از چگونگی تاریخ و نه با کاربرد سیاست‌های منحصرًا اقتصادی و ضد یکدیگر و سرانجام ضد طبیعت، بلکه با دیدگاه‌های تازه و متمرکز حداقل بر سه بعد:

بعد الهیات در راه تضمین حقوق الهی و یگانگی و هماهنگی در چندگانگی کیش‌ها و مذاهب و ادیان، بعد انسانی در راه تضمین حقوق بشر و بعد بومشناختی برای تضمین حقوق طبیعت در راه لردهوند خطرات ناشی از رقابت‌های کورکورانه اقتصادی که چنان می‌کند که انگار آب‌ها و دریاها و الیانوس‌ها و زمین‌ها یا بی‌صاحب یا از امور داخلی یک مملکت است.

نه از راه تخریب طبیعت و نه از راه به راه انداختن جنگ‌ها برای مصرف فرآورده‌های زرّادخانه‌ها یا پیدا ضامن رفاه برای مردم مملکت خویش شد، بلکه می‌توان به جای آن از راه سازندگی و تبدیل گویرها و صحراهای فراوان بر روی کره زمین به جنگلهای سرسیز و بارانی تازه دوباره دست یافت و رفاه برای همه افراد بشر تضمین و فراهم کرد.

روزی که زرّادخانه‌ها در گوش و اکناف دنیا به جای تولیدات تسليحات تخریبی به تولید وسائلی هر روزند که مثلاً آب‌های اضافی اقیانوس‌ها را شوره‌زدایی کرده و به گویرها و صحرا بکشانند و از این راه به زر و سیم کافی برای تامین کار و رفاه نه تنها در ممالک خود بلکه در همه جا دست یابند و روزی گه ناہستند شود مثلاً انگور کالیفرنیا در اسپانیا و انگور اسپانیا در کالیفرنیا مصرف گردد، آن‌زمان است که همراه به علم تازه‌ای از معقولات راه یافته است که در افق‌های آن یگانگی در چندگانگی نه فقط برای هر دو و یا اروپا بلکه برای قاره‌های دیگر نیز امری خواهد بود هویدا و قابل اجرا، آنگاه است که هماهنگی و یگانگی در میان فرهنگ‌ها و تمدن‌ها جای نبرد در میان آنها را می‌گیرد. روزی که غرب اصل «از هم پیash و تو سالار باش» را تقطیع بکند، آن روز جشن جهانی بشر خواهد بود.

تا آن زمان که این آرزوها تحقق نیابد، باید که کشورهای دیگر بمانند ایران به غرب‌شناسی به

۱۶ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

صورت علمی و تحقیقاتی بپردازند تا بتوان از این راه مقاصد و مظاهر پسندیده و نیک و زیبای منعکس در آفریده‌های فراوان فرهنگی و فلسفی و ادبی و هنری از مقاصد شوم و سیاست زده ضدشرقی در غرب شناسائی کرد. به عبارت دیگر چرا باید کشوری مانند ایران فاقد یک موسسه باخترشناسی باشد، آنهم با وجود اینکه ایران هزارها سال است که با غرب برخوردهای نیک و بد تاریخی و جنگی و فرهنگی و الخ داشته است - چرا باید دانشگاه‌های ایران فاقد گروه‌های آموزش زبان‌های کلاسیک شرقی و غربی باشد تا بتواند خود شرق و غرب را با استفاده از منابع اصلی بازبیناند.

نه هرکس که بیست سال در خاور زمین بوده باشد خاورشناس است و نه هرکس که بیست سال در غرب بوده است باخترشناس، همانسان که خاورشناسی در اکثر دانشگاه‌های معتبر غرب رشته‌ایست علمی بمانند هر رشته دیگر دانشگاهی، باخترشناسی نیز باید رشته‌ای باشد دانشگاهی که برای تامین نیروهای آموزشی آن باید از هم‌اکنون دانشجویانی در حد فوق لیسانس از گروه‌های زبانهای خارجی به دانشگاه‌های معتبر غرب فرستاده شوند تا به زبان‌های کلاسیک باختری شامل لاتین و یونانی از یک سوی و به روش‌های علمی غرب‌شناسی تخصص یابند.

کار حاصل از خاورشناسی می‌تواند مورد حسن یا سوءاستفاده افراد یا گروه‌های سیاسی و اقتصادی در غرب قرار گیرد، کار حاصل از باخترشناسی باید منجر به این شود که غرب نتواند از خوان‌گسترده شرق‌شناسی سوءاستفاده نماید.

خاورشناسی باید به صورت دقیق و بدون آلودگی با اغراض سیاسی ضدشرق انجام بپذیرد و باخترشناسی نیز بهمین صورت باید بری از اغراض سیاسی و ضدغیری باشد، اگر چه در این میان افرادی یا گروه‌هایی می‌توانند بیایند و از خوان‌گسترده خاورشناسی یا خوان حاصل از باخترشناسی به جای حسن استفاده سوءاستفاده‌هایی بنمایند.

آری کارهای ناکرده علمی و فرهنگی در ایران فراوان هست که چه خوب می‌بود که دست اندرکاران یکی از چاههای فراوان نفت را در این سرزمین فقط وقف کارهای ناکرده فراوان در تمام زمینه‌های فرهنگی و علمی می‌کردند. و چه خوب می‌بود که یکاییک دانشمندان و محققین ایرانی شاغل در غرب می‌توانستند سالی یک بار برای مدت چند هفته درسهایی به صورت فشرده برای استادان و محققین در محافل علمی و فرهنگی ایران راه می‌انداختند تا به تقویت علم و فرهنگ در این مرز و بوم کمک می‌کردند. برای این منظور کاغذبازی‌های دست و پاگیر اداری می‌بایست اندازه‌ای

تفییر یابد. در پایان لازم است از پیشاپیش یادآوری شود که گفتارهای مندرج در این کتاب از پیشتر از یک چهارم پایانی این سده است. لذا برخی از موارد مورد اشاره در آن، می‌تواند برای امروز بی‌مورد و بی‌مصدق تلقی گردد. بدین معنی که نه غرب و نه ایران، هیچکدام غرب و ایران پیشتر از یک ربع آخر این قرن نیست و نظرهای نگارنده نیز می‌تواند در این میان بر اثر دگرگونیهای مربوطه تغییر کرده باشد، ولی با وجود این بسیاری از ایرادهای وارد در این کتاب هنوز هم چه در ایران و چه در غرب مصدقها دارد و این بر عهده تاریخ است که این موارد را شناسایی نماید.

استفان پانوسی

(دانشگاه گوتبرگ - سوئد)

۱۳۷۸

گرایش‌های علمی و فرهنگی ایران از هخامنشی تا پایان صفویه

در گفتار نخست کوشن شده تا نشان داده شود که چگونه برخی از دانشمندان چه شرقی و چه غربی تاریخ فرهنگی و علمی ایران را به نادرستی بررسی کرده‌اند و چگونه از بررسی‌های یکسویه خود آن برداشت‌هایی را نمودند که سرانجام منجر به تقدیس جهان ملی و فرهنگی خودشان گردد. در این میان سکوت محافل علمی و فرهنگی ایران در فراروی این بررسی‌ها و برداشت‌های نادرست، که هم‌اکنون بازتاب‌های آن در نزد بسیاری از دانشمندان و شهروندان ایرانی به چشم می‌خورد، نه تنها به تاراج رفتن مفاخر و فرّ مایه و شکوه‌مایه‌های فرهنگی و تاریخی و علمی ایران به ناخواستگی کمک کرده است، بلکه به بهم‌پیوستگی تاریخ ایران قبل از اسلام به بعد از اسلام نیز آسیب رسانده.

در لابلای انتقاد و ایراد‌گرفتن از چنین بررسی‌های گزاره آمیز، نویسنده این گزارش کوشش کرده است ایرانی بودن آنچه را به اثبات برساند که تحت بررسی‌های نادرست دیگران برای خود ایرانیان، غیرایرانی و مشکوک به نظر می‌رسید.

از آنجاکه دانشمندان غربی یکسویه اندیش و یونان‌پرست، برخورد جهان ایران باستان را با جهان یونان برخوردي از یک جهان ددمنش و وحشی و خودکامه‌گر با جهانی آزادی دوست و انسانیت پرور پنداشته و تلقی کرده‌اند و هنوز هم جهان امروزین خود را چون بازتابی از یونان باستان و جهان ایرانی امروزین را نیز چون بازتابی از ایران باستان با تمام ویژگی‌های تفرانگیزی که بر آن برچسب کردند، تلقی کرده و به خورد جوانان و شهروندان پاک‌باور خود می‌دهند، نویسنده باسته بر خود دانست، که با نقل قول‌های بسیار از پژوهش‌های چند سویه‌نگر و با دلایل استوار و شواهد نقض ناپذیر نخست نشان دهد که نه تنها نباید یونان باستان را در حکم گهواره فلسفه و ارزش‌های انسانی و در مقام خاستگاه نخستین انسانیت و علوم و آزادی تلقی کرد، بلکه نباید در بازتاب آن نیز، که جهان امروزین

۱۶ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه غرب است، نمایش را با واقعیت یکی کرد.

یونان باستان و جهان امروزین غرب که خود خواسته دنباله صرف و صریح یونان دیرینه باشد بیشتر به نمایش دادن ارزش‌های انسانی و آزادی و ... و ... پرداخته است و چنین وانمود می‌کند که پشت پرده و واقعیتی دیگر در فراپشت و فراپس این نمایش نیست.

امروزه جهان غرب انگشت خود را بر نقاط ضعف ملل و سیستم‌های دیگر می‌گذارد و دیگر فرصت نمی‌کند بر سیمای بحران‌زده خود در تمام رشته و شیارهای زندگانی و اجتماعی خود بنگرد. چه خوب گفته بود خیام:

شیخی به زنی فاحشه گفتا مستی هر لحظه به دام دیگری پابستی
گفتا شیخا هر آنچه گونی هستم اما تو، چنانکه می‌نمائی، هستی؟
در گفتار دوم، نویسنده کوشش کرده است پشوانه فرهنگی و جهانی‌یی دیرینه ایران را نه تنها در فلسفه مشارکت بیند بلکه آن را نیز چون بخشش و هدیه‌ای از سوی جهان ایرانی به جهان غرب توجیه بکند.

فلسفه مشارکت شالوده و اساس بنیادین جهانی‌یی افلاطون شده بود و با شاخ و برگ‌های اضافی از راه فلسفه توافلاطونی تا به سانکتوس توماس در قرون وسطی و تا به لوی لاول و محافل سیاسی و اقتصادی دیگر در سده بیستم رسیده است. تنها پژوهشگرانی که هم یونان‌شناس و هم ایران‌شناس و هم کارکشته و کهنه‌کار در فلسفه و در برخوردن‌شناسی جهان شرق و غرب باشند، می‌توانند سر نخ فلسفه مشارکت را از ایران باستان گرفته و آن را از رهگذر یونان و ایران‌زمین گذرانده به سده بیستم برسانند تا دیگر هیچ‌کس خاستگاه تمام ارزش‌ها را تنها در یونان‌زمین نبیند و غیریونانی و غیرغربی را دَدْخو و گرازمنش نپنداشد.

بسیاری از دانشمندان غربی و به دنبال آنان بسیاری از تحصیل‌کرده‌های شرقی دست پروردۀ آنان آغاز تمام ارزش‌ها و معارف انسانی را در یونان‌زمین دیده‌اند و اگر در این میان پژوهشگرانی حقیقت‌جوی برخاسته باشند و خلاف این امر را ثابت و استوار کرده باشند، سرنوشت پژوهش‌های آنان هر آینه جای گرفتن در زیرگرد و غبار دستخور دگی ناپذیر کتابخانه‌ها و کتابفروشی‌ها خواهد بود و به هیچ وجه تأثیری بر تدریس استادان و دیران و سیاستمداران غرب نخواهد داشت و این گروه تعالیم یکسویه‌وار نیاکان خود را همانا پشتاپشت و سینه به سینه بدون کوچکترین تعدیل به فرزندان خود تحويل می‌دهند.

از این روی باید مکرراً نشان داد که آغاز فلسفه و هنرهای زیبا در یونان پس از برخورد آن دیار با جهان ایران تحقق پذیرفت و این جهانیت ایرانی بود، که بنا بر برخی از پژوهش‌های معتبر بر جهانیت طبیعت زده یونانی تأثیر گذاشت و آن را وادار کرد به داده‌های فراسویانه و متعالی و مفارق و منزع اندیشه کند.

واژه «فیلو + سوفوس» به معنی دوستدار حکمت و منشوری گویا تا قبل از برخورد یونان با جهان هخامنشی بر ساخته نشده بود و ممکن است از روی الگوگیری از واژه هخامنش ساخته شده باشد. «هخامنش» (هخا = دوست + منش = خرد و خردپذیری و منش) به معنی «فیلسوف» بوده است و ایران هخامنشی از اصل فلسفی «مشارکت» استفاده کرده تا زیب و زیور و سامانی به دنیای گسیخته در خود آن زمان بدهد.

اصل مشارکت به یکایک افراد تمام مزایا و منافع و محاسن وحدت را ببل خود وحدت را بسان استیفائی و یکسان فیض می‌کند، ولی از آنجاکه مظروف همیشه تابع ظرف است هریک از افراد بر طبق ظرفیت و استعداد و گنجایش خود از آنچه که به یکسان در اختیار همه قرار گرفته است بهره‌برداری کرده و برخوردار می‌گردد و بدینسان سلسله مراتب و طبقات گوناگون در اجتماع و در سطح کشورها و در زمینه‌های دیگر ایجاد می‌گردد. از این روی است افلاطون شیفتۀ جهان کوشش بزرگ، که بهترین مصداقی را برای فلسفه مشارکت نشان می‌دهد، شده و نوشته است:

«فرمانروایان رعایای خود را در آزادی سهیم کرده بودند، چون سربازان و سرداران همه را به یک چشم می‌دیدند و با همه به برابری رفتار می‌کردند، اگر در میان ایرانیان مرد خردمندی بود که می‌توانست اندرزی بدهد که مردمان را سودمند باشد چنان می‌کرد که همه مردم از خردمندی او استفاده کنند».

ایجاد سی مرزبان نشین از سوی داریوش بزرگ نیز نمونه‌ای بارز از دخول کثرت در وحدت و برخورداری آن از تمام مزایای وحدت است. وحدت در کثرت لازمه مشارکت است و این همان است که مفهوم زیبائی را نیز بیان می‌کند، چراکه زیبائی عبارت است از وحدت و هماهنگی در چندگونگی:

«Pulchritudo est unitas in diversitate» و چه شگفت آمیز گفت ایسخیلوس: «آوخ، که در آن هنگام که شاه پیر، شاه توانا، شاه شکستناپذیر و بی‌عیب، داریوش برابر با ایزدان، بر این سرزمین فرمان می‌راند، زندگی چه با عظمت و زیبا بود».

۱۸ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

فلسفه مشارکت بر اساس نظم و ترتیب توأم با آزادی و برابری و توأم با اراده معطوف به قدرت و محبت و عدالت که از نخستین طراحان جهانی ایرانی، یعنی از نخستین فیلسوف ایران، زردشت از یک سوی و از کورش بزرگ که در تاریخ به القاب انسانی منحصر به فرد توصیف گردیده است از سوی دیگر، شالوده گذاری شده بود، در پیج و خم تاریخ گهی پاک و بی‌آلایش جلوه‌گری کرده بود و گهی دستخوش پادشاهانی خود سر و خود کامه گشته و گهی در اندیشه و باورهای ملل دیگر به عنوان آرمان و آرزو راه یافته و گهی در فلسفه افلاطونی و نوافلاطونی از یک سوی و در مذاهب و کیش‌واره‌های دیگر به مانند مسیحیت و مانی‌گرایی و عرفان از سوی دیگر پناهگاهی برای خود جسته بود و گهی نیز دستخوش تقلبات و رخدادگی‌های ناپسند تاریخ شده، ولی در حکم آتشی در زیر خاکستر، در انتظار فروزش و تجلی مجدد مانده است که امید از آن می‌رود این فروزش در جنبش‌های فرهنگی جدید و فراگیر رستاخیز در ایران باشد.

آری با انقراض شاهنشاهی هخامنشی جهانی ایرانی متیلور در فلسفه مشارکت کاریزهای دیگری را بیرون از زمینه سیاست و جامعه در پنهانه‌های گسترنده فیلسوفان و ادیان برای خود باز کرد تا در نزد فیلسوفان و اندیشمندان ایران بعد از اسلام به مانند فارابی و ابن‌سینا و مولانا از یک سوی و در نزد فیلسوف بزرگ قرون وسطی سانکتوس توomas آکویناتیس از سوی دیگر به شکوفائی شکوه‌آفرین برسد.

در گفتار سوم نویسنده کوشیده است وضع علوم را در زمان هخامنشی تا آنجاییکه که مقدور باشد با استناد بر منابع دسترسی پذیر منعکس کند.

ایران سرزمین تبادل میان خاور و باختر بوده است و از این روی در همه زمینه‌ها، چه هنری و فرهنگی، چه مذهبی و فلسفی و چه علمی و ادبی، هم لاز ملل جهان آن روزگار مایه‌ها و بهره‌ها گرفته و هم به همه بهره‌ها، رسانده است.

اینک از آنجاکه علوم در آن زمان‌ها هنوز از یکدیگر جدا نشده بود و در نتیجه یک عالم کمایش جامع‌العلوم به شمار می‌رفت، دانشمندان ایران باستان نیز از هر خرمی چه بسا خوش‌ها برچیده بودند، به ویژه از خرمن درمان و مداوای تن و روان.

استوار شده است که دانشمندان ایرانی پیش از اسلام به علوم طبیعی توجه شایانی داشته‌اند و این امر بر همین منوال در نزد دانشمندان ایرانی بعد از اسلام نیز دنباله داشته است، تا بدانجاکه فیلسوف معاصر و بلند نام آلمان ارنست بلوخ اذعان می‌کند که متفکرین ایرانی دوره اسلام از این روی بر

متفکرین مسیحی قرون وسطی برتری داشتند، که دسته اول اکثرًا پزشک بوده و بر قوانین طبیعت تجاوز نمی‌کردند، در صورتیکه فلاسفه مسیحی قرون وسطی علوم و فلسفه را به خدمت الهیات درآورده بودند: *Philosophia ancilla theologiae est*

ابقراط را جهان، پدر پزشکی نامیده است. ایرانیان نیز اعتراضی بر این امر نکرده و نمی‌کنند. حال آنکه سیریل الگود می‌نویسد: «با توجه به اطلاعات پراکنده‌ای که در این زمینه برای ما باقی مانده است، می‌توان چنین نتیجه گرفت که وضع پزشکی در ایران باستان خیلی پیشرفته‌تر از آشور بوده است. لذا دور از منطق نخواهد بود، اگر بگوئیم که ایرانیان مبانی طبی را که در دنیا به نام «طب یونانی» معروف است به یونانیان آموخته‌اند».

«تهرنیاه نخستین پزشک ایرانی پیش از اباقراط بوده است. آیا این را ایرانیان می‌دانند؟ متاسفانه از حوزه‌های پزشکی که در ایران باستان موجود بوده است، تنها چند نامی به یادگار مانده. شگفت‌که هیچ یک از مراکز آموزشی پزشکی و بیمارستانی امروزین ایران نام یکی از این حوزه‌های پارینهٔ پزشکی را در جوار یک خروار از نام‌های بی‌نام و نشان غربی که امروزه در همه جای ایران به چشم می‌خورد زنده نکرده است^(۱)، چه رسد به اینکه نام نخستین پزشک ایرانی پیش از اباقراط را به اذهان بسپارد. آری باید با هانس یه‌نیخن گفت: «به پاس پژوهش‌های چند دههٔ اخیر اهمیت ایران و به عبارت دیگر اهمیت ایرانیان توأم با تاثیر آنان بر شرق و غرب چنان واضح و آشکار گردیده است که چشم‌اندازهای بررسی کننده تاریخ فرهنگی را می‌توان به یک افق فراگیرندهٔ آسیا و اروپا گسترش داد».

بدون گرایش‌های علمی و فرهنگی محال به نظر باید برسد که هخامنشیان توانسته باشند به جهان خود آن زیب و زیوری را داده که هم‌اکنون شگفت را در دل هر آنکس می‌کارد که دست به بررسی داده‌ها و یافته‌های فرهنگی و علمی و هنری آن زمان بزنند.

بعد از حمله اسکندر، یونانیان مکاتب و مراکز علمی ایران را به تاراج بردنده و آن‌هارا پالایش داده چون فرآوردهٔ یونانی به نام خود درآورده‌اند، از این روی هیچ شگفت‌انگیز نیست که یکی از پژوهشگران به نام برودبک حتی افلاطون را تاراجگر نامیده است، تاراجگر از این روی که تعالیم زرده‌شده را در تعالیم خود منعکس کرده ولی نامی از مأخذ خود نبرده است.

برخی از یونانیان به انتقاد از جهان خود برخاستند و چنین به تاریخ سپردند که «ایرانیان به فرزندان

۱- درخور یادآوریست که این گفتار و گفتارهای دیگر این کتاب در پیش از انقلاب نوشته شده است.

۲۰ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

خود تقوی و فضیلت می‌آموزند در صورتیکه یونانیان به تعلیم فرزندان خود برای خواندن و نوشن
می‌پردازند». کدام بهتر؟

آیا کسی که بیست و پنج سده، از یونان باستان تا به امروز شمرده، راجع به تقوی و فضیلت و آزادی کتاب می‌خواند و کتاب می‌نویسد و خواب و سراب دیدهای خود را در جامه هنرهای زیبا و نمایش‌های تظاهر برانگیز در راه ایجاد نهادهای اجتماعی از برای مصرف هرچه بیشتر فرهنگ و علم و هنر می‌گنجاند، انسان بهتری است یا آنکه خوراک را از راه پشت‌سر خود به دهانش نمی‌رساند بل بکراست بدون توجیه علم و بدون خواندن هزارها کتاب و استفاده از هزارها میانجیگر به تقوی و فضیلت دریافت چند سیمائي و چند چهره زندگانی می‌پردازد؟

به هر حال «نظر امپراتور ناپلئون این بود که هرگز کسی نباید فراموش کند که این‌ها گفته‌های یونانیان است و آنان مردمانی لافرن و گزافه‌گو بوده‌اند و هیچ تاریخ ایرانی تاکنون به صورتی نوشته نشده است که از روی آن ما بتوانیم پس از استماع سخنان دو طرف به یک داوری صحیح برسیم». در گفتار چهارم نویسنده کوشیده است ابعاد یونانی شدن خاور و خاوری شدن مغرب زمین را در زمان سلوکیدها و اشکانیان بارزتر کرده و نمایان بکند.

با وجود مدارک بسیار نارسا و کمی که درباره جهان اشکانی در دست می‌باشد، می‌توان با ویدنگردن گفت: «دوران پارتی دوران مبادله فکریست میان باخت و خاور. و اگر ما در این مورد نیز پدیده زبانی را مد نظر قرار بدهیم، در خواهیم یافت که شمار واژه‌های دخیل ایرانی در زبان‌های سامی خاور نزدیک باز هم بیشتر گسترش یافته است، در صورتیکه تاثیری که در جهت مخالف در جریان و به همان اندازه بوده باشد، اصلاً قابل پیگیری نیست. شمار واژه‌های دخیل یونانی نیز در زبان پارتی و پهلوی آن چنان کم است که شگفت‌آور است. این مشهودات، آشکارا نمایانگر این است که تاثیر فکری از ایران به سوی باخت در جریان بوده است و نه بر عکس. چنین برداشت‌هایی با قراین و شواهد فراوان دیگر نیز به اثبات می‌رسد».

آنچه که آشکارترین امر در زمان اشکانی به نظر می‌رسد این است که اشکانیان نه تعصب ملی داشتند و نه تعصب مذهبی و زبانی. همزمان با شکنجه مسیحیان در امپراتوری روم مذهب نواظهور مسیحیت در پهناور اشکانی گسترش بلامانع می‌یافت. زبان پهلوی اشکانی چنان تحت تأثیر زبان آرامی، که خود به روزگاری زبان بین‌المللی در شاهنشاهی هخامنشی شده بود، قرار گرفته بود که ما ردپای آن را در هزارش‌های زبان پهلوی ساسانی نیز باز می‌یابیم. از لحاظ ملی هم ایرانیانی که در آن

زمان مسیحی می شدند نه تنها زبان آرامی - سریانی مسیح را جانشین زبان پهلوی خود کردند بلکه خود را به پیروی از کلیسای متصرکر در سوریه «سوریا ياه سریا» به معنی «سوریه‌ای» نامیدند، آنچنانکه هندی‌های ملباری نیز در هنگام پذیرفتن مسیحیت خود را «سیر و ملبار» نامیدند، به معنی ملباری‌های سوریه‌ای یا ملباری‌هائی که تابع کلیسای سوریه هستند و نه تابع کلیسای روم.

شناختن چگونگی گسترش مسیحیت در ایران بی‌اندازه حائز اهمیت است. چرا که زبان آرامی - سریانی نه تنها زبان کلیسای پارسی به شمار می‌رود و نه تنها به مرور زمان زبان علمی دوره اشکانی و ساسانی شده بود و نه تنها بسیاری از آگاهی‌های مربوط به ایران اشکانی و ساسانی به این زبان بدست تاریخ سپرده شده است، بلکه مادر زبان‌های کلدانیان و آشوریان امروزین نیز هست، که به نادرستی زبان خود را به زبان کلده و آشور باستان پیوند می‌دهند، غافل از اینکه زبان کلدانی و آشوری باستان در تاریخ عقیم و بی‌نوه و نتیجه مانده است. رابطه کلدانیان و آشوریان امروزین که بازمانده کلیسای پارینه پارسی هستند با کلدانیان و آشوریان قبل از شاهنشاهی هخامنشی رابطه‌ایست کمایش اسمی به مانند رابطه «شیر» با «شیر» و شیر همه می‌دانیم سه مفهوم و مدلول متفاوت دارد.

مشهورترین کانون‌های علمی و فلسفی و فرهنگی در دوره اشکانی و ساسانی در دست نیاکان کلدانیان و آشوریان امروزین یعنی در دست آن ایرانیان مسیحی مذهب بود که خود را هنوز کلدانی و آشوری نمی‌نامیدند، چنانکه فرزندان آنان این کار را به دنبال اشتباه و تبلیغاتی که از غرب تزریق شده بود انجام دادند و اینک نه خود و نه نیاکان خود را از نژاد ایرانی قلمداد نمی‌کنند.

نام کلدان در سده شانزدهم میلادی و نام آشوری در سده هجدهم و نوزدهم میلادی ورد زبان گردید. این امر به مانند اینست که عده‌ای هم اکتون انجمنی به نام «انجمن سومری‌ها» و یا «انجمن عیلامی‌ها» تشکیل بدهند و فرزندان آنان به مرور زمان پس از سده‌ها خود را از بازماندگان «سومری‌ها و عیلامی‌ها» باستان قلمداد کنند.

کانون‌های علمی و فلسفی کلیسای پارینه پارسی را که بازماندگان آن را امروزه ما به نادرست کلدانی و آشوری می‌نامیم، باید به حق نه تنها در حکم یکی از بزرگترین شاهراه‌های پیوند تمدن ایران پیش از اسلام به پس از اسلام تلقی کنیم، بلکه چنان که تاریخ علوم نیز اذعان کرده است باید آن‌ها را ناجی علوم و معارف باستانی چه یونانی و چه ایرانی نامید.

در گفتار پنجم کوشش شده است تا موقعیت ایران دوره ساسانی رانه تنها در فراروی امپراطوری رومی مشخص کرد، بلکه اهمیت کانون‌های علمی و فرهنگی آن را برای شکوفایی علوم در زمان

۲۲ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

مباسیان که دست نشانده ایرانیان بودند، از پیشاپیش نمایان ساخت. تا وادیا، ایران‌شناس شهیر زردشتی، معتقد است: «به همان گونه که قرون وسطی سده‌های بعد از رنسانس را آماده کرد به همان گونه نیز دوره ساسانی شکوفائی علوم را در زمان عباسی فراهم کرده بود».

از آنجاکه بیشتر منابع دوره ساسانی، که به زبان پهلوی و سریانی نگاشته شده بود، در حمله اعراب نابوده شد و همان گونه که منابع بازمانده ناچیز پهلوی و سریانی یا به ویرایش و چاپ، ولی به صورت نارسا و ناکامل، رسیده و یا هنوز در زیر گرد و غبار کتابخانه‌های شرق و غرب و در انبارهای صومعه و دیرهای مناطق مسیحی نشین در ترکیه و سوریه و عراق خفته است و از آنجاکه تالیفات دانشمندان ایرانی همه از منابع دست دوم و سوم بهره گرفته و استفاده کرده‌اند و نیز از آنجاکه بنا بر گفته ویدنگرن «تاریخ جهانی ایرانی را در برخی از موارد تنها بیرون از حوزه زبان فارسی می‌توان به دست آورد، و از اینروی ما را بایسته است به منابع غیر ایرانی روی آوریم به ویژه به منابع یونانی و لاتین و ارمنی و سریانی و عربی» و سرانجام از آنجاکه ما فاقد یونانی‌شناس و لاتین‌شناس و سریانی‌شناس در ایران هستیم، هنوز نخواهیم توانست از منابع دست اول برای بازسازی تاریخ ایران از دید یک ایرانی استفاده بکنیم.

برای اینکه کسی ایران‌شناس ساسانی‌شناس واقعی گردد، باید نه تنها به زبان پهلوی و فارسی دری و عربی تسلط داشته باشد، بلکه باید علاوه بر چند زبان علمی غربی به زبان لاتین و یونانی و سریانی نیز دست کم آنچنان واقف باشد که بتواند در صورت لزوم به منابع اصلی این زبان‌ها رجوع کند.

از این گذشته باید گفت که مهمترین کانون‌های فلسفی و پژوهشی دوره ساسانی در شهرهای رها و نصیبین و به ویژه در گندیشاپور (*Vid-i Šāpūr*)^{*} گندیشاپور را باداشتن بیمارستانی ویژه کارآموزی دانشجویان رشته پژوهشی به حق در حکم نخستین دانشگاه جهان پنداشته‌اند. این کانون که هم اکنون در زیر تپه‌های دهکده شاه‌آباد بین دزفول و شوستر اسرار فاش نشده‌ای در خود نهفته دارد، فغانی از دورادور از پس سده‌ها به گوش مامی رساند که چرا آن را به پاس خدمات گذشته‌اش نه تنها به ایران بلکه به جهان، از زیرسنگینی خاک‌ها و ماسه و شن‌ها بیرون نمی‌آورند.

به دنبال ریشه‌کن شدن کانون‌های علمی در آتن در پی حمله اسکندر مقدونی، در غرب دیگر گوششی برای رستاخیز کردن متوجه این کانون‌ها برای مدت درازی به چشم نمی‌خورد. و اگر ردپای ناچیزی از این کانون‌ها تا سده ششم میلادی بازمانده بود، از ترس اینکه مبادا این مراکز، مذهب عیسوی

را آلوده به کفر و الحاد بکند، یوستینیانوس، امپراطور روم شرقی، آن‌ها را بسته و تعطیل کرد، و دانشمندان را به سوی ایران کوچ داد و انشیروان آنان را پذیرفت و در گندیشاپور سکونت داد تا با دانشمندان ایرانی به رستگاری و پیشرفت دانش بیش از پیش پردازند.

بنابراین آخرین رابطه خود را غرب، با گهواره تمدن خود که ظاهراً آتن بود قطع کرد، ولی ایران نه تنها چنانکه از پیش دیدیم در ایجاد کانون‌های آتن دستی داشته است، بلکه با وجود حمله اسکندر باز هم به تاسیس و ترویج کانون‌های علمی پرداخت تا به تمرکز آن‌ها در گندیشاپور شهر انجامد. پس از حمله اعراب نیز باز هم روح تأثیرپذیر ولی تسخیرناپذیر ایرانی از اصل «زگهواره تاگور دانش بجوى» روی برنگر داند و به ترویج علوم در زمان عباسی پرداخت و از بغداد، گندیشاپور دومی ساخت؛ با این فرق که زبان علمی در گندیشاپور سasanی زبان سریانی در مقام اول در جوار پهلوی و یونانی بود، در صورتی که در بغداد زبان عربی در کنار زبان سریانی و یونانی جایگاه نخست را بدست آورد.

پس از قطع رابطه با علوم در سده ششم میلادی، اولین کوششی را که غرب برای ایجاد رابطه مجدد با جهان دانش انجام داد در سده یازدهم بود. در مراکزی که برای ترجمه کتب دانشمندان به ویژه ایرانی که به زبان عربی نگاشته شده بود ایجاد گردید به مانند مرکز ترجمه سالرنو در ایتالیا (سده یازدهم) و کوردووا در اسپانیا (سده دوازدهم) و چیچیلیا (سیسیل یا صقلیه) در ایتالیا (سده سیزدهم) بسیاری از کتب علمی و فلسفی از عربی به لاتین برگردانده شد. برخی از این ترجمه‌ها مستقیماً از عربی به لاتین انجام می‌پذیرفت و برخی از عربی به عبری و سپس از عبری به لاتین و برخی نیز از عربی به کتلانی در اسپانیا و سپس به لاتین ترجمه می‌گردید. آنچنانکه زمانی نیز ترجمه‌های یونانی به عربی یا مستقیماً انجام پذیرفته بود و یا از یونانی به سریانی و از سریانی به عربی و یا از یونانی و سریانی به پهلوی و از پهلوی به عربی. به هر حال ترجمه‌های مستقیم از یونانی به لاتین بعد از همه این ترجمه‌ها از سده سیزدهم و چهاردهم به بعد انجام گرفت و این خود نشانه‌ایست بر پیشی‌گرفتن شرقی‌ها در زمینه دانش و معارف انسانی نسبت به عربی‌ها.

به صراحة می‌توان گفت که از حمله اسکندر تا نزدیکی‌های رنسانس یعنی کمایش شانزده تا هفده سده کانون‌های علمی و فرهنگی بیشتر در ایرانزمین متمرکز شده و غرب از داشتن نظایر آن‌ها محروم و بی‌بهره مانده بود. از این روی است که کارل هومل، دانشمند و ایران‌دوست شهری می‌نویسد: «نسل جوان ایرانی وظیفه دارد که نتایج حاصل از پیشرفت‌های موجود در غرب را به ایران منتقل کند

۶۹ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

ولی این کافی نیست بلکه لازمتر این است که ایرانی‌ها این پیشرفت‌ها را نیز از عمق تمدن، تاریخ، ادبیات و زبان خود سبب گردند».

در گفتار ششم کوشش شده است برخلاف بررسی و برداشت‌های نادرست برخی از دانشمندان چه هرbi و چه عربی نشان داده شود چگونه شکوفائی علوم در ایران بعد از اسلام، رابطه مستقیم و پیوند گستاخانه با ایران پیش از اسلام داشته است.

دانشمندان بعد از اسلام اگر چه به زبان عربی و سریانی نوشه‌های خود را به نگارش درآورند بیشتر ایرانی و دست پروردۀ ایرانیان بودند.

اصلاً ایرانیان از دیرباز تعصب زبانی نداشتند. در زمان هخامنشی زبان آرامی را به جای زبان پارسی باستان خودشان چنان تعییم و گسترش دادند که در اندک زمانی زبان بین‌المللی شد. در زمان اشکانی زبان یونانی و آرامی - سریانی را نازپروردۀ خود نمودند و در زمان ساسانی در جوار زبان پهلوی زبان سریانی را به اوج شکوفائی خود رساندند و در زمان فرمانروائی تازیان در تکامل و ترویج زبان عربی چنان کوشش شدند، که نه تنها اولین دستور زبان عربی را به دست سیبویه به نگارش درآورندند، بلکه بیشتر نوشه‌های خود را تا چندین سده با این زبان نوشتند و اگر امروزه هم به بررسی هرج و مرج موجود در زبان فارسی پردازیم نه تنها از وضع آن شگفت زده می‌شویم، بلکه سرمان از این روی نیز دود می‌کند که اگر گروهی به پروراندن زبان فارسی از راه سرهنگی پردازند و از این راه دست کم به زنده کردن و زنده نگهداشت بنخشن و سازمانی‌های (مقومات) پارسی زبان فارسی در آگاهی مردم کمک بکنند مورد پرخاش خانمان سوز دیگران چنان قرار خواهند گرفت که به بی‌تفاوتوی در گوشنهشینی پناه ببرند.

اگر ما آنچه را که به زبان یونانی در ایران زمین به نگارش درآمده بود به حساب تاریخ علم و ادب یونانی درآوریم و آنچه را که به زبان آرامی - سریانی نوشه شده بود به کلدانیان و آشوریان (که گرچه از بازماندگان کلیسا‌پارینه پارسی هستند خود را بدون تسلسلی تاریخی به کلده و آشور باستان پیوند می‌دهند) واگذار کنیم تا آنرا جزو تاریخ علم و ادب کلده و آشور باستان درآورند و آنچه را که به زبان عربی قلم‌ریز شده بود به اعراب بیخشیم، آنگاه هیچ معلوم نیست چه کسی می‌تواند به بازسازی تداوم علمی و فرهنگی در تاریخ ایران پردازد.

از فحوای مطالبی که در این گفتار بیان شد چنین بر می‌آید که روح تاثیرپذیر ولی تسخیرناپذیر ایرانی در چرخ‌چرخ روزگار و در گردابه‌های رخدادگی‌های ناهمجارت زمان چه در دوران اموی و

هیاتی و چه در زیر یوغ سلجوقیان و ایلخانیان و تیموریان و از آن پس تا به آغاز باززاد و بازخیز ایران در سده حاضر رنگ و فام و مظہر غالب برخود را ظاهرا پذیرفته ولی باطنها در انتظار پیر و فرسوده شدن غالب بر خود مانده بود بدون اینکه بگذارد ریشه‌های در تاریخ خلیده و شکوفه آفرین خود را ریشه کن کنند، بل در انتظار فرصت و گاه آمد مناسب و آب و هوای سیاسی و اجتماعی مساعد در کمین نشسته بود تا به شکوفائی مجدد و برناور از پیش خود با شگونی هرچه شگرف‌تر بپردازد و پیامون خود را دگرباره از عطر و بوی نوبهاری خود مست و مستفیض گرداند.

در گفتار هفتم کوشش شده است وضع کلی علم و فرهنگ را در دوره صفویه بررسی کرد. مهمترین نکته در این بررسی عقیده محققین است که می‌گویند: «اگر گفته‌های دقیق و سرشار مسافرین متعدد اروپائی نبود مطالعه تاریخ سیاسی و اقتصادی ایران در زمان صفویه غیرممکن می‌شد». اگر این عقیده درست باشد باید نتیجه گیری کرد که در دوره‌ای که آنهمه ادیب و شاعر و حکیم و طبیب و متفکر و دانشمند وجود داشت هیچ‌کدام از اینان به علتی از علل که باید آن‌ها را تاریخ‌شناسان روشن کنند، جرأت نکرده بود حقایق سیاسی و اقتصادی زمان خود را به نگارش درآورد.

از سوی دیگر جالب به نظر می‌رسد که با وجود عدم وجود دانشمندان دلسوز بر وضع سرنوشت سیاسی و اقتصادی زمان خود وحدت ایران پابرجا مانده بود، آنهم در زمانی که کشورهای اروپا به استعمار دنیا و به پیاده کردن اصل «از هم پیش و تو سالار باش» در همه جا پرداخته بودند.

شاید قدرت نظامی گرچه ضعیف ضامن وحدت ایران در آن زمان بوده باشد. چرا که اگر حس ملی در میان مردم ضامن این وحدت می‌بود، دست کم دسته‌ای از آنهمه ادیب و شاعر و متفکر و حکیم از همان حس ملی آب می‌خوردند و وضع سیاسی و اقتصادی زمان خود را برای آگاهی آیندگان به نگارش درمی‌آوردنند. اگر حس ملی و نه قدرت نظامی به راستی ضامن وحدت ایران می‌بود شاه سلیمان نمی‌باشد در بستر مرگ به اطرافیان خود بگوید: «اگر طالب سربلندی کشورید هباس میرزا را و اگر خواستار آرامش و راحتید حسین میرزا را به سلطنت بردارید، و اطرافیان راحت طلب دومی را برگزیدند». آیا کسی که روح و حس ملی در روی نهفته باشد می‌تواند منافع و سربلندی کشور را در آن کفه‌ای از ترازو و قرار دهد که در مقابل کفه دیگر پر از چاپلوسی و چرب زبانی چوبانان دروغگو و سردرگمی کامیابی‌های شخصی زودگذر قرار بگیرد در این میان سبکر به شمار آید.

اگر سر کرده کشوری و اطرافیان وی به سربلندی و سرنوشت مملکت خود چنین بی‌تفاوت باشند

۲۶ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

دیگر از دانشمند و متفکر و کوچه‌گرد و بازارنشپن آن چه توقعی می‌توان داشت. مگر این بی‌تفاوتی مرگ‌آسای ملت نبود که در زیر سایه آن دو سده سکوت و بی‌خبری پیش از عصر درخشنان‌تر بعدی بوجود آمد - دو عصر سکوت و بی‌خبری، آنهم بدون اسکندری مقدونی یا عمر و سعد و قاص عربی و چنگیز و تیمور لنگی مغولی.

تا موقعیکه ملتی در خواب بی‌تفاوتی به سرمی برداشت، شاید بتوان بر طبق اصل *felix culpa* (آفرین باد بر گناه) گفت که وحدت آن کشور تنها با قدرت نظامی تامین می‌گردد.

خوشبختانه سعدی از دورادر و از پیشاپیش گفته است که:

دو نسن پرور ای شاه کشور گشای
بکسی اهل رزم و دگر اهل رای
که گز هر دو با هم سگالند راز شود دست کسو ناه ایشان دراز
«حس‌های خفته و قوه‌های پژمرده یک ملت را دو چیز بیدار می‌کند و جاندار می‌گرداند یا شمشیر
یا زبان فیلسوف لاغیر»^(۱).

و این ملت و دولت است که باید در منگنه شمشیر و زبان فیلسوف قرار بگیرد و به رسالت آینده آفرین ایران با ایمان به مشارکت و با تار و پود ژرفاترین جان و روحش پردازد.

عصر استبداد زده صفویه که منطبق بود با عصر عدم تمرکز و استبدادزادائی در تمام زمینه‌های علمی و فرهنگی و فکری در اروپا سپری شده است و دو سده سکوت و بی‌خبری که پی‌آمد مستقیم استبداد عقیم کننده عصر صفویه بود، نیز به تاریخ گذشته سپرده شد و اینک بر ملت و دولت است که به گذشته گاهگاه اسف‌انگیز و بدفرجام ایران بنگرن و دریابند که «از ما بوده که بر ما بود» و «از ماست که بر فرزندان فردای ایران خواهد بود». از ماست که اگر شیفتۀ فقط مظاهر تمدن غربی و دموکراسی نمایشی آن گردیم نه تنها آن هویتی را از دست خواهیم داد که ضامن وحدت تداوم تاریخ و سرزمین ایران بوده است (و آفرین باد بر این ضامن گرچه به شمار گناه درآید) بلکه آن هویتی را نیز از دست خواهیم داد که غرب با وجود بیست و پنج سده آزمایش و نمایش مربوط به انسان و ارزش‌های آن شیفته و دلباخته آن است ولی دسترسی به آن ندارد و از این روی چه بسارشک برد و چون آن روباه که دستش به انگور نمی‌رسد، می‌گوید که تلغی است او نیز هویت ما را با دیدی دُزین می‌نگرد آنچنانکه ایرانیان باستان را در قیاس با یونانیان آن زمان دَدین منش دیده بود و به یاد نمی‌آورد که در آن زمان‌ها نیز ایسخیلوس گفته بود: «آوخ که در آن هنگام که شاه پیر، شاه توانا، شاه شکست‌ناپذیر و

۱- از هماناطق، در کتاب از ماست که بر ماست، تهران ۱۳۴۵، برگ ۲۳۹.

بی‌عیب، داریوش برابر با ایزدان بر این سرزمین فرمان می‌راند زندگی چه با عظمت و زیبا بود». ایسخیلوس خود نیز فرزند دموکراسی در بوته آزمایش بود. آزمایشی که هنوز هم پایان نپذیرفته ولی چون نسخه آن داروئی که هنوز از زیر بررسی‌های آزمایشگاه در نیامده است به جای داروهای سنتی به ملل تمام جهان تجویز می‌شود و همه را به دنبال آن قافله‌ای می‌کشانند که سرنوشت‌اش مبهم و مشکوک و تیره و تار به نظر می‌رسد.

هر آینه غرب دارای فرهنگی است بسیار غنی و ضامن انسانیت و دموکراسی واقعی و غیرنماشی که، اگر دستخوش بازیهای سیاستمداران و جهانخواران اقتصادی نگردد، می‌تواند توأم با فرهنگ‌های دیگر، که ضامن حقوق الهی در بعد لاهوتی و حقوق بشر در بعد سیاسی و اجتماعی و حقوق طبیعت در بعد بوم‌شناسی باشند، آیندهٔ برخوردار از سعادت و رفاه برای تمام بشریت را اکیداً در جهان تأمین سازد. کرهٔ زمین در میان این همه ستاره و افلک در نوع خود تک و بی‌نظیر است، ما باید همه با هم به همشهر بودن در این جهان بیالیم و به جای جنگ و تخریب جهان به هماهنگی در زیستن و سازندگی در آن پردازیم و دموکراسی واقعی را نه تنها در غرب و برای غرب، بلکه در سرتاسر جهان و به نفع انسان همواره خواهان باشیم.

کفتار لخست:^(۱) نظری ملی بر نظرهای دیگران

هر نظری از ناظریست و نظر دهنده‌گان چه بسا بسیارند، چرا که quot capita tot sententiae هر آن چند که سر هست به همان اندازه نیز نظر هست)، و از آنجا که هر فعل و عملی - و نظر نیز عالمیست - از سوی موضوع به چسانی نوعی راه می‌یابد: actus specificatur ab objecto (= نوع فعل از موضوع تعیین می‌گردد)، نظر ما نیز از موضوع خود، که تحولات و گرایش‌های علمی و فرهنگی در تاریخ ایران است، رنگ و فام می‌گیرد. از این روی نظر ما تا بدانجا می‌تواند علمی و ملی باشد که تاریخ رخدادگی‌های خود را بایانی علمی و ملی به آگاهی مارسانده باشد. ولی افسوس که تاریخ ایران و دگرگشت‌های علمی و فرهنگی در آن همیشه و در همه جا به یک آهنگ و یکسان بیان نگردیده است، چنان که این امر از بررسی‌های آن نظرهایی بر می‌آید، که راجع به مطلب مورد بحث شده است.

تاریخ فرهنگی و علمی و سیاسی ایران را می‌توان آنچنان که یالذات بوده مورد بررسی قرار داد و می‌توان آن را به همان صورتی که مورخین و گذشته کاوان به ما می‌شناسانند قبول کرد. به عبارت دیگر تاریخ ایران به دو صورت بررسی پذیر است، یکی نسبت به خود: se quoad و دیگری نسبت به ما nos quoad. آنچه که ما از تاریخ خود می‌دانیم بیشتر از راه بررسی‌های دست دوم به مارسیده است، پس بر ما بایسته است، نظر شخصی بررسی کنندگان داده‌های مربوط به تاریخ ایران را بدانسان از بیان این داده‌ها نسبت به خود جدا سازیم، که حقیقت امر به صورت عربیان و عینی در فراروی بررسی علمی و ملی ما خیز کند. از این روی لازم است، نخست گرایش‌های فرهنگی و علمی ایران را، آنچنان که برخی از دانشمندان و تاریخ‌نویسان شناسانده‌اند، به پهنه چشم انداز خود درآوریم، تا به ضرورت شناخت داده‌های تاریخی ایران نسبت به خود با دید علمی و ملی آگاه‌تر گردیم.

الف: نظر برخی از شرقی‌ها:

اینک، یکی از بلندآوازه‌ترین دانشمندان جهان معاصر عرب به نام عباس محمود العقاد، که بالآخره

۱- از استفان پانوسی، دانشیار گروه آموزشی زبانشناسی همگانی در زبان‌های باستانی دانشگاه تهران.

۴۰ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

نظرهایش را به منظور اطلاع میلیونها خواننده عرب به نگارش درآورده است، تاریخ ایران را به استثنای آمیزش با دوره عرب فاقد فلسفه و علم و ادب می‌داند و آن فلسفه و علماء و شعرائی را که در دوره اسلامی در مرز و بوم ایران شکوفائی یافتد از آن روی به نام عرب می‌شناساند، که نه تنها چون به عربی نوشتند، بلکه چون فاقد پیوستگی فرهنگی و علمی با ایرانیان اصیل قبل از اسلام نیز بوده‌اند.

به عبارت دیگر العقاد، ایرانیان دانشمند بعد از اسلام را آگرچه به نژاد سامی و یا عربی تعلقی ندارند از آن روی عرب می‌نامد که در زمان استیلای عرب شکوفائی یافتد: «فالفرس ليس وامن السلالة السامية أو العربية ولكتهم لم ينجبوها الفلاسفة والعلماء والشعراء قبل امتحاجهم بالدعوة الروحية التي انبثقت من قلب الجزيرة العربية»^(۱). العقاد منکر وجود فلسفه و علم و دانش در ایران قبل از اسلام نیست، بلکه او وجود آنها را در حوزه‌های سریانی زبان در ایران بازمی‌یابد و آنها را از این روی به حساب «عرب» نیز درمی‌آورد، که به گمان خود سریانیان در اصل از نژاد عرب‌اند، که در ایران می‌زیستند. آری، این دانشمندان فراموش می‌کنند، یا شاید هم نمی‌داند، که همه سریانیان از نژاد سامی یا به عبارت ایشان از نژاد عربی نیستند، و آن از دو روی: یکی قبل از اینکه به عنوان سریانی، یعنی پیرو مبلغین سوری اصل، نامیده بشوند، آرامی نام داشتند^(۲) و از آنجاکه آرامی به روزگاری زبان بین‌المللی شاهنشاهی هخامنشی بود،^(۳) از کجا معلوم که بسیاری از ایرانیان ایرانی نژاد آرامی زبان نشده بودند؟^(۴) دیگر اینکه مسیحیت تنها به منظور گسترش یافتن در میان مردمان سامی نژاد روی به ایران نهاد، تا بتوان همه مسیحیان ایرانی آرامی زبان و سریانی نام را جزو افتخارات دیرینه ملل عربی و سامی درآورد، مگر

۱- عباس محمود العقاد، *اثر العرب في الحضارة الاروية*، مصر ۱۹۴۶، دیباچه. اینک ترجمه آن: ایرانیان با وجود اینکه از نژاد سامی یا عربی نیستند دانشمندانی، [ما دانشمندان آنان را نیز عرب می‌نامیم] زیرا که از میان ایرانیان نه فلسفه‌ای، نه دانشمندانی نه شعرائی بزرگ برخاسته است مگر بعد از پذیرش دعوت معنوی که از ناف شبے عربستان انبثاق یافته است.

۲- «ان السريان لم يدخل على الaramيين الشرقيين اي الكلدان والانوريين الا بعد المسيح على يد الرسل الذين تلمذوا هذه الديار لانهم كانوا جمیعا من سوريا فلسطین»، یعقوب اوجین مٹا، *دلیل الراغبین فی لغة الaramيين*، الموصل ۱۹۰۰، برگ ۱۱.

۳- رک. به رودلف مانسون، زبان آرامی در دوره هخامنشی، در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال دهم، شماره ۲، برگ ۱۷۴ - ۲۰۲، و شماره ۳، برگ ۳۲۴ - ۳۵۶ و شماره ۴، برگ ۴۴۳ - ۴۶۸.

۴- *L'araméen de l'empire perse) se superposa aux diverses langues indigènes, un peu comme l'anglais dans toutes les terres du Commonwealth*, A.Dupont - Sommer, *Les araméens*, Paris 1949, p.90.

تاریخ مدارک فراوان به جای نگذاشته است، مبنی بر اینکه ایرانیان زردوشتی در زمان ساسانی گروه گروه به مسیحیت روی می‌آوردند؟ مگر ایرانیان مسیحی نبودند، که دیانت مسیح را توأم با زبان سیح، که زبان آرامی بود، به فراسوی مرزهای خاوری و جنوبی و شمالی تا به هندوستان و سیلان و چین و ژاپن و ترکستان و عربستان برداشتند^(۱)، مگر می‌توان صدها هزار مباری^(۲) سریانی زبان را در هندوستان، امروزی، که نیاکانشان به دست ایرانیان مسیحی شده بودند، به نژاد و افتخارات عرب پیوند داد، تا بتوان این امر را نسبت به ایرانیان مسیحی قبل از اسلام نیز تعیین داد؟

آری اگر سیاست فرهنگی ایران غفلت کند و به بزرگداشت دانشمندان ایرانی، چه زردوشتی و چه مسیحی، نپردازد، هر آینه نه تنها عباس محمود العقاد و همسکالانش زمینه را بازخواهند یافت، تا به تعریف تاریخ بپردازند و به تاراج بردن افتخارات فرهنگی و ملّی ما دست یازند، بلکه در بازسازی به هم پیوستگی تاریخ فرهنگ و علم در ایران قبل و بعد از اسلام دچار خلل و دشواری‌های زدایش ناپذیر نیز می‌گردیم. علاوه بر این به علت عدم وجود سیاست فرهنگی در قرون گذشته در ایران اینکه بازماندگان کلیسای دیرینه ایرانی خود را با نام و نشانهای دیگری به جهان معرفی می‌کنند و یک وابستگی انتخابی و نه تاریخی یا طبیعی با ملت‌های دیرینه غیرایرانی برقرار کرده‌اند و بدینسان حتی نیاکان ایرانی خود را نیز متبع انتخاب نوین خود می‌کنند. هیچ بحث در این نیست، که چنین ملت‌هایی که به علت عدم توجه سیاست فرهنگی و ملّی ایران انتخاب ملیت دیگری در تاریخ کرده‌اند و بدینسان در راه خاک و خون ملیت تازه خود از هر لحظه به حق ملّی و بین‌المللی تازه‌ای نایل گردیده‌اند، بیایند و انتخاب چندین سده‌ای اخیر خود را با تمام امتیازاتی که دربردارد نادیده گرفته و آن را لغو کرده و هگرباره به ملیت ایرانی بیوندند، بلکه بحث در این است، که نباید انتخاب جدید را بر نیاکان دیرینه تر از دوران ملیت تازه تحمیل کرده و برچسب نمود و بدینسان به بهم پیوستگی تاریخ دیرینه ایرانی نیز تجاوز کرد. به عنوان مثال ملیت کلدانی و آسوری، که هم اکنون در تمام مشرق زمین پراکنده است، از سده پانزدهم به این طرف ایجاد شده و از این روی انتخابی است و از هر حیث قابل احترام و قابل دفاع. ولی نباید ملیت نیاکان این دو ملت را، به ویژه آن نیاکانی که در دوره ساسانی حامل واقعی کلیسای فارسی با تمام افتخاراتی که در تاریخ علوم به جای گذاشته است بوده‌اند دستکاری کرده و

۱- رک. به. و. م. میلر، تاریخ کلیسای قدیم در امپراتوری روم و ایران، ۱۹۳۱، برگ ۳۰۰ و ۳۱۳ - ۳۱۶.

Sachau, E., Vom Christentum in der Persis, Berlin 1913; Labourt, J., Le christianisme dans l'Empire Perse sous la Dynastie des Sasseanides, Paris 1904.

۲- میلار سمعتی است از هندوستان که چندین میلیون از مردم آن مسیحی هستند و با زبان سریانی نماز می‌گزارند.

۴۶ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

ملیتی انتخابی را بر آنان تحمیل کرد - امری که در نزد مؤلفین کلدانی و آسوری در ایران و عراق و در جاهای دیگر از دیرباز به صورت بدیهی درآمده و بدینسان مؤلفینی را به مانند العقاد گمراه می‌کنند، تا بدانجا که به عدم وجود علم و فلسفه در نزد ایرانیان اصیل قبل از اسلام سخن پراکنی کنند، گوئی که نیاکان تاریخی و طبیعی کلدانیان و آسوریان امروزین از ایرانیان اصیل نبودند!^(۱) تمام سامی‌شناسان جهان زبان کلدانیان و آسوریان امروزین را به زبان بین‌المللی شاهنشاهی هخامنشی، یعنی به زبان آرامی باستانی، پیوند می‌دهند و به هیچ وجه رابطه مادر و دختر میان آسوری باستانی و آسوری نوین یا میان کلدانی باستانی و کلدانی نوین برقرار نکرده^(۲) و نمی‌کنند چرا که زبان کلدانی و آسوری به مانند زبان عیلامی و سومری در تاریخ زبان‌ها عقیم و بی‌نوه و نتیجه مانده است. پیوندی را که مؤلفین عرب میان زبان و ملیت کلدانیان و آسوریان امروزین با کلدانیان و آسوریان باستانی برقرار می‌کنند پیوندیست انتخابی و برخلاف، داده‌های طبیعی و تاریخی که بسیاری از افتخارات دیرینه ایران در آنها نهفته است.

ب: نظر بُرخی از مؤلفین غربی

اگر از تجاوز مؤلفین شرقی غیر ایرانی بگذریم، که نسبت به تاریخ ایران شده است، به کتابی به نام «یونانیان و ایرانیان» می‌توانیم برخورد بکنیم که گروهی از دانشمندان اروپائی تألیف کرده‌اند. نخستین چاپ این کتاب جیبی که در دسترس عامه مردم قرار داده شده است به سال ۱۹۶۵ بالغ بر ۳۰ هزار نسخه بوده و چاپ دوم آن به همان سال ۱۹۶۵ بالغ بر ۲۰ هزار نسخه و چاپ سوم آن به سال ۱۹۶۷ بالغ بر چهار هزار نسخه بوده است و شاید تا به امروز چندین بار دیگر تجدید چاپ شده باشد، تا قضاوت مردم غرب را نسبت به تاریخ فرهنگ ایران در مقایسه با یونان با بدینی محضور توأم بنماید، توجه بفرمایند:

«در سرتاسر پهنهٔ پهناور شاهنشاهی ایران چیزی یافت نمی‌شود که از لحاظ زیبائی با ساختمانهای دورهٔ پریکلس قابل مقایسه باشد^(۳) ... ایرانیان نه تنها در گذشته برای یونانیان به عنوان برابر علم

۱- رک به: ا. پانوسی، آسوریان ایران، در دایرةالمعارف اسلام، تهران ۱۳۵۳.

۲- در یک سخنرانی در بخش «ایران زمین» از برنامه دوم تلویزیون، در ۳۰ فروردین ۱۳۵۴. نگارنده با کمک نموداری موقعيت زبان کلدانیان و آسوریان ایران را در چهارچوب زبانهای سامی مشخص نمود و عدم رابطه آنها را با کلدانی و آسوری باستانی به تفصیل نشان داد.

3- Bengston, H., Griechen und Perser, Die Mittelmeerwelt im Altertum I, s. 12. in Fischer Weltgeschichte.

می شدند، بلکه همانا با همین هنوان در نظرشان ماندگار ماندند. یونانیان در مقام شاهنشاه نسبت به زیرستان خود بدترین نوع دسپوتسیم را و در باوفائی زیرستان نسبت به شاهنشاه کورکورانه ترین فرمانبرداری را می دیدند^(۱)... تنها یک یونانی می توانست در ک بکند، چه نتیجه ای می توانست داشته باشد، اگر استقلال وطن پیاپی در معرض یورش مرزبانان ایرانی قرار می گرفت و خودکامه سالارهای Tyranen بر رفاه و تلحی عامله مردم حکمرانی می کردند^(۲)... از آنجاکه یونانیان مانع یورش شرق به غرب شدند، به تکامل سیاسی و فرهنگی غرب تا به مدت یک سده هدف و جهت بخشیدند.

تنها از راه رزم در راه آزادی که یونانیان به دست آوردند اروپا به عنوان آرمان و واقعیت پا به عرصه وجود گذاشت. آن ارزش هایی که در راه آنها یونانیان در آن زمان ها جان باختند، هم اکنون به عنوان بالاترین ارزش ها در انسانیت غربی به شمار می روند^(۳)... از این روی هیچ نمی توان در ک و تحمل کرد، که مورخی بلند آوازه و بنام به مانند آرنولد ج. توینبی Arnold J. Toynbee به خود اجازه داده حتی فکرش را بکند، که آیا برای یونانیان بهتر نمی بود در سده پنجم پیش از میلاد یگانگی و آرامش را از ایرانیان بپذیرند، چرا که این امر مانع می شد، یونانیان به مدت چهار سده و نیم - یعنی از نسل داریوش شاه تا قیصر آوگوستوس بد بختی را بر سر خود آورده و بر سر یکدیگر بزنند. هر آنکس که اینچنین بیندیشد فراموش می کند که هم اکنون فرهنگ غربی در مهم ترین و بالرzes ترین سازمايه هایش بر آن اساسی بنیان گذاری شده است، که یونانیان پس از به فرآپس راندن خطر ایرانیان در سده پنجم خلق و وضع کردند^(۴)... پیروزی یونانیان را در جنگ با ایرانیان باید در حکم یکی از بزرگترین معجزه های تاریخ جهانی به شمار برد^(۵).

پروفسور بنگستون، صاحب این اقوال، از آسمان فرود نیامده است، او ساخته و پرداخته استادان دیگری بوده که به مانند او نظایر این اقوال را در بررسی های مربوط به تاریخ ایران در جوانان غربی تزریق کرده اند. جالب این است، که هرجا در تاریخ ایران پدیده ای نیک و انسانی نسبت به یونان به چشم بخورد، به جای اینکه آن را به حساب فرهنگ ایران درآورند، این دسته از مؤلفین می کوشند آن را بدانسان تعبیر و تفسیر بکنند، تا ذره ای از بزرگداشت یونان کم و کاسته نگردد. به پاس نعونه اگر تیستوکلس، که زمانی در آرتمیزیون Artemision و سالامیس Salamis برضد ایرانیان جنگیده و سپس به علل سیاسی داخلی مربوط به یونان تحت تعقیب آتن و اسپارتا قرار گرفته بود به دربار

1- Ibidem, s.13.

2- Ibidem, s.43.

3- Ibidem, s.68.

4- Ibidem, s.68 - 69.

5- Ibidem, s. 69. این ماهیت این معجزه را در صفحات بعدی در کشتار و برادرکشی خواهیم دید.

۴۹ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

شاهنشاهی ایران پناهنه می‌شد و اردشیر اول او را با تشریفات می‌پذیرد و شهر ماگنزا Magnesia و مناطق لمپساکوس Lampsakos و میوس Myus را به وی واگذار می‌کند، این پدیده را بنگستون به حساب درایت و بخشایش ایرانی در نمی‌آورد، بلکه آن را از کوشیابی و دست آورده خود تمیستوکلس می‌پندارد: «آب و هوای روشن و سرد حسابهای سیاسی، که از آن جهان تمیستوکلس شکل گرفته بود، امری بود، که حتی دشمنان ایرانی را وادار کرد، احترام خود را نسبت به وی دریغ نکنند»^(۱).

و اگر به آن قانون شوونیسمی در تاریخ یونان برخورد بکنیم، که پریکلس Perikles به سال ۴۵۰ - ۴۵۱ وضع کرده بود، قانونی که تنها به کسانی که از سوی پدر و مادر آتنی بودند حق شهر وندی را می‌داد، بنگستون و امثال او کوشش خواهند کرد، با هزار و یک گونه بهانه‌بافی و چون و چراسرانی موضوع را به صورت دیگری درآورده و آن را توجیه بکنند^(۲). و اگر به پدیده «برده» در آن تمدنی برخورد بکنیم، که این دانشمندان به عنوان ضامن آزادی و انسانیت در فراروی آزادی زدایی و وحشیگری ایرانی می‌پندارند، هر آینه کوشش خواهد شد، این پدیده را به سان دیگری توجیه و تبرئه کرد: «برده لازم بود، برده برای تمدن یونانی به صراحت از نیازهای ضروری زندگانی به شمار می‌رفت»^(۳).

چنین مؤلفینی در جنگ ایران با یونان جنگ دیکاتوری را با دموکراسی و جنگ وحشیگری را با انسانیت می‌بینند و بدینسان نیز ایران را به هزاران خواننده تأثیفات خود می‌شناسانند، حال که همه می‌دانند، ایرانیان در جنگ‌های سالامیس و پلاته ئه Platæa شکست خورده و یونانیان پیروزمند از جنگ در آمدند. بنابراین، با زبان اینچنین مؤلفین، می‌بایستی گفت، که آزادی بر دیکاتوری و انسانیت بر وحشیگری پیروز شد، ولی نباید اینجا توقف کرد، باید بلافاصله پرسید که آیا این همان آزادی و انسانیت بود که یونانیان در جنگ با ایرانیان به دست آورده و بلافاصله آن را به صورت برادرکشی و خودخواهی و دسیسه‌کاری و مردم‌فریبی در عالم خود به راه انداختند؟

«اگر یک یونانی یا هر کس دیگری با متعددین دریائی همدست می‌شد و به دست پلپوتزی‌ها می‌افتاد در جا به قتل می‌رسید»^(۴)... در آتن موج‌های کین و غصب بالا گرفته بود. در یک گردهمایی دراما تیک مردم بنا بر پیشنهاد کله ثون Kleon بر آن شدند، همهٔ میتبینی‌هایی که به آتن فرستاده شده

۱ - همانجا، برگ ۷۷. نیز مقایسه شود با امیرمهدی بدیع، یونانیان و بربرها، چاپ دوم، ۱۳۶۴ تا ۷۷.

۲ - همانجا، برگ ۸۹.

۳ - همانجا، برگ ۱۴۵ و ۸۹.

۴ - همانجا، برگ ۱۶۱.

بودند و تعدادشان به هزار نفر می‌رسید قتل هام گردند»^(۱)

مورخین این وقایع را بدون هیچگونه شاخ و برگی و حمامه‌سازی گزارش می‌دهند، وقایعی که به دست و در میان خود یونانیان رخ داده است، یونانیانی که مورخین به نام و در حکم مدافعين واقعی انسانیت و آزادی در فراروی زور سالاری و وحشی‌گری ایرانی قلمداد کرده و می‌کنند.

ولی هر مؤلفی که باشد و هر انگیزه‌ی که داشته باشد نمی‌تواند در مقابل آن همه ظلم و ستمی که بعد از پیروزی آزادی بر زور سالاری ایرانی در یونان زمین رخ داد بی‌تفاوت بماند و از اظهار نظر درین بورزد، بالاخره بنگستون نیز می‌نویسد: «تا به چه اندازه انسانیت و ارزش انسانی در آن زمان به هستی رسیده و فروکش کرده بود وقایعی دلالت می‌کنند که به سال ۴۱۲ در میکالوس Mykalessos در منطقه به ثویا Bootia رخ داد... تراسی‌ها تمام مردم را یک به یک به قتل رساندند، در این میان نه از کشتن زنان و نه از کشتن بچه‌ها و حتی هم از کشتن گاو و گوسفند چشمپوشی نشد»^(۲).

پس در مقابل این وقایع نمی‌باشد امثال بنگستون از بیان توینبه جا بخورند، بیانی که چنانکه در بالا دیدیم مبنی بر این بود، که برای یونانیان همان بهتر بود صلح و وحدت را از دست ایرانیان پذیرند بجای اینکه بنام آزادی برادرکشی در میان خود راه بیاندازند.

بالاخره این ایرانیان بودند، که صلح و آرامش را برای یونانیان به ارمغان آوردند، چراکه به سال ۳۸۷ اردشیر دوم یک گردهم آئی در ساردس Sardes فراهم آورد، که در آن فرمان شاهنشاه را به سان زیر قرائت کردند: «اردشیر، شاهنشاه بزرگ، سزاوار می‌داند که شهرهای آسیای صغیر به وی تعلق داشته باشد، و همچنین جزیره‌های کلازومنای و قبرس، ولی شهرهای دیگر یونانی نشین، چه بزرگ و چه کوچک، باید مستقل بمانند، باستثنای لمنوس Lemnos و ایمپروس Imbros و سکیروس skyros که بمانند همیشه باید به آتن تعلق داشته باشند. اینکه هر آنکس که این صلح را قبول نکند، هر آینه با او به جنگ بر می‌خیزم، با هم با متحده‌ین خود چه از راه خشکی و چه از راه دریا، چه با کاربرد کشتی و چه با پول»^(۳).

این فرمان با جنگ صادر نشد بلکه با دیپلوماسی صحیح و به موقع، فرمانی که بنگستون را چنین غاللگیر کرده که بنویسد: «هر آنکس که یارای آن را داشت به یونانیان بدینسان فرمان بدهد می‌باشد

۱- همانجا، برگ ۱۶۳، نیز رک. به برگ ۱۷۱.

۲- همانجا، برگ ۱۷۵.

۳- همانجا، برگ ۲۰۱.

۴۶ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه در واقع به موقعیت بر جسته خود بی‌اندازه مغور بوده باشد»^(۱).

به دنبال این صلح شاهین یا صلح آنتیالکیداس Antialkidas صلح همگانی نیز Koinè Eirene به وقوع پیوست و بالنتیجه «در دهه‌های بعد از این قرارداد تاریخ یونان به صراحت در لوای سلطنت شاهنشاهی ایران قرار گرفته بود، چرا که با پذیرفتن صلح شاهین به سال ۳۸۶ یونانیان توأم با اسپارتی‌ها به زیر فرمان شاهنشاه ایران درآمدند»^(۲).

اینجاست که باید از بنگستون و امثال وی پرسید، آیا ایرانیان به وحشی‌گری و انسانیت‌زدائی در یونان پرداختند؟ یا این صلح شاهین بود که به یونانیان یاد داد، بهتر است دریگانگی و آرامش به همزیستی مسالمت آمیز پردازند، بجای اینکه به نام آزادی و انسانیت به سر یکدیگر بکویند؟ اگر این امر را بنگستون و امثال فراوان او جرأت نکرده بیان نکنند، اقلاً از لابلای گفته‌هایشان اذعان آنان پیدا می‌گردد: «بدون شک می‌توان بستن قرارداد صلح را یک گونه ترقی نامید، اگرچه به دنبال آن در سرزمین یونان جنگهای باز هم رخ داد، ولی اندیشه صلحی که همه یونانیان را دربر بگیرد همواره به معرض اقدام درمی‌آمد. این اندیشه صلح همیشه در حکم ستاره‌امیدی برای آن ملتی فروغ می‌افشاند، که بیش از هر ملت دیگری بر روی زمین در زیر جنگهای پایان ناپذیر آسیب دیده بود»^(۳).

سرانجام بیاری ایرانیان مژه صلح را یونانیان چشیدند، ولی گویا بنگستون‌ها ترجیح میدهند، که یونانیان این صلح را که به دست ایرانیان پیشکش شده بود نمی‌پذیرفتند: «در جهانی که روز به روز بیشتر درهای خود را بروی تأثیر پول می‌گشود، حس ملی بسیار کم بود. از این روی بسیاری از سیاستمداران یونانی که با ایران در تماس بودند پول از پادشاه بزرگ ایران بدون هیچ رویه‌ای می‌پذیرفتند. کسی در یونان وجود نداشت که دارای فکری سلیم باشد و راهی پیدا نکند، که یونان زمین را به خود بازگرداند. بر صاحب‌نظران نیز روز به روز بیشتر آشکار می‌گردید، که در خود آن کشور به دشواری می‌توانست نیروهای لازم برای یک تمدن یونانی به وجود آید، از این روی می‌باشد نجات دهنده‌ای از بیرون باید، تا عصر تازه‌ای را بر روی یونانیان بگشايد»^(۴).

ملتی که به جنگ و برادرکشی عادت کرده بود نمی‌توانست با همان یک صلح برای همیشه بسازد، از این روی قرارداد صلح مورد نقص‌های پی درپی قرار گرفت تا به میانجیگری شاه بزرگ ایران، اردشیر دوم، قرارداد صلحی به سال ۳۷۴ در اسپارتا بسته شد: «اهمیت این صلح در این بود که یک

۱ - همانجا، برگ ۲۰۱.

۲ - همانجا، برگ ۲۰۳.

۳ - همانجا، برگ ۲۰۲.

۴ - همانجا، برگ ۲۰۴.

صلح همگانی Koiné Eiréne به وجود آمد، صلحی که تمام یونانیان را شامل گردید... صلح و رفاه، آرمانی بود همگانی و نه تنها آرمان آتنی‌ها در آن زمان^(۱).

باز هم به سال ۳۷۱ دوبار قرارداد صلح به میانجیگری شاهنشاه ایران تجدید شد و شرایط شاه بزرگ به عنوان اساس و شالوده صلح همگانی پذیرفته و به تصویب رسید. این صلح به یکایک طوایف و ملل یونانی استقلال بخشد و یکی را بر دیگری برتر قلمداد نکرد. بنگستون‌ها از دخالت ایران در ایجاد صلح و سلام در میان یونانیان ناراحت اند: «به مفر هیچ یک از آنانی که قرارداد صلح را امضاء کردند این اندیشه خطور نکرد، که می‌باید بر ضد شرایط شاهنشاه ایران قیام بکند. بر عکس این شرایط به عنوان اساس و پایه صلح همگانی به تصویب رسید»^(۲). بنگستون برخلاف آرزوی تحقق نیافرخ خود بالاخره می‌باشد اظهار خوشنودی کند، که باستن این قرارداد هریک از طوایف مختلف یونان توانست به استقلال و وحدت با دیگران برسد. «با درنظر گرفتن استقلال یکایک ملت‌ها، همه طوایف با هم به وحدت رسیدند، چراکه هر یک از شهرها و عشایر به این امر پی بردن، که تنها با وحدت و یگانگی می‌توانستند رلی در تاریخ بازی بکنند»^(۳).

ولی بنگستون‌ها از اظهار تأسف‌های پی‌درپی خود دست‌بردار نخواهند شد، چراکه باید خوانندگانشان را چنان تحت تأثیر بیانات خود قرار دهند، تا هیچگاه به وجود یک قدرت معنوی در لرهنگ ایران معرف نگردد: «هیچ چیز بیشتر از این نمی‌توانست بی‌عرضگی تمام یونان را بر ملا کند، از اینکه یک گردهم‌آئی در دلفی به منظور صلح به پیشنهاد قدرتهای خارجی به سال ۳۶۸ تشکیل یابد... هر آینه ایران در جای اول به آن گونه صلحی سخت متمایل بود که یونان را به صورت گسیخته‌ای به چندین کشور مستقل ولی بدون قدرت تابه جاودان تقسیم نماید»^(۴).

علوم نیست چه توقعی بنگستون‌ها از ایران آن زمان دارند، ایران به کدام ساز این دانشمندان می‌باشد برقصد؟ آیا ایران می‌باشد نابودی یونان را به دست خود یونانیان ناظر می‌گشت؟ آیا آنگاه بنگستون‌ها ایران را متهم به بی‌تفاوتو در فراروی انسان‌زادائی در جوارشان نمی‌کردند؟ اگر یونانیان چنانکه خود بنگستون اذعان می‌کند فاقد حس ملّی بودند^(۵) و خود را به عنوان سرباز مزدور در اختیار کشورهای مختلف می‌گذاشتند، آیا این امر نیز تقصیر شاهنشاهی ایران بوده است؟ مگر ملت‌های مختلف از دیرباز با حفظ ملیت و زبان و مذهب خود در قلمرو ایران زندگی نمی‌کردند و از یگانگی و

۱- همانجا، برگ ۲۱۲ - ۲۱۳.

۲- همانجا، برگ ۲۱۶.

۳- همانجا، برگ ۲۱۹.

۴- همانجا، برگ ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۵۲.

صلح و سلام برخوردار نبودند، تا بدانجا که خود بنگستون اذعان می‌کند: «و ملت‌های بیگانه در شاهنشاهی ایران، به مانند بابلی‌ها و فینیقی‌ها و لیدی‌ها و مصری‌ها و یهودی‌ها و بسیاری دیگر، همه از آن امکاناتی برخوردار بودند، که بنا بر استعدادهای ویژه خود دست‌اندرکار باشند - همه با سپاسگزاری از این امر یاد کرده‌اند»^(۱). کجای این امر در مقایسه با وضعی که در یونان آزاد، یونانی که از دید بنگستون‌ها ضامن انسانیت و آزادی و زورناپذیری بود، حکمرانی می‌کرد عدم انسانیت و عدم آزادی را می‌رساند؟ از آنجا که هیچکس ندهد آنچه را که ندارد *Nemo dat quod non habet* بر بنگستون‌ها بایسته است، از دیدن جنگ آزادی بر دیکتاتوری و جنگ انسانیت و ارزش‌های آن بر وحشی‌گری در جنگ یونان با ایران خودداری و پرهیز کنند و خوانندگان خود را نسبت به تاریخ ایران کمتر بدین نمایند.

پ - نظر امیرمهدی بدیع و انتقادهای بسیار بجای او از برخی غربی‌ها

آ یا امیرمهدی بدیع مغزیست فواری؟

مغزهای فواری ایران چند گونه‌اند: یکی آن دسته که بنا بر «من نکراصله فلا اصل له» منکر اصل خود گشته و معتقد به *Ubi bene ibi patria* (= هر کجا که خوب باشد آنجا وطن است) شده‌اند. دو دیگر آن دسته که بنا بر صلاحیت کار و شغل خود در غربت می‌مانند و این خود بر دو نوع است: یکی آنکه نتیجه کار و شغلشان نه مستقیماً و نه غیر مستقیم نه به ایران می‌رسد و نه به مردم این مرز و بوم. و دوم آنکه به مانند بدیع رسالت خود را در این می‌بیند به کانون دشمنان فرهنگی ایران رخته کرده و در حکم سرباز و مغز مبارزی به نفع فرهنگ و مردم زادبوم خود به نبرد پردازد. سه دیگر آن دسته که فکر می‌کنند با داشتن فکر و رفتار اکتسابی تازه دیگر نتوانند با محیط وطن و با مردم آن که خود از میان آنان سر از زیر بوته درآورده سان و سازش گیرند و تنها چشم به آن روزی دوخته‌اند که میهن و مردم به پیشوازشان به عنوان الگوئی سازنده و رهبر درآیند.

چهارم آن دسته که ظاهرآ نسبت به وطن دلسوزی دارند، ولی از وضع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آن در مقایسه با محیطی که در آن زیست می‌کنند و دلباختگی بدان دارند و یا در مقایسه با الگوهای بی‌جا و هیچ‌جا بودی یا ناکجا آباد *Utopie* شکوه و بیزاری دارند و بدینسان پل‌های برگشت به سوی وطن را یکی بعد از دیگری خراب کرده و در نتیجه وجود و عاطفة خود را اجباراً تسکین

می‌دهند، بدین معنی که هم از زندگی ظاهرآ خوش با هم مسلکان بیگانه خود که آنان را در حکم پهمان می‌بینند برخوردار می‌گردند و هم رابطه عاطفی و وجданی خود را با اصل و نسب خود برای برخورداری هرچه بیشتر از مزایای سکونت در غربت با از بین بردن پل‌های برگشت بریده و از بین برده‌اند.

اینک بیائیم و این مغز مبارز و نه مغز فراری را به نفع فرهنگ ایران از قلم سید محمدعلی جمالزاده بشناسیم و به ذهن و ذکاوت ایشان بدون تعارف، درودها و آفرین‌بادها بفرستیم: «آنچه از مطالعه آثار بدیع به دست می‌آید قبل از همه چیز این است که این مردم ایرانی و جوان همدانی تیغ بران نکته سنگی و صرافی و انتقاد در کف دارد و بی‌پروا و بدون رعایت بت‌پرستی پوست و جلد معانی و قضایا را با استادی می‌کند و با عباراتی بسیار ساده و دلنشیں که به راستی مصدق سهل و ممتنع است و با صراحتی که اختصاص به اخیار و افراد زیلده و نخبه نترس و بی‌طعم دارد مغز را از پوست درآورده شسته و روشه در جلو چشم خواننده می‌گذارد و همان طریقی را می‌پیماید که ۹ سده پیش ازو غزالی طوسی پیمود، یعنی سعی دارد که چشم و گوش مردم زودباور را بازنماید و حتی الامکان ارکان پاره‌ای از هفاید و انکاری را که ما مخلوق چشم و گوش بسته کورکورانه پذیرفته و مانند کلام غیرمخلوق بالای سر خود نهاده‌ایم لااقل متزلزل سازد و حتی «اذکروا موتاکم بالخير» را پشت گوش انداخته بزرگان گذشته را نیز از این قاعده مستثنی ندانسته معتقد به احترام کاذب نیست...»^(۱)

«راقم این سطور بر مقدمه‌ای بر چاپ ششم» یکی بود و یکی نبود^(۲) خطاب به هموطنان جوان خود چنین گفته بود «چه بسا انکار و عقاید ما حکم این خانه‌های را دارد که کودکان از خاک و گل و شن در ساحل دریا می‌سازند و هرچند آن را همپایه کاخ‌های بلند و استوار بدانند با اندک باد و کوچکترین موجی سرنگون می‌گردد...»^(۳)

«بدیع بالفطره رونده همین طریق و سالک همین طریقه است و انسان وقتی کتاب‌های او را می‌خواند در مقابل دلایل صریح و استوار او مدام به خود می‌گوید عجبا که ما در پس پیشنهادهای گمراهی نماز می‌خوانده‌ایم و خود ملتافت نبوده‌ایم»^(۴).

«کسی که کم و بیش با آثار قلمی بدیع آشنا باشد و این اقوال غزالی را بخواند چه بسا ممکن است

۱ - سید محمدعلی جمالزاده، در مقدمه‌ای بر «یونانیان و بربرها» تألیف امیر مهدی بدیع، ترجمه احمد آرام، جلد اول، تهران، چاپ نخست، ۱۳۴۳، برگ نه.

۲ - چاپ معرفت، تهران ۱۳۲۹ ش، صفحات ه و

۳ - سید محمدعلی جمالزاده، در مقدمه یونانیان و بربرها، تألیف امیر مهدی بدیع، ترجمه احمد آرام، تهران ۱۳۴۳

برگ نه.

۴۰ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

تصور نماید که صدای بدیع است که به گوشش می‌رسد. چیزی که هست غزالی توسعی با فلاسفه و بزرگانی سر و کار داشت و طشت مخالفت آن‌ها را بر لب بام تحقیق و استدلال می‌زد که سده‌ها از زمان آن‌ها گذشته بود و می‌توان گفت هفت کفن پوستانده بودند در صورتیکه هموطن ما بدیع همدانی با فلاسفه و حکماءی دست به گریان گردیده که هنوز تربیتشان خشک نشده است و در سرتاسر کره ارض طرفداران پر و پاقرص بسیار و علمداران دراز دست و سخت کوشندهٔ فراوان دارند و لابد پیه آن را بر بدن خود مالیده است که مصائبی را بر سر غزالی آور دند تا خانه‌نشین شد بر سر او نیز که سالهاست خانه‌نشین گردیده در دهکدهٔ اسکونا در قسمت ایتالیائی سوئیس دامن از جمع فراچیده است بیاورند...»^(۱)

«بدیع تحصیلات ابتدائی و دورهٔ اول متوسطه تا سال چهارم در همدان طی نموده است (از ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۳) و از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۲ تکمیل تحصیلات متوسطه را در پاریس نموده است و سپس به تحصیل علم فیزیک و ریاضیات مشغول گردیده و از سال ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۰ در لوزان علوم فنی و فیزیک تحصیل کرده است. در سالهای ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱ در رم به تحصیل زبان و ادبیات پرداخته و از آن پس تا ۱۹۴۷ در زوریخ (سویس) به تحصیل ریاضیات عالی و فلسفه علوم مشغول بوده است...»^(۲)

دانشمند بلندپایه‌ای را که محمدعلی جمالزاده در مقدمهٔ کتاب «يونانیان و بربراها» به بهترین وجه شناسانده است، دانشمندیست و مغزیست مبارز، نه مغزی فراری، که در دیار غربت به سر می‌برد و خدمات شایانی، شاید بدون پاداش، به زاد بوم خود ایران و به فرهنگ آن از راه دور می‌رساند. شاید بهترین پاداشی برای این دانشمند بزرگوار، که خوانندهٔ تألیفاتش را مشعوف و دلباخته معلوماتش می‌کند^(۳)، این نباید که به میهنش با آب و تاب هرچه بیشتر دعوت بشود، بلکه این باشد که کتاب «يونانیان و بربراها»ی ایشان را در چندین میلیون نسخه به چاپ رساند و آنها را رایگان در دسترس شهر وندان باسوساد قرار داد، تا نه تنها حس خودکمترینی به مغز هیچ یک از ایرانیان نونهال، که تاریخ جامع ایران را در مقایسه با تواریخ ملل دیگر می‌خوانند یا خواهند خواند، راه نیابد، بلکه تا مغزهای ایرانی غربی‌ماهی نیز شستشو بیابند و در ایجاد جامعهٔ نوین در آیندهٔ ایران با جدیت هرچه تمامتر و با اصالت ایرانی مشارکت جوی سهیم باشند.

۱ - همانجا، برگ سیزده تا چهارده. ۲ - همانجا، برگ بیست و دو.

۳ - «امیرمهدى بدیع دوست نادیده دانشمندی که از هنگام مطالعهٔ کتاب «يونانیان و بربراها»یش به او ارادت خاصی پافهم...»، غلامعلی همایون، اثرات هنر ایران بر یونان، در مجلهٔ «هنر و مردم»، شماره ۱۴۲، برگ ۱۳، پانویس ۱۶.

امیرمهدی بدیع در «یونانیان و بربرهای»^(۱) این تأثیفات مورخین دانشمندی را، که سده‌های است روح لهرت را نسبت به ایرانیان در جوانان پاک باور مرز و بوم خود تزریق کرده‌اند، به دادگاه عقل و فراست، خردپذیری و انصاف انسانی، می‌کشاند و به اصطلاح محمدعلی جمالزاده «مغز را از پوست هر آورده و شسته روشه در جلو چشم خواننده می‌گذارد»، تأثیفات مورخینی را به مانند «گفتاری در لاریخ همومنی»، تأثیف بوسوئه Bossuet، که «آکنده است از اندیشه‌های باطلی که بر آن تعصبات بنا شده است»^(۲)، به مانند «مقالات»، تأثیف مونتینه Montaigne، که از یک طرف از کسنوفون نقل لول می‌کند: «ایوانیان تقوی و فضیلت به فرزندان خود می‌آموزند، همان‌گونه که دیگران خواندن و نوشتن را می‌آموزند»^(۳)، اما از طرف دیگر «آدمکشی‌های دسته‌جمعی اسکندر و «لکه‌هایی را که به سختی می‌توان از آن‌ها چشم پوشید» به جوانی اسکندر و «هدف بلند» کارهای او بخشیده است^(۴)، و به مانند «یونان و یونانی‌ماب جهان باستان» تأثیف روبرکوهن Cohen، که در حکم «یکی از معترضین مورخان یونان» اسکندر مقدونی را ناشر سخاوتمند شکل عالی فرهنگ معرفی می‌کند^(۵) و سرانجام به مانند «نظر کلی درباره مدیترانه»، تأثیف آندره زیگفرید Siegfried، که در آن چنین نگاشته آمده است: «ماراتون بایستی برای ما عنوان زیارتگاهی داشته باشد!.... هنگامیکه یونانیان، آن «مردان آزاد»، بر علیه ایرانیان قیام کردند، با این کار خود مرزی را طرح ریزی کردند که تاریخ آن را به ما انتقال داده است...»^(۶)

در اینجا لازم به نظر می‌رسد، چند نقل قولی از «یونانیان و بربرهای» بشود، تا خواننده این سطور دریابد که با چه فراست و درایتی امیرمهدی بدیع، حمله‌های دانشمندان غربی به فرهنگ و روح تاریخ ایران را با کاربرد اسلحه‌های خود طرف به فراپس و به عقب می‌راند و در نتیجه عینک ما را در بررسی تاریخ فرهنگی و ملی خود از غبارهای تیره‌ای که در نتیجه آن حمله‌ها بر روی آن انباشته شده بود زدایش داده و پاک می‌کند:

«مگر می‌توان از روحانیت عمیق سرودهای اوستا چیزی گفت، در صورتی که در نظر کسانی که تاریخ را می‌نویسند و در بحبوحه قرن بیستم نیز ماراتون نماینده قطعی پیروزی روح و معنویت بر ماده

۱. امیرمهدی بدیع، یونانیان و بربرهای، ترجمه احمد آرام، جلد ۱، تهران، ۱۳۴۳، برگ ۲۹.

۲. همانجا، برگ ۵۰، و «در دستان کودکان (ایرانی) دادگری را می‌آموزند، همانگونه که کودکان در پیش ما ادبیات من آموزند»، هرودوت، کتاب اول، سطر ۱۳۷، و بدیع، همانجا، برگ ۵۱ تا ۵۲.

۳. همانجا، برگ ۹۱.

۴. همانجا، برگ ۱۴ تا ۱۵.

۵. همانجا، برگ ۱۰ و ۱۲۸ به پس.

محسوب می‌شود»^(۱). «در تصویری که مغرب زمین برای خود از مشرق زمین ساخته خصوصیات اصلی چنان تغییر داده است و منظره چنان عوض شده، که امروز هم در مقدمه کتاب مهمی که درباره ایران باستانی تألیف یافته، چنین می‌خوانیم که ایران «سرزمین گل و بلبل و عطر و سرود است»، و «فردوس» از باغهای آن نام گرفته است واحه جادو شده جنبه شهوانی تمدن ایرانی را آشکار می‌سازد.»^(۲) از تاریخ انتشار کتاب «گفتاری در تاریخ عمومی» تألیف بوسوئه تا امروز تقریباً یک کتاب مهم درباره روابط ایران هخامنشی و جهان یونان انتشار نیافته است که همسنگی از این جمله در آن دیده نشود: «میان سلطنت کورش کبیر و داریوش اول و آنچه اسکندر به آن حمله کرد گوдал ژرفی وجود دارد» و حتی یکی از آنها به این مطلب توجه نکرده است، که اگر تنها پنجاه و دو سال پیش از گرانیکوس، یونانیان آزاد برای یکبار متفق الكلمه به آسیا می‌شتابند تا صلح شاه را که یکی از شهریان‌های او برایشان فرو می‌خواند اصفا کنند و بیدرنگ سوگند یاد کنند که آن را محترم می‌شمارند، از آن جهت بوده است که سلطنت هخامنشی هنوز مانند گذشته سلطنت شاه بزرگ بوده و حیثیت سیاسی و اخلاقی آن بی‌معارض و عظیم و دست‌نخورده باقی مانده بوده است... این تمدنی است که در برابر آشور و کلده و مصر فرعونی و حکومتهاي آتن و اسپارت و تبای و تفوق مقدونی و روم و روم شرقی ایستاده و زوال آنها را شاهد بوده است، بی‌آنکه چیزی از محاسن و فضایل اساسی خود را از دست بدهد، و بی‌آنکه هیچ‌گاه از اینکه تمدنی ایرانی باشد بازایستد؛ و وحشیگری‌های وصف ناپذیر مهاجمان مغول و ترک و تاتار را تحمل کرده است، بی‌آنکه مانند بسیاری از تمدن‌های دیگر برآفتد، بلکه در پی این ترکتازی‌ها پیروزمند بیرون آمده، و در هر بار و در آخرین حساب تمدن ایرانی بوده است که بر جای مانده و پیروز شده است: این اسکندر است که «ایرانی» می‌شود، همان گونه که نخستین و بزرگترین فرمانروایان عرب یعنی عباسیان و پس از ایشان جانشینان چنگیز و تیمور نیز ایرانی شدند.^(۳) «پس از آنکه بوسوئه از دنیا رفت و نام و شهرتش خاموش شد، قرن نوزدهم، با همکاری ولتر و تن و رنان، وی را در موزه افتخارات از ردیف خارج شده قرار داد، و پس از آن دیگر مورخان، نویسنده گفتاری در تاریخ عمومی» را یکی از همکاران خود نمی‌شناختند. ولی همه اینان، از آن جهت که در مکتب وی تربیت شده بودند، تقریباً تمام اشتباهات او را همچون یک بیماری واگیر به میراث برداشتند،...، علی‌رغم ظواهر، این واگیری هنوز هم ادامه دارد.^(۴)

۱- همانجا، برگ ۱۴.

۲- همانجا، برگ ۱۳۲.

۳- همانجا، برگ ۲۳ - ۲۵.

۴- همانجا، برگ ۱۲۵ - ۱۲۶.

آری «تا آن زمان که دانسته نشود که چگونه ملت واحدی در مقابل بابل می‌ایستد، مصر فراعنه را زیر فرمان خود درمی‌آورد، با اتفخار در مقابل آتن قد بر می‌افرازد، اسکندر را اسیر خود می‌کند، با روم و روم شرقی به کارزار بر می‌خیزد، هرگز تاریخ دانسته نشده است.

«تا زمانی که دانسته نشود که ایران واحد به برکت چه نیرویی پس از آنکه مقهور اعراب شد و بی‌دفاع و بی‌سرپرست ماند، و پس از آنکه لگدمال اردوهای مغول و تاتار و ترک شد که برای کشن و غارت کردن و سوزاندن آنچه از حمله اعراب بر جای مانده بود آمده بودند، توانست زنده بماند، و با فکر و هنر خود یادگار عظمت باستانی و بازمانده صفات و خصوصیات اصلی خود را در جانها و دل‌ها زنده و پاینده نگاه دارد، هرگز تاریخ فهمیده نشده است.»^(۱)

«باید متوجه بود، که برای شناختن اخلاق و آداب ایرانیان باستانی، از دیدگاه یونانی، امروز بیش از دو سند بسیار مهم معاصر با شاهنشاهی هخامنشی در اختیار نداریم: تاریخ هرودوتوس، متولد در ۴۸۴، حدود پنج سال پیش از سال‌امین، در هالیکارناسوس، یعنی در کشور خشایارشا، و بنا بر این یکی از اتباع ایران، و مجموع آثار کسنوфон، متولد شده دو سال پیش از مرگ هرودوتوس (۳۵۵) - ۴۲۷)، که دلستگی او به کورش اصغر و زادگاه وی را پیش از این دانستیم. یاران و تاریخ‌نویسان اسکندر، که پیش از هرچیز به اعمال و افعال آن مقدونی توجه داشتند، درباره ماهیت واقعی تمدن‌هایی که مسخر اسکندر شده بود، مطالب فراوانی به جای نگذاشتند. در میان مورخان دوره یونانی‌ماهی و رومی، ستراپون که منابع قدیمی را می‌شناخته و از آن نقل کرده است، کسی است که چیزهای فراوانی درباره جهان ایران به ما می‌آموزد، ایرانی که شخصاً می‌شناخته، از آن جهت که وی نیز در آسیای صغیر و از مادری از نژاد ایرانی به دنیا آمده بوده است. از طرف دیگر، گواهیهای این سه تن، بی‌آنکه گفته‌های یکدیگر را تکرار کنند، با هم سازگار و مطابق آین زردشت درمی‌آید...»^(۲)

«اگر در سال هزار و نهصد و پنجاه و چند میسیحی هنوز مورخان در دربار جانشینان کوروش بزرگ چیزی جز دیسیسه‌های برخاسته از هومناکی حرمسرا و آدمکشی و بند و بستهای وزیران و خواجهگان حرم» نمی‌بینند، از آن جهت است که هنوز «تاریخ استر» را به عنوان یک سند تاریخی تلقی می‌کنند، و «می‌گویند» های هرودوتوس را که دو هزار سال پیش از این ستراپون بی‌پایی آن‌ها را نشان داده است مدارک و اسناد غیر قابل انکاری می‌شناشند.»^(۳)

۱- همانجا، برگ ۴۸ - ۵۰.

۲- همانجا، برگ ۲۶.

۳- همانجا، برگ ۱۹ - ۲۰.

۴۴ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

«کسنوفون هنوز بیست و پنج سال نداشت که در سال ۴۰۱ شبه جزیره آتن و سقراط را برای رفتن به آسیا و «کسب افتخار و ثروت» ترک گفت... مدت دو سال، از ۳۹۶ تا ۳۹۴ در آنجا ماند، و چیزهای فراوانی درباره ایرانیان و اخلاق و آداب ایشان آموخت، و چنان شد که اکنون با خواندن کتاب کوروسنامه، و نیز کتابهای تاریخی محض او، همچون آناباسیس و هلنیکا و آکسیلاوس، در هر لحظه چنان احساس می‌کنیم که کسنوفون شاگرد سقراط حقیقت را در جای دیگری جز در میان دیوارهای آتن و مراکز اجتماع سیاسی این شهر جستجو می‌کرده است. شک نیست که نویسنده هلنیکا در تاریخ نویسی به پایه توکودیدس نمی‌رسد، ولی گفته‌های وی درباره مردم و امور ایران زمان او، که با آنان آمیزش کرده و آنها را شناخته است، بسیار برتر و بالرج‌تر از نوشه‌های هرودوتوس است که بیشک کم اطلاع‌تر و ساده‌لوح‌تر از کسنوفون بوده، و افسانه‌ها را دوست می‌داشته است که خود برای یک مورخ عیب بزرگی به شمار می‌رود»^(۱)

امیرمهדי بدیع به خوبی نشان می‌دهد^(۲) که فرهنگ ایرانی چنان مجذوبیتی داشت که فاتح جنگ سالامیس (یا سالامین) در ۴۸۰ ق.م.، تیستوکلس، و فاتح جنگ پلاته‌یه (یا پلاتایا) در ۴۷۹ ق.م.، پاوسانیاس اسپارتی، و فاتح شرق در جنگ گوگمل در ۳۳۱ ق.م.، اسکندر مقدونی، همه را مسحور خود ساخت و ایرانی‌ماهی را به آنها داد. این امر ما را به یاد ایرانی‌ماه شدن اعراب پس از فتح ایران می‌اندازد. چنانکه وضع ما قبل ایرانی‌ماهی اعراب ما را به وضع یونان قبل از برخورد با ایران می‌اندازد: «لم يكُن لليونانيين قبل ثاليس شَيْ من الْحِكْمَةِ وَ انْمَا كَانَتْ حَالَهُمْ كَحَالِ الْعَرَبِ لَمْ يَعْرُفُوا غَيْرَ عِلْمِ الْلُّغَةِ وَ تَأْلِيفِ الْأَشْعَارِ وَ الْأَمْثَالِ وَ الْخُطُبِ»^(۳).

غرب، خود خواسته است تا وارث پر و پا قرص یونان بشود، در این صورت است که هم اکنون غرب دستخوش هزار و یک گونه انتشارات سرگیجه آور شده است^(۴) و فرد غربی انفرادی مآب برای اینکه بتواند فی‌المثل رابطه انسانی با پیرامون خود برقرار بکند ناگزیر است به خواندن چندین کتاب درباره فلسفه و نحوه تماس و ارتباط روی آورد. مگر این وضع ما را به یاد وضع دیگران (یعنی یونانیان) در زمان هرودوتوس نمی‌اندازد: «در دستان کودکان (ایرانی) دادگری را می‌آموزند،

۱- همانجا، برگ ۴۵ - ۴۶.

۲- همانجا، ۶۳ - ۸۶.

۳- «یونانیان بیش از نالس، از فلسفه بی‌بهره بودند، شرایط آنان مانند شرایط اعراب بود، (از این جهت که) غیر از دانستن دستور زبان و تالیف اشعار و ضرب المثل و خطابه دانشی (دیگر) نداشتند». این العربی، تاریخ مختصر الدول، برگ ۶۲ - ۶۳.

۴- رک. به ا. پانوسی، تاثیر فرهنگ ایران بر سایر فرهنگ‌ها، در جامعه نوین، شماره ۱، برگ ۸۱، ۸۲.

همانگونه که کودکان در پیش ما (یونانیان) ادبیات می‌آموزند.^(۱) یک فرد هزار کتاب خوانده غربی را از لحاظ تقوی و فضیلت و برقرار کردن رابطه با پدر و مادر و دوست و دشمن با یک ایرانی هیچ کتاب خوانده (هم اکنون در بیشتر خانواده‌های ایرانی کتابخانه‌ای گرچه کوچک یافت نمی‌شود) مقایسه گنیم، آیا آنگاه به یاد مقایسه‌های مشابه در زمان کسنوфон نمی‌افتیم: «ایرانیان تقوی و فضیلت به لرزندان خود می‌آموزند، همان‌گونه که دیگران (یونانیان) خواندن و نوشتمن را می‌آموزند»^(۲)

مگر هم اکنون درست‌تر نیست که انسان بر طبق فضیلت و انسانیت رفتار کند تا اینکه هزارها کتاب درباره فضیلت و انسانیت بخواند یا بنویسد؟ در هر حال غرب راه خود را برگزیده است و ما نیز از دیرباز راه خود را. همان‌گونه که ما در بررسی نوشته‌های بنگستون آلمانی، که شاید هم اکنون شترواس بایری را نیز مظہر آزادی و دموکراسی می‌بینیم، آنچنانکه یونانیان باستانی را در حکم پیشنازان آزادی و انسانیت دیده است، دیدیم، که آن همه طبل و کرنا و دمنی درباره آزادی در عمل هدم آزادی بود. هم اکنون نیز شترواس آلمانی و بسیاری دیگر در جهان غرب دم از آزادی می‌زنند ولی در عمل بنا بر تشخیص روشنفکران خودشان چیز دیگری منظور دارند^(۳).

در هر حال «درباره جزئیات پیروزی‌های پرهیاهوی یونانیان و شکستهای دشمنان بیشمار ایشان، نظر امپراطور [ناپلئون] این بود که هرگز کسی نباید فراموش کند که اینها گفته‌های یونانیان است، و آنان مردمانی لافرن و گزارگو بوده‌اند، و هیچ تاریخ ایرانی تاکنون به صورتی نوشته نشده است که از روی آن بتوانیم پس از استماع سخنان دو طرف به یک داوری صحیح برسیم»^(۴)

برخلاف آنچه که بنگستون‌ها، بوسوئه‌ها، موتیه‌ها، کوهن‌ها و زیگفریدها می‌پندارند فرهنگ و جهان سیاسی ایران باستان بر این نبود که جهان و ارزش‌های آن را تار و مار کند و نیز بر آن نبود که جهان را در خود گسیخته نگهدارد و یا به برداشت خویش در آورد. بر عکس سیاست ایران باستانی پشتونه فرهنگی بسیار عمیق و غنی داشته است، که بر اساس مشارکت در جهان مبنی و بازتاب آن بر جهان دنیوی بنا شده بود. ایرانیان مشارکت منوط به اصالت را می‌جستند، نه گسیختگی منوط به خودسرگرانی‌ها و چند سروری‌ها (اولیگارشی).

۱- هرودوتوس، کتاب اول، سطر ۱۳۷ و امیرمهدی بدیع، همانجا، رویه ۵۱ تا ۵۲.

۲- رک به امیرمهدی بدیع، همانجا، برگ ۵۰.

۳- رک به اشپیگل، شماره‌های ۱۲ و ۱۳، ۱۹۷۵، به ویژه برگ‌های ۷ تا ۱۳ و ۱۹ تا ۲۰ از شماره ۱۳.

۴- از یادداشتهای سنت هلن، رک، به امیرمهدی بدیع، همانجا، جلد دوم، برگ ۱.

گفتار دوم:

اساس جهانبینی ایرانی در فلسفه مشارکت

الف: در جستجوی منابع مشارکت

مفهوم مشارکت مفهوم تازه‌ای نیست که اینک در حوزه‌های مختلف سیاسی و اقتصادی و ملّی و بین‌المللی ورد کلام شده است. مفهوم مشارکت به همان اندازه که فرهنگ ایران کهن است به همان اندازه نیز قدمت دارد. مفهوم مشارکت هستهٔ بنیادین و اصیل بسیاری از جهانبینی‌های مذهبی و فلسفی را در تاریخ تشکیل می‌دهد. مردادهای مفهوم مشارکت را در این جهانبینی‌ها در عباراتی به مانند «برخورداری از...»، «بهره‌مند شدن از...»، «بهره در برگیری...»، «نیل از...»، «حصول»، تحصیل و تخصیص»، «وقوع مثالی از... در ...»، استفاده و استفاده از...»، «تجلى»، «کلی به صورت بهره در جزء»، «سهیم بودن و سهیم کردن»، «نصیب داشتن» و بسیاری دیگر و مقابلات اینها در زبان‌های مختلف بازمی‌یابیم.

اینک اگر ما از اکنون به گذشته برگشته پساپوئی کنیم و در جستجوی این مفهوم و منابع آن بگردیم، به لوى لاول در قرن بیستم برخورد می‌کنیم، که مفهوم مشارکت را هستهٔ فلسفه خود دانسته است، او می‌گوید: ««هیچ فلسفه‌ای بیرون از دو گونه فلسفه نیست: یکی فلسفه پروتاگوراس، که آدمیزاد را پیمانه همه چیز می‌داند، و دیگری فلسفه افلاطون است، که از دیدگاه آن پیمانه همه چیز خداست و نه انسان، ولی خدائی، که می‌گذارد انسان از وی بهرمند و برخوردار گردد»^(۱).

مأخذ اصلی لوى لاول در مورد مفهوم مشارکت و برخورداری از خداوند، با حفظ اصالت وی از یک سوی و اصالت انسان از سوی دیگر، سانکتوس آوگوستینوس *Sanctus Augustinus* (۴۳۰ تا ۴۵۴ میلادی) است، که به عنوان یکی از مأخذ اصلی فلسفه سانکتوس توماس آگویناتیس (۱۲۲۵ تا ۱۲۷۴ م.) در مورد همان مفهوم مشارکت نیز به

1- "Il n'existe que deux philosophies: celle de Protagoras, qui fait de l'homme la mesure de toutes choses, et celle de Platon, selon laquelle la mesure de toutes choses, c'est Dieu et non point l'homme, mais un Dieu, qui se laisse participer par l'homme", A. Cuvillier, *Anthologie des Philosophes français contemporains*, Paris 1962, P. 49.

۴۸ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی لاپایان صفویه
شمار می‌رود.^(۱)

منابع دیگری را که دانشمندان بنام مانند گایگر^(۲) و فابر^(۳) برای مفهوم مشارکت در فلسفه توماس نام می‌برند، عبارت‌اند از: ۱- کتاب علل Liber de causis که در سدهٔ دوازدهم از روی کتاب «ایضاح الخیر المحسن الارسطوطالیس»، ترجمه شده بود، ۲- ابن سینا، که روزربیکن او را بزرگترین فیلسوف بعد از ارسطو معرفی می‌کند، ۳- بوئسیوس Boethius (۴۸۰ - ۵۲۵)، ۴- پseudodo Dionysios Areopagites (سدۀ پنجم میلادی)، ۵- پلوتینوس (افلاطین ۲۰۴ - ۲۷۰ م)، ۶- ارسطو (۳۸۴ - ۳۲۲ ق.م) و ۷- افلاطون (۴۲۸ - ۳۴۷).

کتاب علل که به نادرستی از ارسطو دانسته‌اند اینک برای اهل فن به عنوان مختصری از «عناصر الهی» پروکلوس (۴۱۰ یا ۴۱۲ - ۴۸۵) از یک سوی و از کتاب «انولوچیا» یا کتاب «القول على الربوبية» منسوب به فارابی از سوی دیگر به شمار می‌رود. کتاب «انولوچیا» نیز اینک برای اهل فن از فارابی نیست، بلکه ترجمه عربی یکی از تأییفات پورفیریوس Porphyrius (۲۳۲ - ۳۰۴) است، که شاگرد افلاطین بود. اگر ما دنبالهٔ منابع «عناصر الهی» پروکلوس و «انولوچیا» پورفیریوس را بگیریم، دانشمندان آن‌ها افلاطین («enneades» گانان = تاسوعات) را به عنوان مأخذ مشترک برای هر دو معرفی خواهند کرد^(۴)، به اضافهٔ فشرده‌ای از تعالیم نومینوس Numenius سده دوم م.) در انولوچیا^(۵). اینک جالب این است، که ثدینگا Thedinga قطعات کاملی از نگاشته نومینوس را در آن‌آدھای افلاطین نیز بازیافته است^(۶) و برهیه از Brehies افلاطین را به او دوکسوس Eudoxos (۳۹۰ - ۳۴۰ ق.م) بر می‌گرداند^(۷) و پوچ Puech از سوی دیگر نومینوس را به

۱- رک. به سخنرانی نگارنده، تحت عنوان «مفهوم مشارکت در فلسفه توماس آگویناتیس و منابع آن»، به مناسب «بزرگداشت توماس آگویناتیس متفکر و فیلسوف غرب»، در باشگاه دانشگاه، ۱۸، اسفند ۱۳۵۲.

2- Cf. Geiger, L.-B., *La Participation dans la philosophie de S. S. Thomas d'Aquin*, Paris 1953
3- Cf. Fabro, C., *La nozione metafisica di partecipazione secondo S. Tommaso d'Aquino*, Milano 1959.

4- Cf. Geny, P., *Brevi conceptus historiae philosophiae*, Romae 1948, P. 137; Rose, V., "Die sogenannte Theologie des Aristoteles, Aus dem Arabischen übersetzt und mit Anmerkungen Versehen von Fr. Dieterici", Leipzig 1883, in *Deutsche Litteraturzeitung* 1883, (24) 843-846.

5- Cf. Puech, H.C., "Numénias d'Apamée et les théologies orientales au second siècle", in *Mélanges Bidez*, Bruxelles 1934, PP. 378 sq.

6- Cf. Puech, ibid. p. 745.

7- Cf. Brehier, E., *La philosophie de Plotin*, Paris 1961, pp. 36 sq et 58 sq.

همین ادوکسوس پیوند می‌بخشد و سرانجام نوبت به یکی از بزرگترین و معترض‌ترین پژوهشمندان ارسطو به نام ورنر یگر Werner Jaeger می‌رسد، که ادوکسوس را به عنوان بلندگوی تعالیم ایرانی در آکادمی افلاطون معرفی می‌کند: «دلباختگی آکادمی به تعالیم زردشت یک گونه نشه و سکر خاصی بود، کاملاً به مانند کشف مجدد فلسفه هندی توسط شوپنهاور»^(۱).

اگر ما یکایک منابع دیگر مفهوم مشارکت را به همین منوال دنبال کنیم هر آینه به مانند مثلی که می‌گوید همه راه‌ها به رم ختم می‌شود همه این منابع نیز به منبع اصلی در جهانی‌سی دیرینه ایرانی ختم می‌گردد^(۲). مفهوم مشارکت را در نزد ارسطو^(۳) و افلاطون^(۴) و افلاطین^(۵) و ابن سينا^(۶) بررسی کنیم - آنچه که متأسفانه در اینجا غیرمقدور است که به جزئیات بپردازیم - و آنها را با یکدیگر و با جهانی‌سی میتوی و عرفانی و تاریخی ایران باستان مقایسه کیم، آنگاه است که حتی باورمان نمی‌شود

1- "Die Zarathustrabegeisterung der Akademie war ein Rausch, Ähnlich der philosophischen Wiederentdeckung der indischen Philosophie durch Schopenhauer", Jaeger, W., *Aristoteles, Grundlegung einer Geschichte seiner Entwicklung*, Berlin 1955, 8. 134.

«دمودس و کتزیاس و دیگر پزشکان یونانی از اقامت ممتد خود در ایران توشه‌های علمی بس گرانبهانی با خود به یونان بردنده. ادوکسوس ریاضی‌دان، پزشک و منجم و جغرافی‌دان معروف یونانی در زمان سلطنت اردشیر دوم (۴۰۴ ق.م.) تا ۳۵۸ ق.م.) برای آموختن ستاره‌شناسی کلدانی تمام خاورمیانه و ایران را گردش نمود و در سال ۳۶۸ ق.م. نتیجه مشاهدات خود را از مسافت مشرق زمین و ایران در آکادمی افلاطون در اختیار او و سایر دانشمندان و طلاب آن موسسه علمی گذارد»؛ علی سامی، تمدن هخامنشی، شیراز ۱۳۴۱، برگ ۲۹۷.

۲- رک. به ۱. پانویسی، تأثیر فرهنگ ایران بر سایر فرهنگ‌ها، در جامعه نوین - ۱، تهران ۱۳۵۳، برگ ۷۳ - ۷۹.

3- Cf. Carlini, A., *Partecipazione*, in *Enciclopedia Filosofica*, III, coll. 1172-1177; philippe.

۴- رک. به فتح الله مجتبائی، شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، از انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان، ۴، تهران ۱۳۵۲، به ویژه برگ ۲۷ به پس. نیز رک. به کارل هوبل، مباحثی درباره اصول فرهنگ اروپائی و رابطه آن با فرهنگ شرق، با همکاری میرحیمد مدنی، توینینگ ۱۳۴۷، برگ ۴. نیز رک. به بهرام فرهوشی، جشن فروردین و سبب پیدایش و رابطه آن با جهان فروری، در مجله بررسی‌های تاریخی، سال ۲، شماره ۱، برگ ۵۲، نیز رک. به حسین کاظم‌زاده، مثل افلاطون و فروهران زرتشتی، یادنامه پوردادود، تهران ۱۳۳۵، برگ ۱۱۵ - ۱۱۹. و نیز Panoussi, E., "L'origine de la notion de participation chez Zoroastre et chez Platon", in *Zur Alten Geschichte und deren Nachleben*, in Fr. Altheim's Festschrift, I. Bd, Berlin Beiträge 91-114. 1969, pp.

5- Cf. Söhngen, G., "Die neuplatonische Scholastik und Mystik der Teilhabe bei Plotin", in *Philosophisches Jahrbuch*, 1936 (49), 98-121.

6- Cf. Panoussi, E., "La théosophie iranienne source d'Avicenne?" in *Revue philosophique de Louvain*, 1968 (66), 239- 266.

۵۰ اگرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

آنچه را که در این مقایسه به دست خواهیم آورد، این دیرباوری از آن حالت است که سده‌هاست ما هم - تحت تأثیر بررسی‌های یکجانبه بنگستون‌ها، که در بالا به آن‌ها اشاره کردیم - همه مایه‌های فلسفی و علمی و ارزش‌های انسانی را در جهانیینی یونانی جستیم. گاهی در مجتمع علمی و فرهنگی ایرانی پیش می‌آید، که اگر در آن‌ها یک سخنران از فرهنگ بسیار غنی ایرانی و تأثیر آن بر سایر فرهنگ‌ها یاد بکند، بلافضله دانشمندان معتبرضی بلند می‌شوند و برداشت خود را از فرهنگ ایران بدینسان بیان می‌کنند: که ای آقای سخنران محترم، آنچه را که شما فرهنگ ایرانی می‌نامید همان فرهنگ یونانیست، چرا که ما در ازای فلاسفه یونانی کسی را در تاریخ خود نداشتم تعالیمی را عرضه کنند که از اصالت ایرانی برخوردار بوده و از فلسفه یونانی فراتر رفته باشد. چنین معتبرضیینی را می‌توان در میان دانشمندان ایرانی بسیار فراوان یافت، که سخنران اینچنینی را با برچسب شووندیسم تلقی خواهند کرد. شاید ایران‌شناسان ما تا اندازه‌ای مقصو بودند، که در تدریس و تحقیقات خود بیشتر به جنبه‌های زبانی پرداخته و جنبه‌های فرهنگی ایران باستان در رابطه‌اش با فرهنگ‌های دیگر را به حریم خارج از تخصص زبانشناسی واگذار کرده‌اند. شاید فلسفه‌شناسان ما نیز به همان اندازه در اینگونه دریغ‌ورزی و کوتاه‌آمدی انباز باشند، که سیر حکمت را به مانند تمام همکاران خود در تمام دانشگاه‌های غربی چنین مطرح و مورد بررسی قرار می‌دهند، که خود به خود نقطه انعطاف را در فلسفه یونانی بجوینند. شاید تشخیص ندادن ضرورت لاتین و یونانی و زبانهای سامی برای یکایک گروه‌های آموزشی زبانهای باستانی و باستانشناسی و فلسفه و تاریخ به منظور ایجاد امکانات بررسی‌های تازه در یینش تاریخ سیر حکمت شرقی و غربی، که تو در تو و دوشادوش یکدیگر راه گذشته را پیموده است، یکی از علل برداشت نادرست از فرهنگ دیرینه ایران بوده باشد.^(۱)

یکی دیگر از پدیده‌هایی که دلالت بر فرهنگ می‌کند آداب و رسوم و عقاید مذهبی یک ملت است، که در این میان عقاید مذهبی به ویژه در زمان‌های دیرینه که به اصطلاح اوگوست کنت Auguste Comte دوران خداشناسی و الهیات به شمار می‌رond کارکرد و کارآئی عمیقی در همه امور انسانی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی داشته است. اینک از آنجا که کیهان‌شناسی ملل دیرینه پدیده‌های زمینی را همچون بازتابی از پدیده‌های آسمانی می‌پنداشتند و ایرانیان باستان نیز جهان

۱- در هیچ یک از دانشگاه‌های ایران گروه آموزشی برای زبانهای کلاسیک و زبانهای سامی تا اکنون تأسیس نگردیده است و اگر در یکی از دانشگاه‌ها استادی برای این زبانها باشد، درس‌های چند واحدی‌اش در تورم واحدهای تکمیلی فراوان دیگر قرار می‌گیرد و بالنتیجه استفاده‌ای که دانشجوی فرضی از این درس‌ها می‌برد به مانند قطره‌ایست از یک آبیانوس.

گیتیک و نظام و سلسله مراتب اجتماعی و زمانی مربوط به جهان فرودین و مدینه دانیه را همچون بازتابی از جهان مینوی و نظم و ترتیب آسمانی و جاویدانی مربوط به جهان فرازین و مدینه فاضله، که در رأس آن اهورامزدا حکمران است، تلقی می‌کردند، بر ما بایسته است به جهانی‌ی مذهبی آن دوره اهمیت به سزائی قائل باشیم، به آن جهانی‌ی مذهبی که نه تنها از لابلای آن و در پرتو آن جهان تاریخی این و مفهوم واقعی بسیاری از پدیده‌های آن مشخص‌تر خواهد شد، بلکه در لفاف و بطون آن نیز بذرهای منجر به پیدایش فلسفه پدیدار خواهد گشت، چراکه بنا بر گفته فولگراف همین جهانی‌ی دیرینه ایرانی بود که منجر به ظهور نخستین پشتازان فلسفه در آتن شد^(۱).

در جهانی‌ی مینوی و برین‌شناسی دیرینه ایرانی آنچه که به عنوان هسته و سنگ زاوریه آن به شمار می‌رود مفهوم و مصدق «مشارکت» است، که هم‌اکنون در قسمت‌های بازمانده از اوستای دیرینه در مشتقات برعی از افعال، به مانند- *vî-* *baga*, *vîd-*, *vaed-*, *yas-* *vî-* بیان شده به چشم می‌خورد^(۲). این مفهوم و مصدق آن در نسک‌های گمشده اوستا نیز وجود داشته و بنا بر گفته ایرانشناس مشهور شادروان نیرگ به مکتب هیوکرات Hippocrates (۴۵۹ - میانه چهارم ق.م)، پدر پزشکان، نیز راه یافته است^(۳).

بازسازی و ترمیم قسمت‌های گمشده اوستا از دید ویدنگرن^(۴) امکان‌پذیر است و آن از راه

1- "A partir de 546, l' Ionié est soumise par les Perses,... Enfin, après les guerres médiques, au temps' de Périclès (mort en 429), Athènes devient la capitale intellectuelle de Grèce. ...Les premiers Philosophes de la grande - Grèce sont des émigrés ionian; et ce sont également des Ioniens qui sont à Athènes les premiers propagateurs de la philosophie", Brehier, E., *Histoire de la philosophie*, T.I., 1948, p.41. "Les influences orientales sont aujourd' hui clairement visibles li domain de l'art décoratif et dans celui de la religion et de la cosmologie, dont les doctrines finissent par engenderer la philosophie", Vollgraff, W., *Influences orientales dans la civilisation hellène et moderne*, in *Mélanges Bidez*, 1934, p. 995.

2- Cf. Bartholomae, Chr., *Altiranisches Wörterbuch*, Stradssburg 1904, Nyberg, H.S., *Die Religionen des alten Iran*, übersetzt v.H.H. Schäder, Leirzig 1938, p. 159; Geiger, W., *Handbuch der Awesta- Sprache*, Erlangen 1879, v. index.

3- "Eine sorgfältig ausgeführte Darstellung der Erscheinungen zwischen Makro- und Mikrokosmos, zwischen den Erscheinungen des Himmels und der Erde und dem menschlichen Körper gab es in so alter Zeit, dass sie dem Hippokrates und seiner Schule (5/4V. chr.) bekannt war. sie war in einem jetzt verlorenen Nask des westlichen Awesta", Nyberg, *Die Religionen* ..., p. 391.

4- Cf. Widengren, G., *Die Religionen Irans*, Stuttgart 1965, P. 12.

رجوع به نوشه‌های بازمانده پارسیک و پهلوی که بر اساس اوستا به نگارش درآمده‌اند. این مهم را باید ایرانشناسان ما بر عهده بگیرند و از مایه‌های جهانیتی ایرانی نیز که در فلسفه یونانی راه یافته است به هیچ وجه به منظور این بازسازی چشم‌پوشی و فروگذاری نکنند، بلکه به فرازگذاری و به فروغ در آوردن میراث‌های ملی متجلی در جهانیتی دیرینه ایرانی همواره کوشای بشنند. یعنی اگر ارسطو اذعان می‌کند که دو بن‌گرائی^(۱) ، dualisme در فلسفه افلاطون از فلسفه زردشتی سرچشمه گرفته است^(۲) و اگر ورنریه گر، در حکم یکی از معتبرترین ارسطوشناسان عصر حاضر، با دلایل نقض ناپذیر نشان می‌دهد که آموزه مثل افلاطونی وجود دو مبدأ نیکی و بدی در فلسفه افلاطون^(۳) از جهانیتی ایرانی مایه‌ها گرفته است، و اگر دانشمندان و پژوهشگران معتبر دیگری موارد مختلف تأثیر جهانیتی ایرانی را در فلسفه یونانی^(۴) و در فرهنگ و هنر آن^(۵) در پژوهش‌های خود

1- Cf. Aristoteles, *Metaph.* N 4, 1091 b 8; Frg. 6 R.; Plut., *Isis et Osiris* 370 E; Puech, H.C. "L'Iran et la philosophie grecque", in *La civilisation iranienne*, Paris 1952, p.88.

2- Cf. Jaeger, W., *Aristoteles...*, p.135 .et 139 sq.

3- Cf. Afnan, R., *Zoroaster's Influence on Anaxagoras, the Greek Tragedians and Socrates*, New York 1969; Id., *the Great Prophets*; Id., *Zoroaster's Influence on Greek Thought*. Cumont, F., "Le coq blanc des Mazéens et des Pythagoriciens", in *Comptes-Rendues de l'AIBL*, 1942, pp. 284 sq. Fox, W. S-Pemberton R.E.K., *Passages in Greek and Latin literature relating to Zoroaster and Zoroastrianism*, transl. into English, Bombay 1928; Id., *Religion of ancient Persia, Reference to Zoroaster in Greek and Roman Literature*, TRSC, sec. 2, 1929, 17-24. Geiger, W.-Windischmann, *Zarathustra in the Gathas and in the Greek and Roman Classics*, Leipzig 1897. Gray, L.H., "Additional Classical Passages Mentioning Zoroaster's Name", *Museum* 1908, Nouvelle Serie, IX, 311-318. Junker, H., *Über iranischen Ursprung der Hellenistischen Aion- vorstellung*, 1922. Koster, W., *Le mythe de Platon, de Zarathustra et des Chaldéens*, Lyde, 1951. Kraeling, C.H., "The Influence of Iranian Religion upon Hellenistic Syncretism in the Orient", OSP, London 1933, pp. 223-227. Mills, L.H., "Zarathustra and Heraclitus", JRAS 1902, 897- 907; Id., *Zarathustra, and the Greeks. A discussion of the relation between Ameshaspentas and the Logos*, Leipzig 1903; Id., *Zarathustra, philo, the Achaemenids and Israel*, 2 pts, Leipzig 1904-6. Rapp, A., "Die Religion und Sitte der Perse und übrigen Iranier nach den griechischen und römischen Quellen", in *ZDMG* XIX, 1865, 1-89, XX, 1866, 40-140, transl. by Cama, K.R., into Engl., Bombay 1876-9. West, M.L., *Early greek philosophy and the orient*, oxford 1971.

برای تکمیل این کتابشناسی به منظور تأثیر جهانیتی ایرانی در فلسفه یونانی نیز رک. به ا. پانوسی، تأثیر فرهنگ ایران بر سایر فرهنگ‌ها، جامعه نوین - ۱، پانویس‌های برگ ۷۴ - ۷۷.

نمایان کرده‌اند، و اگر خود مدارک تاریخی یونانی و لاتین می‌نویستند که دو میلیون بیت از تعالیم زردشت به یونانی ترجمه شده بود^(۵)، و اگر به مدارک تاریخی اعتماد بکنیم مبنی بر اینکه اسکندر کتب بی‌شماری را در دانش‌های زمان خود از ایران به یونان برای معلم خود ارسسطو فرستاده بود^(۶) و اگر درست باشد، که پтолمیوس فیلadelphos Ptolemaios Philadelphos^(۷) در حدود ۵۴۱-۲۰ جلد کتاب شامل دانش غیریونانی در اسکندریه گردآوری کرده بود^(۸) و سرانجام اگر به قول ابی‌هم آمیز ابن‌سینا اعتماد بکنیم که فلسفه شرقی عصر خود را به ایران قبل از اسلام بدون میانجیگری یونانی و به صورت میان‌بری پیوند می‌دهد^(۹)، باید نه تنها زردشت را آنچنان که پهمان^(۱۰) خواسته در حکم یک فیلسوف تلقی بکنیم و تعالیم او را با دیدی فلسفی مورد بررسی قرار

۲

همجنین رک. به کتاب پرارزش و پرمایه امیرمهدي بدیع، یونانیان و بربرها، در دو جلد، ترجمه احمد آرام، تهران ۱۳۴۷، چاپ دوم ۱۳۶۴.

۴- رک. به غلامعلی همایون، اثرات هنر ایران بر یونان، در هنر و مردم، تهران ۱۳۵۳، شماره ۱۴۲، برگ ۱۰ - ۳۱.

۵- "Hermippus qui de tota ea arte diligentissime scripsit et viciens centum milia versuum a Zoroastre condita indicibus quoque voluminum ejus positis explanavit...", *Plinius, n.h., 30,3*. Cf. Diog. Laert., I, Prooem. 8; Jaeger, W., *Aristoteles*, ..., P. 137. Cf. Tavadia, J.C.T., *Die Mittelpersische Sprache und Literatur der Zarathustrer*, Leipzig 1956, pp. 47 sq.

۶- "ALessandro non mancò di fornire al maestro, da tutti i luoghi delle sue conquiste, materiale per i suoi studi scientifici, storici e politici", Faggin, G., Aristotele, in *Enciclopedia Filosofica*, I, col. 340. "Apud persas quoque illae disciplinae rationales magni aestimati erant et eas nonnisi ab illis ad Graecos eo tempore transisset memoria traditum est, quo Alexander Magnus Darii devicti regno potitus sit, et persarum libros doctrinasque in suam potestatem redegerit", Haggî Halîfa Lexicon bibliographicum, III, pp. 89-90.

۷- بطليموس فيلadelphos اي مُحِبَّ اخته ملك ۳۸ سنة و في زمانه خلع الارمن طاعة ملوك اليونان و نصبوا ملكا اسمه ارشك و من هنا ستو ارشكونية. ولما ملك هذا بطليموس حجب اليه العلم والعلماء و سعى ان في السندي الهندي وفارس و هرجان و بابل و اثور فتوна من الحكمه غيرالتي عند اليونان فتقدم الى وزيره بالاجتهد في جميع كتب هذه الامم و تحصيلها و المبالغة في اثباتها و ترغيب التجار في جلبها. ففعل ذلك فاجتمع من ذلك في مدة قريبة اربعة و خمسون الف كتاب و مائة و عشرون كتابا، ابن العبرى، تاريخ مختصر الدول، طبعة بيروت ۱۸۹۰، ص ۹۹.

8- Cf. Morewedge, p., *The Metaphysica of Avicenne (Ibn Sînâ), A critical translation-commentary and analysis of the fundamental arguments in Avicenna's Metaphysica In the Dânish Nâma-i Alâ'î (The Book of Scientific Knowledge)*, Persian Heritage Series No. 13, PP. 279 sq. ; Cf. etiam Panoussi, E, "La théosophie iranienne source d'Avicenne?"..., pp.246 sq.

9- Je ne sais pourquoi les savants évitent avec une sorte d'horreur de représenter Zoroastre

۵۴ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

بدهیم، و نه تنها از منابع یونانی در بازسازی و ترمیم جهانیست دیرینه ایرانی مایه و یاری بجوئیم، بلکه باید از منابع ایرانی نیز، چه سریانی و چه عربی و چه فارسی دری برای همین منظور کمک بخواهیم^(۱)، چراکه «تاریخ جهانیست ایرانی را در برخی از موارد تنها بیرون از حوزه زبان فارسی می‌توان به دست آورد، از اینروی ما را بایدست به منابع غیر ایرانی اعتماد بکنیم، به ویژه به منابع یونانی و لاتین و ارمنی و سریانی و عربی»^(۲).

در این میان نباید فراموش کرد که کلمه «هخامنش» به معنی «فیلسوف» است، پس بنیان‌گذاران ایران باستان تاریخ ایران را بر اساس فلسفه بن داده‌اند. این فلسفه برخلاف آنچه که بنگستون‌ها می‌پندارند فلسفه تسخیر و به بنده‌گی درآوردن ملل دیگر نبود بلکه فلسفه برقرار کردن بازتابی از نظام و ترتیب و صلح و صفائی بود که در عالم برین در میان ایزدان حاکم بوده، بازتابی بر عالم فرودین انسان‌ها و ملل مختلف. به عبارت دیگر فلسفه‌ای بود که می‌کوشید از وجود وحدت علی‌رغم کثرت در عالم برین مایه و نمونه بجوید و آن را در عالم گسینخته در خود انسان‌ها نیز امکان‌پذیر نماید. فلسفه‌ای بود که از پی آنچه می‌جوئید که ضامن وحدت در عالم برین اهورائی بود، وحدت در یک نظام الهی بدون سیزش و کشمکش و با برخورداری از مشارکت و اصالت.^(۳) اصالت یکایک موجودات در عین

comme un Philosophe. ..., cependant s'il y a une religion abstraite et philosophique, c'est la sienne. Pourquoi ne pas vouloir le reconnaître?", Pétrement, S., *Le dualisme chez Platon, les gnostiques et les manichéens*, Paris 1947, p.319. Cf. etiam Pyne, J., *Zoroaster as Legislator and Philosopher*", *National Quarterly Rev.*, 32, PP. I Sq.

1- Cf. Gottheil, R.J.H., "References to Zoroaster in Syriac and Arabic Literature", *Classical Studies in Honour of Henry Drisler*, New York 1894, pp. 24-51. Cf. etiam Moïn, M., *L'influence du Mazdéisme dans la littérature persane*, Teheran 1948; Noldeke, Th., "Syrische Polemik gegen die persische Religion", *Festgruss an Rudolf Von Roth*, Stuttgart 1893, pp. 34-38;

Yohannan, A., "Another Old Syriac Reference to Zoroaster", *JAOS*, 1923 (43) PP. 239-242.

2- "Die iranische Geistesgeschichte ist aber in gewissen Fällen nur ausserhalb des iranischen Sprachgebiets greifbar und wir müssen uns dann auf nicht-iranische Literaturzeugnisse verlassen vor allem auf klassische, armenische, syrische und arabische Literaturwerke", Widengren, G., *op. cit.*, p. 11.

3- "Le divin est comme une substance dont peuvent participer plusieurs personnes. Il est cependant personnel", pétrement, S., *Le dualisme* ..., p. 276; "Wer die Vereinigung mit Vohu Manah erreicht hat, Von dem heisst es, dass er Vohu Manah 'teilhaftig' ist, 'Teilhaftigkeit' an

برخورداری از وحدت توحیدگرای تنها با فلسفه مشارکت امکان‌پذیر بود، امری که در فلسفه لولالاطونی شکل واضح‌تر و مشخص‌تری به خود گرفت.

از آنجاکه مدینه دانیه در جهان فردین می‌باشد بازتابی باشد از مدینه فاضله و موجود در عالم بین اهورالی، می‌باشد حاکمی نیز در حکم بازتابی از اهورامزدا عالم گسیخته زمان خود را به وحدت فراخواند.

این کورش کبیر بود که در حکم بازتابی از اهورامزدا در تاریخ ایران درآمد. به همان سان که در گردانگرد اهورامزدا و در زیرازیر وی ایزدانی بود که بنابر پژوهش‌های نیرگ و ویدنگرن^(۱) به عنوان لکثیر خود اهورامزدا و در حکم چهره‌های وی به شمار می‌رفتند، به همان سان نیز می‌بینیم که کورش کبیر می‌کوشد میان اقوام و ملل مختلف وحدت و یگانگی با حفظ اصالت و آزادی به منظور ایجاد برابری و دوستی برقرار بکند. افلاطون می‌گوید که در هنگام پادشاهی کورش «فرمانروایان رعایای خود را در آزادی سهیم کرده بودند، چون سربازان و سرداران همه را به یک چشم می‌دیدند و با همه به برابری رفتار می‌کردند. اگر در میان ایرانیان مرد خردمندی بود که می‌توانست اندرزی بدهد که مردمان را سودمند باشد، چنان می‌کرد که همه مردم از خردمندی او استفاده کنند»^(۲). در این بافت فلسفه مشارکت به خوبی پیدا است، که بر طبق آن ماهیتی یا هرچیز که در حکم آن باشد به یکسان به واحدهای کثر اعطاء یا فیض می‌گردد ولی از آنجاکه مظروف تابع ظرف است به یکسان پذیرفته و نیل نخواهد شد. مشارکت عبارت است از برخورداری از ماهیتی که به صورت کاسته و جزئی شده و بهره یافته‌ای آنگاه درآمده باشد که مضمون مطلق آن به صورت استیفائی خود تحقق نیافته باشد.^(۳) در مشارکت آنچه که مورد نیل و اخذ است به صورت مطلق خود اعطاء و بخشایش می‌شود ولی بنابر گنجایش پذیرائی مربوط به ظرف در یکایک نایلین آن به صورت‌های مختلف تحقق می‌پذیرد و

ihm hat; der Ausdruck dafür ist vom Stamm vaēd- 'gewinnen, erreichen' gebildet", Nyberg Die Religionen..., p. 144; "Die einzelnen Glieder sind nur Seiten und Aspekte der Ganzheit, an der sie alle teilnehmen, mit der sie alle ihrem Wesen nach identisch sind und deren Manifestationsformen sie bilden", Nyberg, op. cit., P. 280.

1- Cf. Nyberg, op. cit., p. 226; Widengren, op. cit., p. 76.

۲- م. صناعی، نظر افلاطون درباره بزرگی و تباہی خاندان هخامنشی، سخن، دوره ۱۱، شماره ۱۲، برگ ۱۲۸۲

3- "La particioation exprime l'état diminué, particularisé et, en ce sens, participé, d'une essence, chaque fois qu'elle n'est pas réalisée dans la plénitude absolue de son contenu formel", Geiger, La participation..., p. 29.

۵۶ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

بدینسان سلسله مراتب گوناگون ایجاد می‌گردد.^(۱) اگر ما در پرتو این تعریف به بررسی کارنامه کورش پیردازیم، آنگاه درک خواهیم کرد که چرا «کورش شرمسار می‌گشت»، وقتی که می‌دید، خدمات دوستانش بیش از بذل و بخشش‌های او است.^(۲) کورش می‌خواست بخشش دهنده باشد و نه بخشش پذیر^(۳) من می‌خواهم ببخشم، نه اینکه به من ببخشنده در به وحدت درآوردن دنیای قدیم کورش در نظر داشت نعمت‌های ملل را، که تا آن زمان در جنگها تار و مار می‌شد، به وحدت و کارآئی در خدمت بشر درآورد و در حکم ولی نعمت آن را به فرخور یکایک مشترکین در ایجاد وحدت به صورت بخشایش اعطاء کند.

کورش به عنوان بازتابی از اهورامزدا از مشترکین خود در ایجاد جهان وطنی می‌خواهد نسبت به زیرستان خود از او نمونه بگیرند: «خلافه، چنانکه به شما می‌گوییم از من تقليد کنید، شما هم باید از مأمورین خود بخواهید، که از شما تقليد کنند».^(۴) «شئون کورش از طرز سلوک و رفتاری است، که در مشرق قدیم برای اولین دفعه پدید آورد و سیاست ظالمانه و نابود کننده پادشاهان سابق و بالخصوص سلاطین آسور را به سیاست رافت و مدارا تبدیل کرد. برای نمونه کتیبه آسوریانی پال را، که پس از تسخیر عیلام نویسانده، به خاطر می‌آورم، و حال آنکه چنین کتیبه‌ها به مضامین دیگر زیاد است: «خاک شهر شوشان و شهر ماداکتو و شهرهای دیگر را تماماً به آسور کشیدم و در مدت یکماه و یک روز کشور عیلام را به تمامی عرض آن جاروب کردم. من این مملکت را از عبور حشم و گوسفند و نیز از نغمات موسیقی بی‌نصیب ساختم، به درندگان و مارها و جانوران کویر و غزال اجازه دادم، که آن را فرو گیرند». و در کتیبه‌های دیگر خود، پادشاهان آسور می‌بالند به اینکه هزاران زبان از مغلوبین کشیدند، فلان قدر تل از سرهای بریده بلند کردند و چنان فلان مملکت را زیر و زبر کردند، که صدای حیوانی هم در آنجا شنیده نمی‌شود»^(۵).

در مقابل یک چنین جهانی که در آن مغلوبین جنگ را به کلی نابود و ریشه کن می‌کردند می‌بایست

۱- توماس آکویناتیس در تعریف مشارکت می‌گوید: «و همچنین می‌توان گفت که معلول از علت برخوردار است، بویژه هنگامی که معلول با تأثیر علت خود همسانی و مطابقت نکند، انگار که گونی هوا از نور خورشید برخوردار است، چرا که هوانور را بهمان فروزشی که در آفتاب است پذیرا نیست».

"Et similiter effectus dicitur participare suam causam, et praecipue quando non adaequat virtutem suaee causae: puta si dicamus aër participat lucem solis, quia non recipit eam in ea claritate qua est in sole", S. Thomas, De Hebdomadibus, c. 2, p.172

۲- حسن پیرنیا، ایران باستان، جلد اول، برگ ۴۲۱، ۳۳۸.

۳- همانجا، برگ ۴۶۱.

۴- حسن پیرنیا، همانجا، برگ ۴۷۵.

لهجات دهنده‌ای باید و سر و سامان و صلحی که در آسمان‌ها بود بر زمین نیز مستقر بگند.

حسن پیرنیا به درستی موضوع را دیده است: «این گونه رفتار کورش معلوم است، که ناشی از اخلاق او بوده، ولی خود این اخلاق تماماً از صفات شخصی یا فردی ناشی نیست، بلکه باید گفت، که هلاکت مذهبی ایرانیان قدیم نفوذی در این نوع رفتار و کردار داشته، چنانکه در جای خود این نکته روشن‌تر خواهد بود. راست است، که دو نفر از شاهان هخامنشی یعنی کمبوجیه و اردشیر سوم را، مورخین قدیم خیلی بد توصیف کرده‌اند، ولی آنهم مسلم است، که این دو نفر در اقلیت واقع شده‌اند و اکثر شاهان هخامنشی چنانکه باید بزرگ‌منش و بارافت بودند^(۱). آری برای بازشناسی گرایش‌های فرهنگی و اخلاقی و اجتماعی ایران باستان باید به جهانی‌بینی مذهبی آن زمان رجوع بکنیم که زمینه را برای پرورش یافتن کورش فراهم کرده بود: «هر کوششی که برای شناساندن تاریخ و فرهنگ و تمدن ملل جهان به کار بسته شود، اگر بر آگاهی درست از آراء دینی و جهان‌بینی آنان استوار نباشد بیحاصل و گمراه کننده خواهد بود»^(۲).

کورش، مسیح و پیامبر خدا^(۳)، بر بنای ستونهای قدرت و محبت، قصری از انسانیت بنادر کرد که به نور عدالت همیشه پناهگاه معنوی مردم باشد و این کوشش آریائی اهورائی است که در دوره داریوش بزرگ نیز به خوبی به چشم می‌خورد^(۴).

به همان سان که یکایک ایزدان در فراروی اهورامزدا در جهان مینوی ایزدی راستین بود و در مشارکت به منظور ایجاد نظام بین چون چهره‌ای از اهورامزدا به شمار می‌رفت، به همان سان نیز می‌بینیم که مردوک و به ویژه یهوه از دید کورش در حکم ایزدان راستین به شمار می‌روند، بدین معنی که کورش همچنان که شاهان دشمن خود را به رده دوستان و مشترکین خود در حمل اریکه شاهنشاهی درمی‌آورد ایزدان دشمنان خود را نیز به رده ایزدان راستینی درمی‌آورد که در گاتاها به هنوان چهره‌های بازتاب گردن ذات اهورامزدا و متجلی کنندگان وی به شمار رفته‌اند.

بسیاری از نقوش دوره هخامنشی نمایانگر این مشارکت است که شیرازه هر نوع جهانی‌بینی می‌باشد که در آن کترت به وحدت درآمده و از نعمات وحدت که به یکسان فیض می‌گردد در فراخور مقام و مرتبه خود برخوردار می‌گردد. نقوشی را در نظر بگیرید که نمایندگان کشورها و ملل مختلف حامل اریکه شاهنشاهی هستند، حامل نه به عنوان برده و اسیر، بلکه به عنوان سهیم و شریک در نظام

۱ - همانجا، برگ ۴۷۶.

۲ - فتح الله مجتبائی، شهر زیبای افلاطون...، برگ ۵.

۳ - رک. به محمد قائیمی، هخامنشیان در تورات، اصفهان ۱۳۴۹، برگ ۹۸ و الخ.

۴ - بهرام جمالپور، فلسفه روح تاریخ ایران، جامعه نوین - ۲، تهران ۱۳۵۳، برگ ۳۶.

۵۸ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی لاهیان صفویه

مشارکت سیاسی، باز هم جهانیبینی دیرینه ایران باستان را در نظر بگیرید، که در آن ایزدان فراوان حامل و شامل ذات اهورامزدا هستند، حامل و شامل نه عنوان اسیر و برده، بلکه در حکم ایزدان راستین و آزاد، که در نظام ابدی مدینه برین و فاضله سهیم و شریک هستند. بسیاری از دانشمندان باستان شناس در این نقوش دلایل برده‌گی و اسارت را می‌بینند، حال آنکه اگر موضوع را به عنوان آنچه که جهانیبینی دینی آن زمان مقتضی می‌دانست پسندارند قضایت و داوری آنان به کلی زیر و زبر خواهد گردید. در نقوشی که بر فلسفه مشارکت دلالت می‌کند می‌بینیم که نمایندگان ماد و پارس در جوار نمایندگان ملت‌های دیگر قرار گرفته‌اند و متنهای مراتب حائز مقام اول در میان همپایگان خود هستند (primi inter pares).

ب: سرنوشت فلسفه مشارکت

فلسفه مشارکت که در عالم مینوی، آنچنان که از بررسی‌های ایران‌شناسان معتبر و بنام به مانند نیبرگ بر می‌آید، در سرتاپی اوستا به چشم می‌خورد و در عالم سیاسی و اجتماعی و بین‌المللی که کورش بزرگ آن را اشاعه داد، به عنوان زیربنای جهانیبینی اصیل و تسخیرناپذیر ایرانی، در عین حالی که تأثیرپذیر بود، متجلی است.

فلسفه مشارکت بر اساس نظم و ترتیب توأم با آزادی و اراده معطوف به قدرت و محبت و عدالت^(۱) که از طراحین نخستین جهانیبینی ایرانی شالوده گذاری شده بود، یعنی از نخستین فیلسوف ایران زرده است از یک سوی و از کورش بزرگ که به القاب مختلف منحصر به فرد در تاریخ انسانیت وصف گردیده است از آن سوی دیگر، در پیج و خم تاریخ گهی پاک و بی‌آلایش جلوه گری کرده و گهی دستخوش پادشاهانی خودسر و خودکامه گشته و گهی در افکار و عقاید ملل دیگر به عنوان آرمان و آرزوئی راه یافته و گهی در فلسفه افلاطونی و نوافلاطونی از یک سوی و در مذاهب دیگری به مانند مسیحیت و مانیگری و عرفان‌گرائی پناهگاهی برای خود جسته و گهی دستخوش حوادث و رخدادگی‌های ناگوار تاریخ شده و در حکم آتش زیر خاکستر در انتظار تجلی مجددی مانده است، که امید است به رستاخیزی تازه‌ای دست یابد.

فلسفه مشارکت که در زمان کمبوجیه به دست مغان سپرده شد از رونق اصالت خود افتاد، چرا که مغان در زمان کمبوجیه تعالیم زرده است را پذیرفتند و «شاخ و برگ» پیرایه‌های خشک و پوچ بر آن

۱- رک. به به رام جمالپور، فلسفه روح تاریخ ایران، در جامعه نوین - ۲، برگ ۳۶.

چنان بستند، که آن دین در میان ایشان اصلتی را که در گاتاها می‌پاییم از دست داد»^(۱).

کمبوجیه که - به مانند فرزندان پیشماری در تاریخ از فلسفه پدر روی بر می‌گردانند - به علت‌های نامعلومی^(۲) به اصالت فکر و فلسفه و روش جهانداری پدرسپشت پازده و به ویژگی‌ها و خصایل امپراطوری‌های آشوری و قبل از دوره هخامنشی روی می‌آورد و حتی آداب و رسوم ازدواج با خواهر را، که در میان بومیان ناآریائی و مغافن و بسیاری مردم دیگر رایج بود، در صورتیکه برای آزادگان ایران پیشینه‌ای نداشت، پذیرفته و خواهران خود «هئوتسه» و «رئوخشن» را به همسری می‌گیرد و بدینسان سابقه‌ای به وجود می‌آورد تا این آداب و رسوم مغایر با فلسفه کورش و زرده است در لاریخ ایران باستان شیوع بیابد. سرپیچی کمبوجیه از فلسفه پدر و از تعالیم پاک زرده است او را به سوی اراده معطوف به قدرت^(۳) رهنمون کرده، تا بدانجا که به قتل برادر خود «بردیه» نیز دست می‌یازد.

از کتبیه‌های منسوب به دوره داریوش کبیر چنین بر می‌آید که مشارکت بین‌المللی در ایجاد یک جهان وطنی بر اساس فلسفه کورش دگرباره رونق یافت. داریوش بزرگ با همان جهانی‌بینی کورش بزرگ کوشید کثرت ملل و کشورهای را در یک نظام وحدت جهانی درآورد که در آن یکایک ملت‌ها از آزادی و نگهداری آداب و رسوم و زبان خود برخوردار باشند^(۴). ایجاد سی ساترایی در شاهنشاهی هخامنشی از طرف داریوش نمونه‌ای بارز از دخول کثرت در وحدت و برخورداری آن از تمام مزایای وحدت است، وحدت در کثرت لازمه مشارکت است و این همان است که مفهوم زیبائی را نیز بجهان می‌کند، چرا که زیبائی وجود وحدت در تنوع است (pulchritudo est unitas in diversitate).

۱- شاپور شهبازی، کورش بزرگ، شیراز ۱۳۴۹، برگ ۴۱۰.

۲- «بکی از بدبهختی‌های کمبوجیه که تاریخ‌نویسان فراموش کرده‌اند این بود که فرزندی از او پای نگرفت، می‌دید که زلدگی اش نهی است و شکوه و توانایی اش ناستوار و فردایش تاریک، و همین امر که فرزند خانه افروز و امیدپرور نداشت، در منش وی سخت تأثیر گذاشت و او را تندخوی و خودکامه کرد، زیرا نمی‌توان پذیرفت، که وی از آغاز بدمنش و تندخوی بوده، چنانکه اگر چنین می‌بود، کورش جوانمرد و مردم‌نواز هرگز او را به جانشین خود یعنی به نگهبانی و پرستاری ایرانیان نمی‌گذاشت»، شاپور شهبازی، همانجا، برگ ۴۱۳.

۳- رک. به بهرام جمالپور، فلسفه روح تاریخ..., برگ ۳۶، پانویس ۷: اراده معطوف به رحمت و عدالت که در کمبوجیه نبود داریوش بزرگ را به دردست گرفتن زمام امور مملکت فراخواند.

۴- «هنگامی که وی به سلطنت رسید یک نوع مساوات کلی در تمام امپراطوری خویش وارد کرد و توزیع مالیات را به صورتی عادلانه درآورد و قانون خاص برای این کار وضع کرد. این عمل میان ایرانیان یک دولتی دو جانبه و حسن‌المتراع منافع پدید آورد...» افلاطون، قوانین، کتاب سوم، ۶۹۴ تا ۷۰۰. «آوخر! که در آن هنگام که شاه پیر، شاه توانا، شاه شکست‌ناپذیر و بی‌عیب، داریوش برابر با ایزدان، بر این سرزمین فرمان می‌راند، زندگی چه با عظمت و زیبا بود» اسخیلوس، ایرانیان، ۶۳۰ تا ۶۷۰، نقل از امیر مهدی بدیع، یونانیان و بربرها، ...، جلد اول، برگ ۱۴۲.

تحریک پی در پی آتنی‌ها که می‌کوشیدند یونانیان شاهنشاهی هخامنشی را به جدا شدن از وحدت وادار کنند جنگ‌های ایران را با یونان توجیه می‌کند. آتنی‌ها که نمی‌خواستند از وحدت شاهنشاهی برخوردار باشند به همین امر اکتفاء نکردند بلکه برخی از مناطق مرزبان نشین را نیز وادار به سریچی می‌کردند، در غیر این صورت جهان آن دوره می‌توانست از بهترین نوع مشارکت سیاسی برخوردار باشد، مشارکتی که نه تنها اصالت کثرت را از بین نمی‌برد بلکه برپایه‌های بخشایش و فیض یک نوع رفتار از شاه نسبت به رعیت هم استوار بود. کنه و بن فلسفه مشارکت در این است که یکایک مشارکین از بخشایشی که به یکسان به همه اعطاء می‌شود برجسب وسع و گنجایش پذیرائی خود برخوردار باشند. از این روی است، که داریوش بزرگ در سنگنبشته نقش رستم به تاریخ سپرده است: «مردی که همکاری می‌کند او را به جای [در قبال = به گنجایش] همکاری (اش) همانطور او را پاداش می‌دهم. آنکه زیان می‌رساند او را به جای زیان (اش) کیفر می‌دهم»^(۱). باز هم «مردی آنچه برابر قوایش کند یا به جا آورد خوشنود هستم و میلم (نسبت به او) بسیار است و نیک خوشنود هستم. از چنین نوع (است) هوش و فرمانم، چون آنچه را که از طرف من کرده شده چه در کاخ چه در اردوگاه بیینی یا بشنوی این فعالیت من است علاوه بر عقل و هوش»^(۲). در فلسفه مشارکت از آنجا که هریک به اندازه وسع و پذیرائی خود از بخشایشی که به او داده می‌شود برخوردار می‌گردد شکوه و شکایتی در میان نخواهد بود که چرا دیگری بیشتر از همان بخشایش برخوردار شده است و هریک در موقعیت و مقام خود استوار می‌گردد: «بخواست اهورامزدا آنرا کردم که هیچ یک دیگری را نزنند، سراسر، هرکس در جا (ی خود) است»^(۳).

از آنجا که در مشارکت، اصالت یکایک مشارکین وحدت‌گرای محفوظ می‌ماند کتبه‌های هخامنشی از اصل و نسب یکایک گروه‌های مشترک در ساختمان تخت جمشید و در فراهم کردن مصالح ساختمانی آن یاد می‌کند^(۴)

دشمنان تاریخ اصالت‌دار ایرانی در نقوش و کتبه‌های بازمانده باستانی در پی علامت بر دگری می‌جویند حال اینکه می‌توان در این نقوش و کتبه‌ها دلایل بارزی نیز برای توجیه فلسفه مشارکت در جهانبینی ایرانی یافت. برای نمونه حمل اریکه شاهنشاهی از طرف نمایندگان ملل مختلف می‌تواند برای برخی به عنوان علامت بر دگری دیده شود، ولی ما با درنظر گرفتن دلایل فراوانی که در دست

۱ - رک. به رلف نارمن شارپ، فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی، شیراز ۱۳۴۳، برگ ۸۲.

۲ - رک. به همانجا، برگ ۸۳، بند ۶.

۳ - رک. به همانجا، برگ ۸۹، بند ۴.

۴ - رک. به همانجا، برگ ۹۳، بند ۸ - ۱۴.

هست آن را به عنوان تجلی فلسفه مشارکت درمی‌باییم: «بر فراز نمای خارجی آرامگاه داریوش کبیر در لعل رستم و همچنین بالای مقبره جنوی بر دامنه کوه رحمت طرف شرقی تخت جمشید که احتمالاً به اردشیر دوم یا اردشیر سوم شاهان هخامنشی متعلق بود، ۲۸ نفر نمایندگان کشورهای تابعه در دو راه پیش ازیکه شاهنشاهی را روی دست خود نگاه میدارند، ملیت آنها به سه خط میخی پارسی و هلهلامی و بابلی معرفی گردیده است. دو نفر نماینده دیگر هم طرف چپ و راست تخت سلطنتی حجاری شده. گرچه همین نقش بر فراز تمام آرامگاه شاهنشاهان هخامنشی برده شده است فقط در این دو جای نامبرده کتبه است»^(۱)

البته فلسفه مشارکت آرمانی بود که چند تنی از شاهنشاهان هخامنشی در پی اجرا و تحقق پذیری آن می‌کوشیدند ولی چه بسا جنگ‌ها بسیاری از آرمان‌های نیک بشریت را دستخوش کنش و واکنش‌های درگیری در جنگ می‌کنند: «خشایارشاه با هشتاد هزار پیاده و هشتاد هزار سوار عازم یونان شد تا به قول مردونیه حیثیت ایران را که به واسطه شکست ماراتن از بین رفته بود دوباره به دست آورد»^(۲).

«خشایار شا در جنگ معروف آرتی می‌زیوم Artemisium فاتح شد و آتن را به آتش کشید و سپس با یونانی‌ها در سالامین Salamine جنگ کرد که به واسطه تنگ سالامین به شکست ایران منتهی گردید»^(۳). البته این اعمال به هیچ وجه در چارچوب و هومنشی دیرین ایرانی نمی‌تواند قرار بگیرد، از این روی "در اثر تندخوئی و عصبانیت خشایارشا و اعمال زشتی که مرتکب می‌شد پاره‌ای از درباریانش از او ناراضی شده و بر ضد او دست به تحریکاتی زدند"^(۴).

پس از شکست‌های پی در پی ایرانیان در مقابل یونانیان و در پی جاه‌طلبی‌های برخی از شاهزادگان که برای به دست آوردن تخت از دسیسه کاری و برادرکشی و نظایر آن چشم‌پوشی نمی‌کردند و به دنبال زد و بندهای مختلف که در میان مرزبانان ایرانی و ولایات یونانی بسته می‌شد فلسفه روح تاریخ ایران که در خود سزاوار هرگونه ستایشی بود در عمل رنگ و فام واقعیت زشت را چه بسا بسیار به خود می‌گرفت.

اگر فلسفه مشارکت نتوانست به صورت پاک و منزه خود آنچنان که درجه‌انسینی مینوی متجلی بود در زمینه سیاست نیز پی‌پایی تحقق پذیرد، هراین راه هجران را در پیش گرفته و در نظام فکری برخی

۱- رک. به همانجا، برگ ۱۲۳.

۲- محمد جواد بهروزی، تقویم تاریخی و فرهنگی و هنری ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران، شیراز ۱۳۵۰، برگ ۱۲.

۳- همانجا، برگ ۱۴.

۴- همانجا، برگ ۱۷.

۶۲ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

از آن دیشمندان یونانی پناهگاهی برای خود جست. بسیار جالب به نظر می‌رسد، که همزمان با افلاطون شاهنشاهانی در ایران زمام امور را در دست داشتند که بعد است کوششی کرده باشند از فلسفه مشارکت الهام گرفته باشند، شاهنشاهانی به مانند خشایارشای دوم، که به دست برادرش سغدیان کشته شد، و سغدیان، که به دست برادر دیگر ش داریوش دوم در خاکستر گرم به قتل رسید، و داریوش دوم، که به رهنمودهای فربانه و دسیسه آمیز همسرش به عیش و نوش در حرمسرا پرداخته بود، و اردشیر دوم، که "۳۶۰ زن غیر عقدی به تعداد روزهای سال داشته"^(۱) و سرانجام اردشیر سوم، معروف به سفاک و بی‌رحم، که "برای اینکه مدعی نداشته باشد دستور داد کلیه شاهزادگان سلطنتی را به قتل رساندند"^(۲).

یکی از اساسی‌ترین شروط مشارکت وجود یگانگی و چندگانگی، وجود یگانگی و دوگانگی، است، که تنافضات آن را مشارکت حل می‌کند و این راه حل همانا چنین فریبندی بود که افلاطون را در پذیرفتن آن سخت به وسوسه انداخت: «حل ایرانی برای دو بن‌گرائی (= دوگانگی) در افلاطون وسوسه‌ای شده بود، وسوسه‌ای واقعی، که گام به گام قوی‌تر می‌شد هرچند بیشتر افلاطون پا به سن می‌گذاشت. در این مورد بسیار جالب می‌تواند به نظر برسد، تذکر اینکه بلافاصله پس از مرگ افلاطون تا سده سوم میلادی افلاطون‌گرائی به صورت خیلی متداول و معمولی همچون سیستمی دوبن‌گرایی گزارش داده شده است، سیستمی که پیشتر آن از دید ارسسطو مغان بودند»^(۳). آری چنین به نظر می‌رسد که مقایسه دو بن‌گرائی فلسفی با دو بن‌گرائی مذهبی نمایانگر این امر است که زمینه اندیشه در هر دو یکیست به عبارت دیگر این همان یک روند اندیشه است. دو بن‌گرائی فلسفی به جهتی صورت ظاهر مذهبی دارد و دو بن‌گرائی مذهبی نیز به جهت دیگر صورت ظاهر فلسفی دارد. هم این یک و هم آن دیگر هر دو به عنوان تکاپو در راه نجات به شمار می‌روند، حتی دو بن‌گرائی فلسفی. هر دو به عنوان تکاپو در راه نجات اندیشه‌اند، حتی دو بن‌گرائی مذهبی»^(۴).

۱- همانجا، برگ ۴۰.

۲- همانجا، برگ ۲۹.

3- "La solution iranienne est restée pour lui une tenace, mais une tentation réelle, et qui s'est faite de plus en plus forte au fur et à mesure que le Philosophe vieillissait. Peut-être est-il, à cet égard, intéressant de noter que, dès la mort du Maître et jusqu'au IIIe siècle de notre ère, le platonisme a été le plus ordinairement interprété comme un système dualiste et qu'Aristote lui donne les Mages pour Précurseurs", Puech, H.C., "L'Iran et la philosophie grecque", ..., p. 88.

4- "La comparaison d'un dualisme philosophique et d'un dualisme religieux semble montrer

لیر کانت در کتاب خود تحت عنوان "دو بن‌گرایی در تصویر جهان عصر جدید" معتقد است که دو بن‌گرایی در فلسفه باستانی و در فرهنگ جدید اروپای غربی هنوز از مرحله انگیزه‌های ابتدائی و مقدمات گام فراتر ننهاده است، در حالی که جهان ایرانی از دیرباز با جدبیت هرچه تمام‌تر با آن درگیر و گلاویز شده است، آنهم چه در دین زردشت و چه در تعالیم عرفان‌گرای غنوی‌ها^(۱). هر آنجایی که تعلیم ثبویت به هر صورتی که باشد مطرح بوده باشد، هر آینه مفهوم مشارکت نیز جای بر جسته‌ای را در آن احراز کرده است، چنان‌که این امر در فلسفه زردشت و مانی و غنوی‌ها از یک سوی و در فلسفه افلاطونی و نوافلاطونی از آن سوی دیگر به خوبی پیدا و قابل پیگیری است.

بنابراین با انقراض شاهنشاهی هخامنشی جهانی‌بینی ایرانی متبادر در مفهوم مشارکت کاریزمهای دیگری را بیرون از زمین سیاست و جامعه در پهنه‌های وسیع فلسفه و ادیان برای خود بازیافت تا در نزد فلاسفه ایرانی بعد از اسلام به مانند فارابی و ابن سینا از یک سوی و در نزد فیلسوف بزرگ قرون وسطی اروپائی توomas اکویناتیس از آن سوی دیگر دگرباره به فوران رسید.

que le fond des idées est le même, que c'est le même mouvement de pensée. Le dualisme philosophique a d'ailleurs un caractère religieux, et le dualisme religieux un caractère philosophique, l'un et l'autre sont recherche du salut, même le dualisme philosophique, l'un et l'autre, et l'autre, du salut de même le dualisme religieux". Pètremont, S., *Le dualisme chez Platon*, ..., p. 307.

1- "Geschtlich betrachtet reicht die dualistische Auffassung der Welt sehr weit zurück, ist aber innerhalb der antiken und der moderne westeuropäischen Kultur bis jetzt nicht über Vorstüsse und Ansätze hinausgekommen. Die iranische Welt dagegen hat vollen Ernst mit ihr gemacht sowohl in Zarathustras Religion wie in den Lehren der Gnostiker" Vierkandt, A., *Der Dualismus im modernen Weltbild*, Berlin 1923, p.. 120.

گفتار سوم: فرهنگ و علوم و مراکز آن‌ها در دوره هخامنشی:

الف: وضع علوم در دوره هخامنشی:

اگر اسکندر پس از تسخیر ایران کتب فراوانی در علوم مختلف برای معلم دیرینه‌اش ارسطو به یونان فرستاد، این خود دلیل بارزیست از رونق علوم در دوره هخامنشی. اگر آثار باستانی ایران را برای بررسی آنها به پهنه علوم مربوطه در عصر حاضر در نظر آوریم، آنگاه نیک آشکار می‌گردد تا چه اندازه علوم در آن زمان‌ها می‌بایست پرورش یافته بوده باشد تا بتواند این آثار عظیم فناپذیر را به وجود آورده باشد. درباره سیر دانش، جذب دانشمندان، فرهنگ، دانشگاه و مدارس و کتابخانه‌ها، پژوهشکی، دامپزشکی، هیئت و نجوم و فلسفه و تأثیر دانش هخامنشی و کشورهای تابعه‌اش و در دانش یونانی، مطالبی را اعلی سامي تحت عنوان "دانش هخامنشی" گردآوری نموده‌اند، که بسیار پسندیده و در خور مطالعه عمیق است^(۱). فیلیوزت^(۲) در گفتار خود به نام "علوم یونانی در شاهنشاهی هخامنشی" می‌نویسد: "اگر ما نتوانیم به علت کمبود مدارک بهره منحصر به فرد ایرانیان را در دانش شاهنشاهی هخامنشی تعیین بکنیم، اقلامی توانیم در زیر سایه متون یونانی به این نکته پی ببریم، که شاهنشاهی هخامنشی نقش مهمی را در تاریخ دانش بدینسان بر عهده گرفته است، که تمام شرق را در حضور دانش یونانی تلفیق داده است".

آری «ایران هخامنشی طبق مدارک یونانی محل اجتماع دانشمندان و تبادل افکار و آراء علمی شرق و غرب آسیا و خاورمیانه بوده است و نقش مؤثری در تاریخ علوم و اشاعه و ارتباط آنها با یکدیگر بازی نموده است»^(۳) کریستیان و ژان پالو از خود می‌پرسند: منظور هخامنشیان از دانش چه بوده است؟ و در جواب می‌گویند: «آن علمی که درباره ریاضیات و ستاره‌شناسی و کهانت و

۱- رک. به علی سامي، تمدن هخامنشي، جلد اول، شيراز ۱۳۴۱، برگ ۲۷۸ - ۳۰۰.

2- "Si nous ne pouvons déterminer, faute de documents, quelle a pu être la contribution propre des Iraniens à la science dans l'Empire achéménide, nous constatons du moins (grâce aux textes grecs, cf. supra) que ce dernier a joué dans l'histoire de la science un rôle considérable en réunissant, en présence de la science grecque, les sciences de tout l'orient". in "La civilisation iranienne", 1959, p. 71.

۳- علی سامي، همانجا، برگ ۲۹۶

۶۶ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

جادوگری و پژوهشکی بحث می‌کرده است. اوستا، منبع اصلی تمام داشت‌ها، در قطعاتی از آن که برای ما بازمانده است ما را از یک تحول نابسنده و ناکاملی مطلع می‌سازد، چنان که نتوانیم از یک تصور کامل درباره این علوم برخوردار گردیم^(۱)... «ایران، سرزمین تبادل میان خاور و باختر، که در آن ایرانیان چه در زمینه هنر و چه در زمینه ادبیات و علوم به همان اندازه‌ای از دیگران مایه گرفتند که به ملل جهان مایه دادند»^(۲).

و علی‌سامی از آن سوی دیگر می‌نویسد: «بیست و یک نسخ اوستا در زمان هخامنشیان که ۸۱۵ فصل و تقریباً سه برابر اوستای جمع‌آوری شده در زمان ساسانیان بوده است به متزله دائرة المعارفی بوده شامل اکثر علوم از قبیل پژوهشکی، ستاره‌شناسی، حکمت، علم مبدأ و معاد و تکوین و امور اجتماعی و حقوقی و علوم طبیعیه و فقهی^(۳)... در همان کتاب مذهبی که تاریخ آن را تا سه هزار سال پیش تخمین زده‌اند بسیاری از امراض از قبیل تبهای مختلف، محملک، دمل، خارش، ضعف اعصاب، لرز، سنگ مثانه، زخم و انواع دیگری از ناخوشی‌ها نام برده شده که دلالت بر وجود اطبای حاذقی می‌نماید که این دردها را تشخیص و معالجه می‌نموده‌اند^(۴). پیامبر و فیلسوف بزرگ ایران، زردشت، خطاب به دانش چنین گفته است: «ای علم راست‌ترین مزدا آفریده مقدس اگر تو در پیش باشی منتظر من بمان و اگر در دنبال باشی به من برس»^(۵). این خطاب مارا به یاد فرمایش دیگری از پیامبر اسلام می‌اندازد که فرموده‌اند: «لو تعلق العلم با کناف السماء لنا له قوم من اهل فارس»^(۶) چنان‌که مارا به یاد گفته‌ای از گواشون می‌اندازد که گفته است: «هنگامی که اسمی از فلسفه به زبان می‌آمد، مردم به فکر یونان می‌افتادند، ولی وقتیکه اسم پژوهشکی به زبان می‌آمد، مردم به ایران می‌اندیشیدند»^(۷)

در هر حال چنین به نظر می‌رسد که هخامنشیان اهورائی منش نه تنها در زمینه سیاست در پی آن بودند، که مشارکت بین‌المللی را در حمل اریکه شاهنشاهی به منظور تأمین صلح و صفا، در جهان آن زمان تشویق کنند، بلکه از پی آن نیز کوشای بودند که در زمینه فرهنگ و علوم این مشارکت را در میان

1- Palou, Christiane et Jean, *La Perse antique*, PUF, 1962, P.125.

2- Id., *Ibidem*, p.126.

۴- همانجا، برگ ۲۸۸

۳- علی‌سامی، همانجا، برگ ۲۸۷.

۵- همانجا، برگ ۲۸۷.

۶- رک. به ابن‌الخلدون، المقدمة، چاپ بیروت، ۱۸۷۹، برگ ۴۹۷.

7- "Quand on parlait philosophie, on pensait à la Grèce, quand on parlait médecine, on pensait à la Perse", Goichon, A.-M., "L'unité de la pensée avicennienne", in *Arch. Inst. et scient.*, 1952 (31), P. 308.

ملل مختلف و علماء آنان میسر نمایند، تا بدانجا که «داریوش بزرگ» همانطور که برای پیشرفت علم پزشکی و حکمت و علوم طبیعی تشویق می‌نمود متوجه پیشرفت علم هیئت و بررسی‌هایی نجومی نیز بود و نام دو نفر از متجمین بزرگ و معروف کلدانی به تشویق او و جانشینانش که در این راه مجاهدات بسیاری مصروف داشتند، یکی نبو ریمنو Nabu Rimannu ، به یونانی نبوریمانوس Naburimanoس پسر بالاتو Balatu در سال ۴۹۱ ق.م. [در تاریخ ثبت است] و دیگری کیدینو Kiddinnus ، به یونانی کیدناس Kidenas به سال ۳۷۹ ق.م. [در تاریخ ثبت است] و یونانی‌ها به خوبی هر دو این منجم عالیقدر را می‌شناخته‌اند^(۱) ... نبوریمنو با حسابهای دقیقی که کرده بود، حرکات ماه و خورشید و زمان نسبی روز و هفته و ماه و سال و خسوف و کسوف و روزهای سال شمسی را که ۳۶۵ روز و ۶ ساعت و ۱۵ دقیقه و ۴۱ ثانیه است را تعیین و جدول‌بندی کرده بود، حساب او به قدری جالب و مهم است که با حساب نجوم امروز پس از اختراع تلسکوپ و آلات و وسائل مجهز نجومی امروزی تقریباً یکسان و ۲۶ دقیقه و ۵۵ ثانیه پیشتر تفاوت نداشت.

توضیح آنکه حکیم عمر خیام نیشابوری ریاضی‌دان شهر ایرانی و همکاران او در زمان سلطنت ملکشاه سلجوقی به این رقم ۲۶ دقیقه اختلاف متوجه و از همین جهت سال شمسی ایرانی از زمان حکیم عمر خیام ۳۶۵ روز و ۶ ساعت منهای ۱۱ دقیقه می‌باشد و کسری ثانیه را در سالهای کیسه‌چبران می‌نمایند، به این معنی که هر ۳۳ سال، یکسال، سال کیسه‌چبران را عقب‌تر می‌برند، یعنی در سال ۱۳۰۸ که سال کیسه‌چبران و اسفند ماه آن باید ۳۰ روز حساب شود به سال ۱۳۰۹ انداختند و همچنین کیسه‌چبران سال ۱۳۴۲ به سال ۱۳۴۳ موکول می‌گردند... مهندس و منجم معروف یونانی Mento (۲) برای تهیه تقویم خود از تحقیقات نبو ریمنو استفاده نمود،

بسیاری از قرائن حاکیست که در زمان هخامنشی مشارکت ملل مختلف در پیشبرد علوم به همان اندازه اهمیت داشته که مشارکت آنان در حمل اریکه شاهنشاهی: «داریوش بزرگ» دستور داد که دانشمندان و کهنه قوانین قدیم مصر را تا زمان (آمازیس) جمع‌آوری و تدوین نمایند و گویا این کار شانزده سال طول کشید و سپس به اکثر زبان‌های معمول حوزه شاهنشاهی از قبیل مصری، بابلی و آرامی نوشته شد^(۳)

... دربار هخامنشی برای دانشمندان ییگانه و جلب آنها ارزش بسیاری قائل بوده است و از همه

۱- علی سامی، همانجا، برگ ۲۹۰ - ۲۹۱ .۲۹۱ - ۲۹۰ .۲ - همانجا، برگ

۳- همانجا، برگ ۲۷۹ .

۶۸ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

اتباع آنروز ایران مانند هند، بابل، مصر، سارد، یونانی‌های آسیانشین، یونانی‌های کرانه‌های دریای سیاه که داشت‌های باستانی جالب توجهی داشته استفاده کامل می‌کرده است و حتی از یونان دانشمندان و پزشکان و نویسندهاند گان و هنرمندان به این دربار روی می‌آوردند^(۱)... سه پزشک معروف یونانی در دربار سه پادشاه هخامنشی بوده‌اند: آپولونیدس کوسی Apollonide طبیب دربار اردشیر اول (۴۶۵ - ۴۲۴ ق.م)، کتریاس در دربار داریوش دوم و اردشیر دوم که پس از مراجعت از ایران در سال ۳۹۷ ق.م. کتاب بزرگی در اطراف تاریخ و جغرافیای ایران و هند نوشته و سومی پوکریتی می‌باشد که پس از کتریاس Ctesias پزشک دربار بوده است^(۲).

وجود دانشمندان ییگانه در دربار شاهنشاهی هخامنشی به هیچ وجه عدم وجود دانشمندان ایرانی را در آن زمان نمی‌رساند، به ویژه در زمینه طب ایران و کشورهای متبع آن از دیرباز علم پزشکی را آزمایش می‌کرددند، چنان‌که یکی از محققین بنام انگلیسی به نام الگود Elgood معتقد است «که ترقی علم پزشکی در ایران بیشتر از یونان بوده است، دانشمند نامبرده بر حسب تحقیقاتی که نموده می‌نویسد: یونانیها در سده هفتم پیش از میلاد در سایر فنون و علوم پزشکی پیشرفت قابل ملاحظه‌ای نکرده بودند، لیکن در سده پنجم یعنی دویست سال بعد این علم بعثتاً توسعه و پیشرفت فوق العاده زیادی پیدا نمود که هیپوکرات «بقراط» را به وجود آورد و او این تکان سریع و جالب را نتیجه اختلاط با ایران و استفاده از منابع علمی مشرق زمین و ایران می‌داند»^(۳). ابن‌العربی نیز در «تاریخ مختصرالدول» می‌نویسد: «لم یکن لليونانيين قبل ثاليس شى من الحكمة و انما كانت حالهم كحال العرب لم يعرفوا غير علم اللغة و تأليف الأشعار و الأمثال و الخطب»^(۴). و ویل دورانت نیز به نوبت خود خوب تشخیص داده است: «اگر نیک بدایم که چه اندازه از اختراعات لازم برای زندگی و همچنین سازمان اقتصادی و سیاسی یا علوم و ادبیات و آنچه در فلسفه و دین داریم از مصر و خاور برخاسته تعجب خواهیم کرد. نوشتمن تاریخ بر سنت قدیم یعنی به این ترتیب که از یونان و روم شروع شود و تمام آسیا در چند سطر خلاصه گردد، نه تنها یک خطای علمی است، بلکه نقص بزرگی در نمایش و اقیمت‌ها به شمار می‌رود که ممکن است نتایج شومی داشته باشد. ولی چگونه ممکن است دماغ با ختری خاورزمین را فهم کند»^(۵).

۱- همانجا، برگ ۲۸۰.

۲- همانجا، برگ ۲۹۵.

۳- ابن‌العربی، تاریخ مختصرالدول، چاپ بیروت، ۱۸۹، برگ ۶۲ - ۶۳.

۴- رک. به علی‌سامی، همانجا، برگ ۲۹۸.

بدون گرایش‌های فرهنگی و علمی محال به نظر می‌رسد که هخامنشیان توانسته باشند به جهان خود آن زیب و زیوری را دهند که هم اکنون شگفت را در دل هر کسی می‌کارد که دست به بررسی داده‌های فرهنگی و علمی و هنری زمان هخامنشی بزنند: «بسیاری از فنون ایرانیان باستان به مانند سدبندی، پل سازی، حفر ترمه‌ها و کاریزها، ایجاد راه‌های شوشه سرتاسری، احداث کاخ‌های با شکوه، که در بسیاری از موارد نه تنها سبب اعجاب و تحسین مورخین و سیاحان قدیم یونان بوده بلکه هم اکنون نیز با در نظر داشتن تمام امکانات صنعتی و فنی سده بیستم برای اهل فن شگفت‌آوری‌های زیادی دربر دارند. دست زدن به چنین کارهای محیر العقول و خیره‌کننده و همچنین تحصیل در داشکده‌ها و فراگرفتن طب و حکمت مستلزم داشتن مایه علمی و تحصیلات عمیق می‌باشد، تا طالین آن علوم بتوانند از آن خوان گسترده بهره بردارند و درک مطالب مهمه متوجه را بنمایند و نتیجه آن معلومات و مکتبات را با ایجاد سدهای بزرگ و حفر کانال‌ها و احداث کاخ‌های عظیم و تنظیم قوانین و تشکیلات منظم کشورداری ظاهر سازند»^(۱).

برای پی‌گیری وضع علوم در دوره هخامنشی و پی‌بردن به جزئیات آن می‌توان به تواریخ علوم مختلف رجوع کرد، به ویژه تواریخی که دانشمندان ایرانی معاصر با استفاده از منابع گوناگون تدوین کرده‌اند، به مانند تاریخ طب ایران، تأثیف دکتر محمود نجم‌آبادی، که در آن راجع به وضع پزشکی در ایران باستان به درازا بحث شده است. لابد دانشمندان دیگری نیز در زمینه تخصصی خود مطالبی و اطلاعاتی راجع به علم مربوط به کار خود و سابقه آن در تاریخ ایران دارند و یا به تدوین رسانده‌اند که ما متأسفانه به علت کمبود وقت نتوانستیم به دنبال آنها جستجو کرده و آنها را به صورت خلاصه‌ای در اینجا باز نمائیم. بسیار بجاست که یکایک اهل فن در رشته‌های تخصصی خود مواردی را از زمینه خود که می‌دانند در زمان هخامنشی سابقه داشته به راقم این سطور یادآوری بفرمایند، تا به تلفیق آنها در چارچوبی که از این صفحات بر می‌آید به فرصت دیگری و به هنگام خود پردازد. در این میان نباید از برداشت رهنما دانه هانس یه‌نیخن منحرف و پرت شد که گفته است «به پاس پژوهش‌های چند دهه اخیر، اهمیت ایران و به عبارت دیگر اهمیت ایرانیان توأم با تأثیر آنان بر شرق و غرب چنان واضح آشکار گردیده است که چشم‌اندازهای بررسی کننده تاریخ فرهنگی می‌توانند به یک افق فراگیر نداش آسیا و اروپا گسترش یابد»^(۲).

۱- علی سامي، همانجا، برگ ۲۹۷.

2- "Dank der Forschung der letzten Jahrzehnte ist die Bedeutung des Irans bzw. der Iraner

۷۰ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

در هر حال علوم و وضع آن‌ها در نزد یک ملت به عنوان یکی از مظاهر فرهنگی و تمدن آن ملت به شمار می‌رود، چرا که «تمدن یا فرهنگ ملتی عبارت است از دین و آیین و رسم و جشن و ساختمان و پوشاك و خوراک و کشاورزی و پرورش چهارپایان و بازرگانی و سپاه و دستگاه دولتی و قانون مدنی و خط و صنعت و صدها لوازم زندگی یعنی آنچه که امروزه از لوازم زندگی قومی به شمار است در پارینه هم کم و بیش بود. به هر یک از اینها که بپردازیم، به یکی از آثار تمدن آن قوم پی‌می‌بریم. دربارهٔ فرهنگ ایران باستان در برخی از این مسائل مأخذ ما نارساست و یا گنگ و پیچیده است و در برخی دیگر گویاتر و روشن‌تر است». (۱)

ورزش و چگونگی آموزش و پرورش را می‌توان از لابلای منابع دیرینه مربوط به زمان هخامنشی به خوبی درآورد، کاری را که برخی از دانشمندان بلندپایه معاصر ایرانی انجام داده‌اند: «برحسب تأییفات هرودوت و گزنوون و استرابون مهمترین ورزش‌های ایرانی‌ها عبارت بود از اسب‌سواری، تیراندازی، چوگان‌بازی، شنا و زوین‌اندازی. فردوسی نیز این مسئله را تأیید می‌کند و شکار و فرماندهی لشکر را نیز اضافه می‌فرماید» (۲).

در بازسازی درست تاریخ فرهنگی و علمی و هنری ایران نباید دستخوش واکنش در رویارویی آن کارهایی شد که همه چیز را از ایران سلب و به دیگران، چه یونانی (همان‌گونه که بنگستون‌ها و بوسوئه‌ها و زیگفریدهای جز آنان کردند)، چه آسوری و کلدانی (همان‌گونه که هم اکنون آسوریان و کلدانیان جهان در نتیجهٔ اشتباہی که در تاریخ شده می‌کنند)، و چه عربی (همان‌گونه هم اکنون دانشمندان عرب می‌کنند) منسوب می‌کند.

در این بازسازی باید با شهامت از شوونیزم فرهنگی دوری جست و به معایب تاریخ ایران نیز معرف گردید، و «عیب عمدهٔ آموزش و پرورش ایران باستان این بود که انحصار به طبقه‌های برجسته و شاهزادگان و اعیان و اشراف داشت و دیگر طبقات که بخش مهم مردمان کشور بودند از نعمت تحصیل و تربیت در آموزشگاه محروم بودند. عیب مهم دیگر که در روش پرورش وجود داشت

und ihrer Wirkung nach Ost und West so stark herausgestellt worden, dass die Perspektiven der Kulturgeschichte sich zu einem eurasischen Horizont ausweiten konnten", Hans Jänelchen, *Die Bildzeichen der königlichen Hoheit bei den iranischen Völkern*, Bonn 1956, S.9.

۱ - پوردادود، فرهنگ ایران باستان، تهران ۱۳۲۶، برگ ییست و یکم.

۲ - عبسی صدیق، سیر فرهنگ در ایران و مغرب زمین، تهران ۱۳۳۲، برگ ۲۱.

ایجاد فرمانبرداری مطلق و تسلیم کورکورانه در برابر قدرت و قوه قهریه بود که به کلی شخصیت افراد را از بین می برد و آنها را مانند اجزاء ماشین می کرد که توسط موتور در حرکت است و هر وقت موتور از کار افتاد اجزاء نیز از کار باز می ماند. بدین جهت هر زمان پادشاه با اراده و نیرومند و با کفایتی بر لخت پادشاهی بود اوضاع ایران بسیار نیکو بود و مردم در آسایش می زیستند و ایران به اوج بزرگی و بلندی می رسید. چنانکه مثلا در دنیای معلوم عصر داریوش کشوری نظیر ایران در بزرگی و توانائی و شوکت یافته نمی شد و هر زمان که پادشاه ناتوان و بی کفایتی زمام امور سلطنت را در دست داشت کهور دستخوش اغتشاش و جنگ های داخلی و هجوم طوائف بیگانه بود.^(۱)

ب - مجتمع و مدارس و دانشکده های زمان هخامنشی و کتابخانه ها و برخی از علماء و اکتشافات همانگونه که بنای مدارس در مساجد و یا تدریس در مساجد که در ایران اسلامی معمول بود، و همانگونه که این امر در صومعه های ساسانیان مسیحی برای تعلیم دینی و جز آن در جوار کلیساها، و مدارس کلیمی در کنار کشت ها و در جایگاه های اجتماع دانشمندان، همانگونه مراکز تعلیم و تربیت در کنار آتشکده ها در نزد ساسانیان زردشتی نیز معمول بوده است. چنین به نظر می رسد که انتخاب و پژوهاندن نخبه های علوم متداول آن زمان از این قاعده مستثنی نبوده است. اما در مورد پزشکی سیریل الگود می نویسد: «همیشه پزشکان از موبدان و مغان که بالاترین طبقه از طبقات چهارگانه اجتماع بودند انتخاب می شدند... قرار گرفتن در یکی از طبقات چهارگانه ارشی بود و کودکان طبقه روحانیون در امور مذهبی و پزشکی تعلیم می دیدند و پس از اتمام دوره تحصیل می بايست بسته به میل خود تصمیم بگیرند که می خواهند بیشتر به امور مذهبی پردازنند و یا به کارهای پزشکی. آن هائی که صرفا به امور مذهبی می پرداختند موبد و بعداً مغ نامیده می شدند و گروه دیگر را اتروان ها می نامیدند»^(۲). فراخواندن دانشمندان از کشورها و ملت هایی دیگر، به همانسانی که امروز نیز برای تأمین نیروی انسانی اعمال می شود، امری بود که هم در زمان اسلام دوره عباسی و هم در زمان زردشتی دوره ساسانی و نیز دوره هخامنشی متداول بوده است. شاید روی آوردن بیشتر به امور مذهبی و اشتغال به امور نظامی و سیاسی که در جای اول می بايست از نیروی انسانی ملی تأمین بشود (امری که مثلا در نزد اهرب اوائل اسلام و در نزد ایرانیان اوائل ساسانی قابل پیگیریست) امری بود که ناگزیرانه و التrama

۱ - عیسی صدیق، سیر فرنگ در ایران و مغرب زمین، تهران ۱۳۳۲، برگ ۱.

۲ - سیریل الگود، تاریخ پزشکی در ایران، ترجمه م. جاویدان، تهران ۱۳۵۲، برگ ۲۱.

۷۲ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

جای خالی در تأمین نیروی انسانی برای زمینه‌های دیگر مربوط به زندگی انسان و تأمین رفاه و پیشبرد امور دیگر ملت و مملکت ایجاد می‌کرد، که می‌بایست با استفاده کردن از نیروی انسانی خارجی پر گردد.

به هر حال حوزه‌های علمی و پژوهشی دوره هخامنشی که نامی از آنها به جای مانده به سان زیر بوده است:

۱ - حوزه پزشکی تهرتیا یا ترتیه، حکیمی که در وندیداد بهی خواه نوع بشر نامیده شده است^(۱) و گویا این حکیم در حکم نخستین پزشک ایرانی نیز به شمار می‌رود^(۲)، اگر امر اینچنین است، چه خوب می‌بود که هم اکنون یکی از بیمارستان‌های ایران در جوار یک خروار از نامهای مغرب مآبی این نام را برای خود برمی‌گزید.

۲ - حوزه پزشکی سثنا Saêna که یکی از حکماء بنام ایران بوده است^(۳) و شاید همین نام اوستائی نام یکی از نیاکان ابن سینا نیز بوده باشد، که نام کامل او با همه شاخ و برگهایش عبارت بود از: «حجۃ الحق، شرف الملک، الشیخ الرئیس، الحکیم الوزیر، الدستور ابوعلی، الحسین، ابن عبدالله ابن الحسن ابن علی ابن سینا»^(۴). صورت اوستائی «سثنا» در فارسی دری به صورت «سینا» درآمده است و معنی اصلی آن «باز و شاهین» بوده است که در ترکیب «سینرغ» (از سین + مرغ) نیز به چشم می‌خورد^(۵).

«در کتاب هفتم دینکرد فصل ششم بند ۵ آمده: «در میان دستوران درباره سنته گفته شده است که او صد سال پیش از ظهور دین (زردشت) متولد شد و دویست سال پس از دین درگذشت. او نخستین پیرو دین مزدیستاست که صد سال زندگانی کرد و با صد تن از مریدان خویش به روی زمین آمد»^(۶). برخی برای اثبات اینکه اسم «ابن سینا» عربیست آن را مشتق از «ضیاء»، ترجمة مفهوم بلخ (که در واقع به معنی بهره است) و خراسان که زادگاه پدران ابن سینا بوده دانسته‌اند. برخی دیگر سینا را مشتق از ریشه‌ای عبری و دسته‌ای دیگر آن را از ترکی دانسته‌اند!^(۷) در زمانی که هنوز تمام ایران به اسلام

۱- رک. به علی سامی، تمدن هخامنه، ...، برگ ۲۹۰.

۲- رک. به محمود نجم آبادی، تاریخ طب ایران، تهران، ۱۳۴۱، برگ ۱۷۶.

۳- رک. به فروردین یشت، بند ۲۵.

4- Cf. Safa, z., *Le livre du millénaire d'Avicenne*, Teheran 1953.

۵- رک. به برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، جلد دوم، تهران، ۱۳۴۲، برگ ۱۲۱۱، پانویس ۱.

۶- محمد معین، همانجا.

7- Cf. Gomolou, "Ibn alna", In Bilyuk türk filosof ve İlkbahçıları / Ibn sahslıyalı ve eserleri tətiklikler,

لگر ویده بود و یازبان و نامهای عربی تعبیم نیافته بود (در طبرستان مثلاً تاسده نهم میلادی هنوز کسی به لبان عربی آشنا نبود و هارون الرشید می‌باشد در بحث با ونداد هرمذ از مترجم استفاده بکند)، آری در چنین زمانی سومین پدربرزگ (از تیره پدری) ابوعلی نامی ایرانی داشته که همان «سینا» بوده است. بنابراین هر کوششی در راه توجیه و توضیع «سینا» به عنوان اسمی عربی یا ترکی و یا کلیمی تلف گردن وقت و نیرو و بیهوده سیاه کردن کاغذ است.

حوزه پزشکی سنتا یا مکتب اکباتان یا انجمن داش همدان در همین شهر دایر بود^(۱).

۳ - حوزه پزشکی مزدستا در آذربایجان.^(۲)

۴ - مرکز پزشکی تخت جمشید.^(۳)

۵ - مرکز پزشکی ری.^(۴)

۶ - دانشکده برسپا^(۵) Borsippa

۷ - دانشکده پزشکی سائیس که در کنار پرستشگاه نیت با پول داریوش کیم و به دست یکی از بزرگان و دانشمندان معروف مصری دایر گردیده بود و که در آن پزشک تریست می‌شده و به تمام حوزه‌های شاهنشاهی اعزام می‌گردید.^(۶)

۸ - دانشکده آرشوئی آرچوی^(۷) Archœi.

۹ - دانشکده میلیتس^(۸) Milites.

۱۰ - آموزشگاه مذهبی سائیس^(۹).

۱۱ - فرهنگستان اردشیر در سارد^(۱۰).

Istanbul 1937. p.5

برخلاف کوشش‌های گویند این سینا ترک بوده، باید از خود این سینا نقل قول کرد که: «و اذ لابد من الناس بخدمون الناس فيجب ان يكون امثال هؤلاء يجبرون على خدمة اهل المدينة العادلة، وكذلك من كان من الناس بعيداً عن لقى الفضيلة فهم عبيد بالطبع، مثل الترك والزنج» الشفاء، الالهيات (۲)، به اهتمام محمد یوسف موسی و سلیمان دینا و سعید زاید و ابراهیم مذکور، القاهرة، ۱۹۶۰، رویه ۴۵۳.

۱ - رک. به محمود نجم آبادی، تاریخ طب ایران، برگ ۱۵۵ و مس. الگود، تاریخ پزشکی در ایران، ...، برگ ۳۱.

۲ - رک. به همانجا، برگ ۱۵۳.

۳ - رک. به مس. الگود، همانجا، برگ ۳۲.

۴ - رک. به همانجا، برگ ۳۲.

۵ - رک. به علی سامی، تمدن هخامنشی، ...، برگ ۲۸۴ - ۲۸۷.

۶ - رک. به همانجا، برگ ۲۸۶.

۷ - رک. به علی سامی، همانجا، برگ ۲۸۴ - ۲۸۹.

۸ - رک. به همانجا.

۹ - رک. به همانجا.

۱۰ - رک. به همانجا.

فیلسوف معاصر آلمان است ارنست بلوخ برتری متفکرین ایرانی دوره اسلام را بـر متفکرین سـیحـی قـرون وـسـطـای اـرـوـپـائـی اـز آـن جـهـت مـیـبـینـد کـه دـسـتـه اـول اـکـثـرـا پـزـشـکـ بـودـه وـ یـاـ باـ عـلـوم طـبـیـعـی سـر وـ کـار دـاشـتـند در صـورـتـی کـه دـسـتـه دـوـم اـکـثـرـا مـعـتـقـدـه بـه فـلـسـفـه در حـکـم خـادـم خـداـشـنـاسـی بـودـه اـنـد. اـز اـین روـاـین هـمـان گـرـایـش بـه طـبـابـت وـ عـلـوم طـبـیـعـی بـودـه کـه در دورـه هـخـامـنـشـی آـغـاز وـ گـسـتـرـش يـافـتـه وـ اـز گـذـرـان دورـهـهـای اـشـکـانـی وـ سـاسـانـی بـه حـکـماء اـیرـانـی دورـه اـسلام رسـیدـه است. شـایـد نـامـنـاسـب نـبـاـشـد يـادـآـورـی کـرـدـکـه گـرـدـآـورـی مـعـلـومـات عـطـارـین وـ شـبـوهـهـای درـمـان وـ مـعـالـجـه باـ طـبـ سـتـی بـه وـیـژـه در جـاهـائـیـکـه در دورـان گـذـشـتـه مرـکـز آـمـوزـشـگـاهـهـای پـزـشـکـی بـودـه است وـ در اـطـراف آـنجـا بـه وـیـژـه در روـسـتـاهـائـی کـه کـمـتر دـسـتـخـوش حـمـلـهـهـای مـغـول وـ تـرـکـ وـ تـاتـار بـودـه مـیـتـوانـد کـمـکـ بـزرـگـی بـه باـزـسـازـی وـاقـعـیـتـهـای گـذـشـتـه بـکـنـد.

به هر حال از آنجاکه در دورترین گذشته‌ها علماء جامع‌العلوم بودند و علوم نیز هنوز از یکدیگر تفکیک نشده بود، حکماء گذشته تنها طبیب نبودند بلکه در راه کسب و ممارست فلسفه و کهانت و تنجیم و گیاه‌شناسی و غیره کوشای بودند. «مزدابرستان معتقد بودند که اهورامزدا میلیون‌ها گیاه برای سلامتی و مداوای شر آفریده است»^(۱).

وجود مراکز علمی و پژوهشی فراوانی، که به علت کمبود مدارک اطلاع ما درباره آنها و تعدادشان بسیار ناچیز و نابسنده است، هر آینه ایجاب می‌کرد که کتابخانه‌های بزرگی، که وارد کتابخانه‌های عظیم امپراطوری آشوری و فرعونی نیز باشند، به وجود آیند. کتابخانه‌هایی که از آنها تنها نام به جای مانده عبارت بود از کتابخانه «درز نبشت» یا «گنج نپشت» (قلعه نوشته‌ها) در تخت جمشید که منجمله شامل دوازده هزار پوست بوده که اوستا بر آنها نگاشته آمده بود، کتابخانه «شیپیکان» یا «شیزیگان» در کنار آتشکده آذرگشسب در آذربایجان، کتابخانه «اگره» در هگمتانه (همدان)، که در آنجا استناد و کتب و دفاتر شاهی محفوظ و مضبوط می‌گردید، و کتابخانه دانشکده برسیا و دانشکده پزشکی سائیس و کتابخانه‌های پاسارگاد و سیستان. اینک بر جغرافیادانان ایرانیست که در یک اطلس تاریخی جاهای مراکز علمی و پژوهشی و کتابخانه‌های دیرینه را مشخص نمایند، تا مورد استفاده ملت و جهانگردان ایرانی برای شناخت تاریخ و جغرافیای آثار باستانی بازمانده یا ناپدید گشته نیز قرار گیرد.

اینک اخذ گواهینامه مثلا در پزشکی بدنیسان یوده که داوطلب در حضور اهل فن تا سه بار

می‌توانست امتحان بدهد که اگر مردود می‌شد برای همیشه از اشتغال به طبابت برکنار می‌گشت. اوستا ال چند نوع پزشکی نام می‌برد: «کارد پزشکان یا جراحان، گیاه پزشکان که با دارو و گیاه و ریشه لهاتات مداوا می‌کردند و روانپزشکان، یا آنان که از راه گفتارهای مذهبی و تدابیر مخصوص بیماریهای روحی و عصبی را معالجه می‌کردند: اگر گروهی از شفا دهنده‌گان بر بالین بیماری حضور بهم رسانند اگر زرده‌شده مقدس، آن‌هائی که با چاقو درمان می‌کنند، آن‌هائی که با گیاه مداوا می‌کنند، و آن‌هائی که با کلمات مقدس شفا می‌بخشنند، همین گروه آخر است که کارش مؤثرتر بوده و بدن مؤمنین را از وجود بیماری‌ها بری می‌سازد»^(۱). دامپزشکی نیز در زمان هخامنشی وجود داشته است. ذکر امراض مختلف در منابع مربوط به زمان هخامنشی عبارت است از: محملک، دمل، خارش، ضعف اعصاب، لرز، سنگ مثانه، زخم، تب، دیوتا، سردرد، تب لرز، برص، کچلی، جرب، آmas و ورم، گلدیدگی و کثافت، سوختگی‌ها، بیماریهای خارجی، مارگزیدگی، مرگ نابهنه‌گام (سکته؟)، گوزپشتی و گوز سینه‌ای، کحالی، بیماریهای زنان و زایمان، اذن یا حالت تهوع، اژه یا اختلاف دماغی، دروغه یا نقصان و لاغری، بیماریهای واگیر و ساری، بدنظری، ایشیره یا اغتشاش و اختلال حواس، الهواير، اغرا، یا اختلال دماغی، کخدادی یا روح تبهکار، طاعون، سرماخوردگی، سچی، کسویش، نفر و سوساس و هرزگی، واوارش، ازیواک در پی گزیدن مار، نرمی استخوان، عقونت، سوء هاضمه و هجز آن^(۲). داروهائی که در کتاب اوستا از میان میلیونها گیاه که اهورامزدا برای مداوا آفریده نام برده شده است «عبارت‌اند از «بنگ» (شاهدانه)، شیتا (طلای احتمالاً نوعی گیاه و یا مایع زردرنگ)، «غنا» (دارویی که می‌کشند)، و بالآخره «فراسپاتا» (که میوه را خارج و مرگ می‌آفریند) که از بین آنها جز بنگ که شاهدانه است بقیه به درستی معلوم نیست که چه چیز هستند»^(۳).

پزشکانی که در دربار هخامنشی در حکم پزشکان خارجی با پزشکان ایرانی و کشورهای متبع ایران در شناخت و ممارست علم پزشکی مشارکت و همکاری می‌کردند عبارت بودند از پزشکان یونانی به نام دموسدس و کتسیاس فرزند کتسیوکوس و آپولونیدس و پولیکریتوس^(۴). دریانوردان بنام دوره هخامنشی یکی اسلولاکس یونانی بود که از سند تا به دریای عربستان و از آنجا تا به بحر احمر پیشوای کرد و به دربار گزارش مشهودات خود فرستاد و دیگری ساتاسپس هخامنشی بود که

۱- سیریل الگود، تاریخ پزشکی در ایران، ...، برگ ۳۲.

۲- هلی سامی، همانجا، برگ ۲۸۸ و محمود نجم آبادی، تاریخ طب ایران، ...، برگ ۲۲۱ به پس.

۳- سیریل الگود، همانجا، برگ ۲۶ - ۲۷.

۴- رک. به سیریل الگود، همانجا، برگ ۴۲ - ۵۰.

دماگه افریقا را به نام سوله‌تیس دور زد و با گزارش ناکاملی از مأموریت به میهن بازگشت^(۱). گویا هخامنشیان به کرویت زمین و جراحی سازارین^(۲) و استعمال آتش در حکم سلاح در جنگ^(۳) مطلع بوده و به اکشاف بیشتر آسیا دست یافته‌است^(۴).

از مهندسین ایران باستان که به ویژه در حفر ترمه برای عبور ناوگان تخصص داشتند نام ارتاکائیس و بورباس به جای مانده است.^(۵)

از قرائن مختلف چنین پیداست که علم پزشکی در ایران بیشتر از هر علم دیگری رواج داشته است تا بدانجا برخی معتقدند که پزشکی از ایران به یونان رفته است: «با توجه به اطلاعات پراکنده‌ای که در این زمینه برای ما باقی مانده است، می‌توان چنین نتیجه گرفت که وضع پزشکی در ایران باستان خیلی پیشرفته‌تر از آشور بوده است، لذا دور از منطق نخواهد بود اگر بگوئیم که ایرانیان مبانی طبی را که در دنیا به نام «طب یونانی» معروف است، به یونانی‌ها آموخته‌اند». ^(۶) «فاما الفرس فاہل الشرف الشامخ، و العزالبازخ، و اوسط الامم دارا، و اشرفهم اقلیما، و اسوسهم ملوکا، تجمعهم و تدفع ظالمهم عن مظلومهم، و تحملهم عن الامور على مافيه حظهم على اتصال و دوام، و احسن الشام و انتظام. و خواص الفرس عنایة بالغة بصناعة الطب و معرفة ثاقبة باحکام النجوم، و كانت لهم ارصاد قدیمة»^(۷)

به هر حال دوره پرشکوه و جلال هخامنشی یا ضربه آسیب‌آفرین اسکندر مقدونی به پایان رسید: «لطمه‌ای که اسکندر مقدونی به ایران وارد ساخت چنان بزرگ و کامل بود که به سبب آن آنقدر اثر بالی نماند که بتوان از روی آنها به پایه دانش ریاضی مادها و ایرانیان قدیم پی برد». ^(۸) آری «غلبة اسکندر مقدونی اندام شاهنشاهی هخامنشی را در هم فروریخت و چنان کرد که دانش از عراق ناپدید

۱- رک. به جورج سارتون، تاریخ علم، ترجمه احمد آرام، تهران ۱۳۴۶، برگ ۳۱۶.

۲- رک. به علی سامي، همانجا، برگ ۲۸۹ و ۲۹۰.

۳- رک. به لارنس لاکهارت، ایران در نظر مردم غرب زمین، در میراث ایران، ...، برگ ۴۸۶.

۴- رک. به جورج سارتون، همانجا، برگ ۳۱۶. ۵- جورج سارتون، تاریخ علم، ...، برگ ۳۱۱.

۶- سیریل الگود، تاریخ پزشکی در ایران، ...، برگ ۴۱.

۷- «اما ایرانیان صاحب فرزی پُرفرازه و دارای یک بزرگی افزای بلند هستند. زیستگاهشان نسبت به ملل دیگر در میانیه (وسط) فرار گرفته و از لحاظ آب و هوا خوش اقلیم‌ترین است - پادشاهانشان با تدبیرترین‌اند که ملت خود را در کنار هم و در کنار خود دارند و ستمگر را از ستم دیده به دور می‌رانند و مردم را وامی دارند در برخورداری از بخت و کامیابی و از هی یگانگی و برخورداری از همزبستی هماهنگ همیشه و هی درین کوشش باشند. از ویژگی ایرانیان است به علم زبان و به پزشکی و دانش درست احکام نجوم عنایت داشته باشند و آنان رصدخانه‌هایی در قدیم داشتند». تاریخ مختص‌الدول، للعلامة غریغوریوس ابی الفرج ابن هرون الطیب المطلع المعروف بابن العبری، وقف علی طبعه الاب انطون صالحانی البسوی، بیروت ۱۸۹۰، برگ ۷۹. ۸- سیریل الگود، همانجا، برگ ۴۲۲.

گردد^(۱). آری «چگونه می‌توان بر پایان یافتن تمدن هخامنشی و بر قتل و غارت شوش و آتش زدن لخت جمشید تأسف خورد»، در صورتی که مسئول این بدجنبهایها یعنی اسکندر مقدونی را هم امروز یکی از معترض‌ترین مورخان یونان ناشر سخاوتمند شکل عالی فرهنگ معرفی می‌کند؟^(۲).

برخورد ایران هخامنشی با یونانی برخلاف داوریهای بنتگستون‌ها و بوسوئه‌ها برخوردی بود مطابقت‌انگیز و نه برخورد توحش با جهان متعدد، برخوردی بود که علوم مختلف را در یونان به وجود آورد و به شکوفائی رساند. حمله هخامنشیان به یونان فلسفه و علم را به وجود آورد، حمله اسکندر به ایران بنا بر گفته نالینو علم را محو و نابود کرد. از زمان آمدن اسکندر به مشرق تاروی کار آمدن ساسانیان در تاریخ معماری و حجاری مشرق یک نوع جای خالی دیده می‌شود، باستانی چند مورد این دوره طویل، که پنج سده و نیم است، تقریباً از شاهکاریهای معماری و حجاری عاریست. در دلبال صنایع آسوری و بابلی صنایع هخامنشی می‌آید و دنباله آن برای پنج سده و نیم قطع شده پس از آن صنایع ساسانی شروع می‌شود^(۳).

ایرانیان در گردآوری کتب و محافظت از آنها و تجمع دانشمندان و تشویق آنان مسئولیت تاریخی در قبال انسانیت احساس می‌کردند، آیا این علامت توحش بود؟ اسکندر کتب را به یونان فرستاد آیا یونانیان از آنها نگهداری و استفاده کردند آنچنانکه ساسانیان از کتب یونانی و دانشمندان آنان نگهداری و استقبال کردند؟

آیا یونانیان در استفاده از معارف و منابع شرقی مأخذ و منابع خود را به تاریخ سپردند آنچنانکه للاسفه و دانشمندان دوره اسلامی ایران چنان که فراخور علم و انصاف است عمل کردند یا اینکه به مانند افلاطون، که بنا بر داوری آدولف برودبک «تاراجگری» بوده که «تعالیم زردشت را بازنگاری نموده»، «تاراجگر» از آنجهت که «این امر را مکنوم و پنهان گذاشته است»^(۴)، معارف و منابع شرقی را به نام خود درآورده و به آیندگان سپردند، آن چنانکه فرزندان فرهنگی آنان تا چند دهه پیش هنوز هم نفت و مواد خام طبیعت پرورده شرق را به غارت می‌بردند و آنها را دگرباره در حکم فرآورده مهربزمیں به بازار شرق می‌آوردند؟ یونانیان باستان کار پژوهش‌گران داشت پرست را که به دنبال اثرات

1- Nallino, C.A., "Tracce di opere greche giunte agli Arabi per traiola pehlevica". (*Oriental Studies pres. to E.G. Browne*), Cambridge 1922, p. 302.

۲- امیر مهدی بدیع، یونانیان و بربرها،...، برگ ۱۴ - ۱۵.

۳- حسن پیرنیا، ایران باستان، جلد سوم، تهران ۱۳۱۷، برگ ۲۶۹۹.

۴- رگ. به. ا. پانوسی، تأثیر فرهنگ ایران بر سایر فرهنگ‌ها، جامعه نوین - ۱، برگ ۷۸.

و معارف شرقی در منابع یونانی می‌گردند. بسیار دشوار کرده‌اند. ولی دانشمندان کنجدکاو بالاخره به واقعیت امر پی خواهند برد و به شووینسم فرهنگی خاتمه خواهند داد: «نژاد سفید از زمانهای دور، دستی بر آسیا و دستی بر اروپا داشته است، ولی دست اروپائی آن تمدن باختربالی را ایجاد کرده است: یونانیان، در مقابل ایرانیان، از زمان‌های باستانی مغرب‌زمین واقعی بوده‌اند؛ ماراتون بایستی برای ما عنوان زیارتگاهی داشته باشد!...».

«با آنکه همه سفیدپوستان در ایجاد این تمدن سهیم نبوده و سفیدپوستان آسیا در برابر آن عناد ورزیده‌اند، باید گفت که تمدن باختربالی اثر یک نژاد است. سفیدپوستان و تنها ایشان هستند که باختربالی زمین را ساخته‌اند... هنگامی که یونانیان، آن «مردان آزاد»، بر علیه ایرانیان قیام کردند، با این کار خود مرزی را طرح ریزی کردند که تاریخ آن را به ما انتقال داده است....»^(۱)

آیا این مرز از دیوارهای آهنین خطرآفرین‌تر نبوده و نیست؟ آیا مغرب‌زمین که در نزد یونان باستان درس دیده است، می‌خواهد با ادعای دفاع از آزادی و انسانیت جهان را به هامونی بایر و بی‌پرامون و پر از سرابهای افسونگر ولی سرگیجه‌آور تبدیل نماید؟ تجربید زیست و زندگانی انسان‌ها و تاریخ انسانی به صورت زیبای نمایش و ادبیات، و ماندن در چارچوب نمایش، و تظاهر برای پیشبرد تاریخ بشریت، بسنده نیست، باید نمای زیبای پیش پرده‌ها را با جامه زشت پشت پرده‌ها پوشاند و نمایش زیبای زندگانی و تاریخی را به جامه زنده و پست زندگانی و تاریخ بشری که با وجود همه پیامبران و فلاسفه و حکماء و علماء هنوز هم دستخوش کینه‌ها و جنگ‌ها و برادرکشی‌هast درآورد. باز هم تکرار باید کرد: مگر هم اکنون درست‌تر نیست که انسان بر طبق ضوابط عینی و انضمامی فضیلت و انسانیت و همبستگی‌های چندجانبه رفتار بکند از اینکه هزارها کتاب و نمایش درباره آنها بنویسد و آنها را در چارچوب کتاب و نمایشهای زیبا اجرا بکند؟ آری ایرانیان از دیرباز تقوی و فضیلت را به فرزندان خود می‌آموختند در صورتیکه یونانیان درباره تقوی و فضیلت به دم‌زدن درباره آنها و آنها را به صورت نمایش درآوردن و جامه زیبای سخنوری و کلام را بر آنها پوشاندن اکتفا کرده است^(۲). چه زیبا گفت خیام:

شیخی به زن فاحشه گفتا: مستی هر لحظه به دام دیگری پا بستی

۱ - آندره زیگفرید، نظر کلی به مدیترانه، صفحات ۴، ۱۸۶ و ۱۸۷، نقل از امیرمهدی بدیع، یونانیان و بربرها، ...، برگ ۱۳۸.

۲ - «ایرانیان تقوی و فضیلت به فرزندان خود می‌آموزنند، همان‌گونه که دیگران خواندن و نوشتند را می‌آموزنند»، کسنوфон، رک. به امیرمهدی بدیع، یونانیان و بربرها، ...، برگ ۵۰.

گفتا: شیخا هرآنچه گوئی هستم اما تو چنانکه می‌نمایی هستن؟ اگر انسان‌های مغرب‌مین خود را گول نمی‌زدند و به واقعیت تلغخ تاریخ معتبر می‌بودند و در فراری زیست و زندگانی، که با وجود همه پیج و خم‌هایش باز هم برای سرباز مبارز زیباست، سرباز فراری نمی‌بودند آیا نیاز به یک روانشناس می‌داشتند که گزارش بدهد: «میزان خودکشی در گلورهای غربی همچنان رو به افزایش خواهد رفت، مگر اینکه اقداماتی در جهت جلوگیری از آن صورت گیرد. این روانشناس به تعداد روزافرون موارد اقدام به خودکشی، بخصوص در میان جوانان الشاره کرد و گفت که این ارقام در بین سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۱ در بسیاری از کشورهای غربی دو هرابر شده است. این روانشناس راههای مختلفی برای جلوگیری از شیوع عرضه می‌کند، که تعدادی از آنها عبارتند از: ایجاد بستگی‌های خانوادگی و اجتماعی محکمتر، ایجاد روابط مداوم با دیگران بدون اینکه این رابطه مکررا قطع شود، حس مسئولیت بیشتر دستگاه‌های تربیت جوانان»^(۱). عجیب به نظر نمی‌رسد؟، که جوان مغرب‌مین در فراری آن خوانی که برایش از آزادی و ارزش‌های انسانی به ارث رسیده از یونان زمین، گستردگاند، آنقدر خود را در تنگنا و تنهاei احساس کند که دست به خودکشی بزند. آیا دنیای خارج از مغرب زمین آنقدر تاریک و پر از توحش برای این جوانان مصور گردیده است، که اگر دنیای خود را تار بیتند دیگر هیچ روزنه‌ایی برایشان باقی نماند؟

و چه زیبا گفت سعدی:

ذات نایافته از هستی بخش کسی تواند که شود هستی بخش
«اسکندر نتوانست امپراطوری قابل دوامی ایجاد کند، بلکه باعث ویرانی سرزمین و میراث اجدادی خویش گردید»^(۲). آری تا اندازه‌ای نیز باعث ویرانی سرزمین و میراث هخامنشی نیز شد. اگر ماراتون برای تعصّب زدگان مغرب‌مین مقام زیارتگاهی دارد، باید گرانیک و ایسوس و اربیل، سه محل شکست لشکر‌های ایران، در حکم «ماتم کده» و «سوگ‌سرای» برای یونانیان و ایرانیان با هم درآید.

۱- لعل لول از «کیهان»، شماره ۹۲۹۰، ۱۳۵۳، برگ ۲.

۲- جورج سارنون، تاریخ علم، ترجمه احمد آرام، تهران، ۱۳۴۱، برگ ۱۶۸.

گفتار چهارم

فرهنگ و علوم از پایان هخامنشی تا پایان اشکانی

الف: وضع فرهنگ و علوم از اسکندر مقدونی تا آغاز دوره اشکانی

اسکندر در خرابی و ویرانی و سوزاندن پرسپلیس از هیچ چیز مضایقه نکرد، به دستور وی مردها را از دم تیغ و خنجر گذراندند، زن‌ها را بی‌ناموس کردند و جواهر آنان را ربودند و چنان چپاول کردند که اموال غارت شده را یونانیان از دست یکدیگر می‌ربودند، و چنان این شهربزرگ، غارت و منهدم گردید و تنها اثری که امروزه از آن دیده می‌شود بر جای مانده است^(۱)... «پس از مرگ اسکندر وضع ایران از نظر سیاسی و علمی به صورت دیگری درآمد و ایران وارد مرحله رکود گردید.

چنانکه می‌دانیم پس از اسکندر ممالک مفتوحه وی میان سردارانش تقسیم شد: اول آسیای صغیر و بین‌النهرین و شام و ارمنستان که تحت نفوذ فرهنگ یونان بود، دوم بلوچستان و پنجاب و سند و سیستان که مدتی زیر سلطه فرهنگ یونانی نژاد بودند، اما کم کم فرهنگ هندوستان بدان غلبه یافت. سوم ایران که در وسط دو فرهنگ یونان و هند قرار گرفته بود و بدین جهت از دو فرهنگ بالا استفادات کرده است^(۲).

پس از مرگ اسکندر به سال ۳۲۳ (پ.م) پرديکاس نایب‌السلطنه بود و سال ۳۲۰ (پ.م) «ابتدا قدرت و روی کار آمدن سلوکوس نیکاتور بود زیرا پس از قتل پرديکاس که به تحریک سلوکوس صورت گرفت این شخص قدرت و نیروئی به هم زد... ممالک اسکندر میان سرداران او تقسیم شد. مصر به بطليموس رسید و آتنیگون به ریاست لشکر منصوب گردید...، ۳۱۲، شروع سلطنت سلوکی در ایران بود و سلوکوس اول ابتدا بابل را گرفت و سپس ماد و خوزستان را ضمیمه متصروفات خود نمود. پایتحت سلوکیها ابتدا بابل بود و بعد به سلوکیه و آخر کار به انطاکیه در سوریه منتقل شد. سلوکوس دختر یکی از سرداران ایرانی را به نام اسپیتمان به زنی گرفت و در بابل تاجگذاری کرد. سلوکوس در این سال بر ساحل غربی دجله به فاصله دوازده کیلومتری بغداد شهری بنا

۱- محمود نجم آبادی، تاریخ طب ایران، ...، برگ ۳۴۷.

۲- همانجا، برگ ۳۶۲.

کرد که آنرا سلوکیه یا (سلوکیه بغداد) نامند...، ۳۱۰، سلوکوس با آپامه دختر پادشاه باخترازدواج کرد و بدینوسیله خود را با طبقه نجای ایرانی بستگی داد؛ ۳۰۹، میان آنتیگون که سودای جانشینی اسکندر را داشت و سلوکوس در محل ایپوسوس ipsus واقع در فریزیه جنگی درگرفت که به شکست آنتیگون منجر گردید...، ۳۰۵، سلوکوس در محلی که در کنار رود دجله بود بنای شهر سلوکیه راتام کرد، ۳۰۴، سلوکوس در بابل خود را پادشاه خواند و برای تصرف سرزمین هند به این ناحیه لشکر کشید...، ۳۰۳ سلوکوس نیکاتور با سان دراکت (پادشاه سرزمین چاندراگوبتا امروز) پادشاه هند معاهده‌ای بست که از تمام مستملکات خود در هند صرف نظر کند و ولایات این طرف رود سند با رخچ و زرنگ و بلوچستان را به او واگذارد و در عوض پانصد فیل از سان دراکت بازستاند، ۳۰۲ آنتیگون که به مهرداد فرزند آریوبرزن پادشاه کاپادوکی مظنون بود او را بکشت و پرسش مهرداد سوم را پادشاه کرد، ۳۰۱، سلوکوس در جنگ ایپوسوس فاتح شد و آنتیگون را در این جنگ شکست داده به قتل رسانید و با متحدین خود کشور را تقسیم کردند^(۱).

در سال ۳۰۱ آنتی گونوس پادشاه مقدونیه و دارنده پنجاب و بلوچستان و افغانستان در جنگ ایپوسوس مقتول گردید. سلوکوس استقلال حقیقی یافت، و به جای سلوکیا، که در بین النهرين مرکز او بود، شهر انطاکیه را در شام آباد کرد و پایتخت خود قرار داد. و سلوکیای بین النهرين را به پرسش، انتیوکوس واگذار کرد و در سنه ۲۹۲ پ.م او را فرمانروایی ثابت شرق نمود. انتیوکوس که از جانب مادر ایرانی بود زمانی در مرو می گذرانید^(۲). دوده سلوکوسیه از آغاز کار با ایرانی‌ها وصلت کرده‌اند، نه تنها دختر گرفتند، بلکه دختر داده‌اند، و این رسم تا آخر زمان شاهی آنها دوام کرد، این خانواده را می‌توان ایرانی گفت.^(۳) ... باید ممنون سلوکوس شد که پایتخت را از سلوکیا به اتناکیا کنار دریای سفید، و آخرین نقطه شام منتقل کرد و لهذا فته و آشوب نیز از حدود ایران به شام منتقل گشت و گذشته بر آن سرزمین مغرب و میان آسیا تحت نفوذ سه فرهنگ معین درآمد، نخستین آسیای کوچک و بین النهرين و شام و ارمنستان که کاملا در نفوذ فرهنگ یونان بودند، دوم باخترازدواج و بلوچستان و پنجاب و سند و سیستان، گرچه زمانی تحت حکم یونانی، یونانی تزاد شدند ولی به مرور ایام فرهنگ هندوستان و کیش بودا و شیوا در آنجا غلبه یافت و طولی نکشید که یونانیان به آن کیشها گرویده و زبانشان را نیز از دست داده، میان اقوام افغان و پنجاب مستهلک شدند، سوم ایران که در

۱ - محمد جواد بهروزی، تقویم تاریخی، فرهنگی و هنری ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران، تهران ۱۳۵۰، برگ ۴۸ -

۵۲ - نیز رک به تاریخ ایران از انتشارات دانشگاه کامبریج، جلد دوم، ۱۹۸۵، برگ ۴۹۷.

۲ - شوستری، ایران نامه، ...، برگ ۴۴۶.

۳ - همانجا، برگ ۴۴۹.

همان دو فرهنگ مذکور بود و فرهنگ مخصوص خود را نیز داشت از طرفین متأثر گشت و از خود نیز لگهداری کرد، معجون مرکبی شد^(۱)... «فرهنگ یونان، رنگی بود مصنوعی و بی‌دوم و شاید با طبیعت ایرانی نمی‌ساخت، و بنابراین همینکه حامی و سرپرست‌های او ضعیف شدند، [آن فرهنگ] ضعیف گشت. طولی نکشید که زبان یونانی را مردم ترک کرده، آرامائی [آرامی] را پسندیدند و چون سلوکیا از بلندی برافتد، فرهنگ یونان در شرق خاتمه یافت»^(۲)...

«کپودوکیه، آسیای کوچک که برخی از مورخین آن را ایران کوچک نامیده‌اند مانند ایران، سرزمین بلندیست و در زمان باستان آن سرزمین دارای سلطنت و دولتی مستقل مانند جمهوری کنونی ترک نبود»^(۳)...

در آسیای صغیر دودمان ایرانی آریه‌رتان در سه دوره فرمانروائی کرده است: یکی از کورش بزرگ تا انقراض شاهنشاهی هخامنشی (۵۳۹ - ۳۲۳)، دوم از غلبه مهرداد بزرگ (۱۰۰ - ۳۲۳)، سوم از سال ۱۰۰ پیش از میلاد تا ۱۷ پس از میلاد. «رویه‌مرفته این خانواده نجیب ایرانی پانصد و شصت و سه سال فرمانروائی نمود. در دوره اول: زبانشان ایرانی و مذهب و رسوم نیز ایرانی بود، ولی تدریجاً بر زبان و کیش و رسوم رعایا آشنا و مأنوس شدند. در دوره دوم: زبان و ادب و فلسفه یونان در آنجا نفوذ یافت و شاهان کپدوکیه، مانند دیگر امارات‌های آسیای کوچک، زبان و علوم یونان را تحصیل می‌کردند. در دوره سوم: زبان روم نفوذ یافت»^(۴).

«سلوکیان که وارثان ممالک مفتوحه اسکندر بودند، در دنبال همان رویه اسکندر ادامه فرمانروائی داده تا آنکه تمدن یونانی به پارتها (اشکانیان) تسليم گردید. باید دانست که سلوکیان نخست تحت تأثیر عقاید یونانی بوده بدین معنی که به زبان یونانی تکلم می‌نمودند و از نظر آداب و رسوم و سنن پیرو یونانیها بودند و آنقدر نسبت به این امور تقلید و تعصب روا می‌داشتند که آرمان‌های خود را بر روی یونانی‌ها استوار می‌داشتند... سلوکیدها مدت ۱۵۰ سال با تاریخ ایران ارتباط داشتند»^(۵)

ولی در واقع از مرگ اسکندر (۳۲۳) تا ۲۴۷، تاریخ پیروزیهای ارشک مؤسس سلسله اشکانی و برادرش تیرداد اول، که مبدأ تاریخ شمسی ایران نیز هست، کمایش سه چهارم یک سده فاصله هست.

در هر حال از مرگ اسکندر تا شالوده گذاری زنجیر واره فرمانروائی اشکانیان در جهان آن زمان و

۱- همانجا، برگ ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲.

۲- همانجا، برگ ۴۷۷ - ۴۷۹.

۳- مسعود نجم‌آبادی، تاریخ طب ایران، ...، برگ ۳۶۵ - ۳۶۶.

به ویژه از دید علمی و فرهنگی، در ایران چه می‌گذرد؟ جورج سارتون به پاسخ برمی‌خیزد: «hos اسکندر برای ایجاد جهانی متحده در تحت سرپرستی یونان بیش از آن بود که بتواند صورت تحقیق پیدا کند، ولی اشتراک فرهنگی را سبب شد که با وجود سطحی بودن هرگز محو نشد و از میان نرفت، و این همان مطلبی است که غالباً به نام یونانی کردن [Hellenization] خاور نامیده می‌شود. از برکت کوشش‌های وی کمال مطلوبهای یونانی به آسیای باختری سرایت کرد و به هند و حتی چین هم رسید. برجسته‌ترین نماینده این یونانی شدن آغاز ساختن مجسمه‌های بودا است در تحت تأثیر یونان در گندهارا [Gandhara]. با وجود این باید گفت که عمل یونانی شدن به صورت اساسی در آسیای باختری ظاهر شد (این کار پیش از اسکندر آغاز شده بود و پس از وی نیز ادامه یافت) و دلیل آن اینست که این قسمت از آسیا پیش از هر جای دیگر آن به اروپا نزدیک و پیوسته است^(۱). و اگر این آسیای باختری همان کپدوکیهای باشد که مورخین آن را ایران کوچک نامیدند آشکار است که یونانی شدن در آنجا تا چه اندازه می‌توانست ژرف و پهنا بگیرد. به هر حال «یونانی شدن آسیا را کسی نمی‌تواند منکر شود، ولی باید دانست که با این عمل یک عکس العمل در جهت متقابل نیز همراه بود که می‌توان آن را خاوری شدن باخترا نامید. اسکندر در بابل و جانشینان وی در مصر و آسیا نمونه‌هایی بودند که از روی عمل آنان مفهوم سلطنت و سیاست و حکومت و دولت به باختر زمین وارد شد.

یونانی شدن خاور مدتها پیش از اسکندر آغاز شده بود، و در دوره‌های هلنیستی و رومی و حتی تا حدی به وسیله حکام مطلق بوزانی نیز ادامه پیدا کرد. به همین ترتیب باید گفت که خاوری شدن باختر کاری نبود که در زمان اسکندر آغاز شده باشد، بلکه هر دو نهضت و حرکت در این روزگار به منتهی درجه اوج خود رسید: «ولی به یک نکته باید کاملاً توجه شود که این یونانی شدن و خاوری شدن هر دو بی‌اندازه سطحی و به مثابه روغنی بوده است که بر سطح آب ریخته باشند که در ماهیت آب هیچ تغییری نمی‌دهد. آدابی یونانی در خاور پیدا شده بود، ولی مردم کمال مطلوبهای یونانی را ادراک نمی‌کردند و به همین جهت وسیله ارتباط و اتحادی فراهم نمی‌شد...»^(۲).

هنوز برای نگارنده روشن نیست که آیا این سلوکیدها بودند که برای زدودن و سپری کردن حس ایران‌گرانی در بین النهرینی که تا اندازه‌های می‌توان گفت مرکز شاهنشاهی شده بود اسم گلدانی یا بابلی جدید را بر روی مطالب و پدیده‌هایی گذاشتند که مربوط به دورهٔ خود سلوکیدها بود و یا این کار

۱ - جورج سارتون، تاریخ علم، ترجمه احمد آرام، تهران ۱۳۴۶، برگ ۵۲۶ - ۵۲۷.

۲ - جورج سارتون، همانجا، برگ ۵۲۶ - ۵۲۷.

مورخین متأخر غرب بوده است که هنوز هم مناطقی را که از دیرباز در قلمرو ایران درآمده و ایرانی شده بود بازهم با نام دیرینه مربوط به دوران قبل از شاهنشاهی هخامنشی می‌نامیدند، آن چنان که این امر حتی در زمان ساسانیان و حتی بعد از اسلامی کردن و عربی کردن بین النهرین به وقوع پیوست، آلمم در سده شانزدهم میلادی، آنگاه که برای اولین بار در تاریخ کلیسائی در بین النهرین با دست اندکار داشتن واتیکان با نام «کلیسای کلدانی کاتولیک» بر اساس کلیسای دیرینه ایرانی، که در سده پنجم نسطوری شده بود، سر از زیر بوته درآورد^(۱). به هر حال «تغییر علم کلدانی باید ناظر به حوادثی باشد که در زمان سلسله شاهان کلده پیش آمد کرده، مانند رصدهای نجومی که در زمان سلطنت نبوخذنر صورت گرفته است. به طور کلی اصطلاح کلدانی یا بابلی (بابلی جدید) از راه الشباہ بر مطالب مربوط به دوره سلوکی نیز اطلاق می‌شود که بحث درباره آنها از موضوع این گفتار خارج است»^(۲).

ب: گوایش‌های فرهنگی و علمی و مذهبی دوره اشکانیان در ایوان

به سال ۲۴۸ «ارشک اول پادشاه اشکانی بر ضد سلوکی‌ها قیام کرده خراسان و گرگان را تصرف نموده^(۳) و به سال ۲۴۷ (پ.م) «ارشک مؤسس سلسله اشکانی از زخم نیزه‌دارش کشته شد و برادرش تیرداد اول پس از شکست دادن سلوکی‌ها در هکاتم پلیس (شهر صد دروازه) به تخت نشست و دولت مقندری تشکیل داد از این رو پاره‌ای از مورخین جلوس او را ابتدای تشکیل دولت اشکانی می‌دانند»^(۴).

به سال ۲۲۳ (پ.م) «اردشیر بابکان رسماً شورش و طغیان خود را علیه اشکانیان آشکار کرد و با شکری عازم جنگی با اردوان شد و ابتدا شهر کرمان را تصرف کرد»^(۵). یک سال بعد «اردشیر بابکان در محل هرمزدگان اردوان پنجم، آخرین پادشاه اشکانی را، شکست داد و فاتحانه وارد تیسفون

۱ - رک. به ا. پانوسي، تأثیر فرهنگ ایران بر سایر فرهنگ‌ها، ...، برگ ۷۸ - ۷۹.

Estiphan Panoussi, "Abriss der Geschichte der persischen Kirche" in *Festschrift Ewald Wagner um 65. Geburtstag*, herausgegeben von Wolfhart Heinrichs und Georg Schoeler, Bd I, 1994, 199 - 220.

۲ - جورج سارتون، همانجا، برگ ۱۶۸.

۳ - محمد جواد بهروزی، تقویم تاریخی، فرهنگی و هنری ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران، ...، برگ ۶۰.

۴ - همانجا، برگ ۶۰.

۵ - همانجا، برگ ۱۳۸.

۸۶ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه شد»^(۱).

بنابراین زنجیر واره فرمانروائی اشکانی از سال ۲۴۸ پیش از مسیح تا سال ۲۲۴ پس از مسیح بر سرزمین ایران دوام داشته است. در مدت این ۴۷۰ سال و اندی بر سر مردم ایران از لحاظ فرهنگی و هنری و علمی چه گذشته است؟ ویدن گرن به پاسخ بر می‌خیزد: «دوران پارتی دوران مبادله فکریست میان باخت و خاور. و اگر ما در این مورد نیز پدیده زبانی را مدنظر قرار دهیم، در خواهیم یافت که شماره واژه‌های دخیل ایرانی در زبانهای سامی خاور نزدیک باز هم بیشتر گسترش یافته است، در صورتی که تأثیری که در جهت مخالف در جریان، و به همان اندازه باشد اصلاً قابل پیگیری نیست. شمار واژه‌های دخیل یونانی نیز در زبان پارتی یا فارسی میانه آن چنان کم است که شگفت‌آور است. این مشهودات آشکارا نمایانگر این است، که تأثیر فکری از ایران به سوی باخت در جریان بوده و نه بر عکس. چنین برداشت‌هایی با قراین فراوان دیگری نیز به اثبات می‌رسد»^(۲). از نظر علم پزشکی محمود نجم آبادی بر عقیده دیگریست: «جواب این سوال بسیار روشن است و آن اینکه در جائی که تمدن یونانی رسوخ کامل داشته، نمی‌توانسته است، طب آنان رویه مستقل و یا ابتکاری داشته باشد، بلکه اجباراً طب هم از اصول کلی تمدن پارتها ممکن نبود مجزی باشد، با این تفاوت که طب زردشتیان و بقایای تمدن هخامنشی هم در طب اشکانیان (مقصود دوران سلطنت آنان تا ظهور ساسانیان است) بی‌اثر نبوده است»^(۳)

لارنس لاکهارت موضوع را از دید مذهبی مورد مطالعه قرار داده و در این مورد از منابع رومی استفاده کرده است: «رومیان اشکانیان را در مذهب راسخ نمی‌دانستند و در حقیقت پادشاهان اشکانی عموماً بیشتر دوستدار فرهنگ یونان بودند تا زردشتی. معدلک در عصر اشکانی بود که روم به طور

۱ - همانجا برگ ۱۳۸.

2- "Die Partherzeit ist eine Zeit des geistigen Austausches zwischen West und Ost. Wenn Wir auch in diesem Fall auf die sprachlichen Phänomene achten, sehen wir, dass die Zahl der iranischen Lehnwörter in den semitischen Sprachen des Vorderen Orients sich noch vergrössert hat, währen ein in entgegengesetzter Richtung gehender Einfluss von entsprechendem Umfang gar nicht feststellbar ist. Erstaunlich gering ist auch die Zahl der griechischen Lehnwörter in der parthischen oder mittelpersischen Sprache. Diese Beobachtungen zeigen deutlich, dass der geistige Einfluss von Iran nach Westen, und nicht umgekehrt, gegangen ist. Sie werden übrigens durch allerlei andere Feststellungen bestätigt": Widengren,G., *Iranisch-semitische Kulturgeggnung in parthischer Zeit*. 1960 S. 23.

۳ - محمود نجم آبادی، تاریخ طب ایران،...، برگ ۳۶۷.

هلوستیم میراثی از ایران به دست آورد. بسیاری از لفاظ رومی، که به سیلیسی Cilicia و سایر ایالات مرزی اعظام شده بودند تا آن‌ها را حفظ کنند، در مقابل مذهب دشمن روم ضعیف‌تر بودند تا در برابر اسلحه او و به مهرپرستی گرویدند. در این آین عنصر مبارز برای سربازان رومی بسیار جالب به نظر رسید و توسط آنها بود که مهرپرستی در تمام دنیا روم شایع شد^(۱).

برای دنبال کردن همین مطلب مذهبی که از خلال آن می‌توان به مطالب دیگری نیز پی برد حسن پرنیا برداشت تحقیقات خود را چنین به زبان می‌آورند: «پارتی‌ها قبل از اینکه به ایران بیایند و زمانی که با سکاها معاشر یا همچوار بودند مانند سایر آریان‌ها عناصر را می‌پرستیدند و پرستیدن آفتاب و ماه و ستارگان در مذهب آنها داخل بود. بعد، که به ایران آمده با مردمان دیگر ایرانی معاشر شدند، همزدپرستی مذهب آنها گردید ولی اثراتی هم از مذاهب سابق پارتی‌ها در آنها ماند، بالاخره بعد از آمدن اسکندر به ایران و انتشار یونانیت در ایران صور یا علامت ارباب انواع یونانی هم بر مسکوکات اشکانی پدید آمد. بنابراین پارتی‌ها دارای مذهبی گشته‌که ترکیبی بود. مقصود ما این است که دولت پارت در امور مذهبی تبعه خود دخالت نمی‌کرد و آنها را به احوال روحی خودشان واگذارده بود (از تمامی چیزهایی که گفته شد به این نتیجه می‌رسیم که قوم پارتی مذهبی داشته ترکیبی ولی به مذهب زردشتی خیلی نزدیک)^(۲).

«در باب معارف همین قدر می‌توان گفت، که پارتی‌ها خط داشتند و اشخاص باسوداد در میان آنها کم نبود. ادارات دولت با یکدیگر مکاتبه می‌کردند، ولی بعد مانند مصری‌ها پاپروس (کاغذ حصیری) را، که در حوالی بابل می‌روئید به کار می‌بردند (پلين، تاریخ طبیعی، کتاب ۱۳، بند ۱۱). و احکام مرکز برای ولات فرستاده می‌شد و ولات هم راپورت‌های کتبی به مرکز می‌فرستادند (هرودیان، کتاب ۳، بند ۱)^(۳).

«باید دانست پس از تسلط اسکندر در ایران و انتشار تمدن یونانی در دوران اشکانیان در بعضی از شهرهای شرقی ایران به مانند بلخ و مرو و سعد مرکزی علمی تشکیل گردید، که در آن دانشمندانی مخصوصاً در نجوم و ریاضیات پیدا شدند. ... اصولاً طب دوران اشکانیان چندان معتبر نبوده که بتوان به مانند طب دوران زرتشت و هخامنشی تجزیه و تحلیل علمی نمود»^(۴)

۱- لارنس لاکهارت، ایران در نظر مردم مغرب زمین، در میراث ایران، ...، برگ ۴۸۴ - ۴۸۵.

۲- حسن پرنیا، ایران باستان، جلد سوم، ...، برگ ۲۶۸۷ - ۲۶۹۰.

۳- همانجا، برگ ۲۶۹۷.

۴- محمود نجم آبادی، تاریخ طب ایران، ...، برگ ۳۷۱ - ۳۷۲.

و اگر از خود بپرسیم همزمان با اشکانیان تا میلاد مسیح در خاور و باخترا چه‌ها می‌گذرد؟ در پاسخ باید گفت: جنگها. به مانند جنگ‌های پونیقی اول (۲۶۴ - ۲۴۱) که در آن رم پیروز می‌گردد و جنگ پونیقی دوم، که هانیوال پونیقی رومی‌ها را شکست می‌دهد ولی دگرباره رم هانیوال را در زاما به سال ۲۰۲ شکست می‌دهد و رفته فرماتروائی خود را گسترش می‌دهد تا که آوگوستوس (از ۲۷ پیش از میلاد تا ۱۴ پس از میلاد) امپراطوری رومی را بنیاد می‌نهد و تمدن رومی نیز به اوج خود می‌رسد. جنگ‌هایی، به مانند آن که در میان رومی‌ها و یونانی‌های انطاکیه (سوریه)، اسکندریه (مصر) و به مانند آن که در میان خود یونانیان در میان رومی‌گیرد و منجر به انارشی در تمام یونان و به کمونیسم در اسپارت می‌گردد، تا اینکه بالاخره یونان تحت لوای روم به سال ۱۴۶ در می‌آید. جنگها در خاور که منجر به تأسیس امپراطوری مaurی‌ها در هندوستان و امپراطوری چین در فراسوی مرزهای اشکانیان می‌گردد، جنگ‌هایی به مانند آن که در زیر فشار هون‌های چینی سکایان، پادشاهی یونانی باکتریا (باخترا) را سرنگون کردند.

جنگ‌هایی که به سال ۸۰ پیش از میلاد با همدست شدن پارت‌ها و سکایان پادشاهنشین‌های یونانی آسیای مرکزی را برانداختند و به نفوذ بیشتر چینی‌ها کمک کردند.

در جوار این جنگ‌ها در زمینه هنر و ادبیات و فرهنگ در باخترا دور رومی از موارد زیر می‌توان نام برد:

تأسیس «آبرسان»‌های بزرگ، گسترش هنر یونانی، ایجاد ادبیات لاتین با چهره‌هایی به مانند پلاوتوس Plautus، کمدی نویس مشهور، که نمایشنامه‌های آمفیتریون و آولولاریا و منشمی (نمایشنامه دوقلوها) را به وجود آورده است؛ و به مانند ترنتیوس، Terentius، شاعر کمدی نویس، که نمایشنامه‌های آندریا، اوینوخوس و آدلفوئه را نوشت، و کاتو، Cato، سخنران و نثرنویس نامی، و ادبی دیگری به مانند لوکرتیوس Lucretius، کاتولوس Catullus (غزل نویس)، کائهسر Caesar (قیصر)، که هم در سیاست و هم در فلسفه و هم در ادبیات برجستگی خود را به تاریخ سپرده است، سالوستیوس Sallustius (تاریخ نویس)، و کورنلیوس نپوس، وارو Varro (حاسه‌سرا)، تیبیلوس Tibullus (ثناگر و مدیحه نویس)، پروپرتوس Propertius (مدیحه نویس)، ورگیلیوس Vergilius (مشهورترین شاعر رم)، هوراتیوس Horatius (مشهورترین غزل نویس)، اوویدیوس Ovidius (در شاعری به پایه ورگیلیوس و هوراتیوس). در هنر معماری، بازیلیک سازی پیدا شد.

چهره‌هایی برجسته به مانند پراکسیتله لس Praxiletes، سکوپاس Scopas در پیکر سازی و

آپلیس Appelles در نقاشی و اثرهای به مانند پیکره آپولون، یونانی ترین ایزدان، که هم اکنون در والیکان محفوظ است، و بسیار چیزهای دیگر در یونان بعد از اسکندر به وجود آمده بود. به نفع امپراطوری رومی، پولیبوس «تاریخ جامع» را به نگارش درمی آورد. موسیقی یونانی تحت تأثیر موسیقی مصری و خاوری قرار می گیرد. و در خاور، در هندوستان نیز هنر پیکره سازی و معماری و حمامه سرانی مهابهاراتا و رامايانا با شگفت انگیزی چشمگیر به پیدایش می آید. و در مصر، در پرتو کتابخانه ششصد هزار جلدی اسکندریه دانشمندانی بنام در تاریخ ظهرور می کنند. ولی در ایران سلوکی ها و اشکانیان کارزار جنگ ها بر پاست.

ب: زبان آرامی و آغاز مسیحیت و مدارس آن در ایران:

ناگفته نماند، قبل از اینکه زبان یونانی گسترش بیابد، زبان آرامی در شاهنشاهی هخامنشی به صورت زبان بین المللی در آمده بود بدسان که ملل بیشماری که قبل از دوران هخامنشی استقلالی داشتند، به مانند کلدانیان و آسوریان و فلسطینی ها و اسرائیلی ها، همه آرامی زبان شده بودند، که پس از یونانیما ب شدن شرق بسیاری از آنان یونانی زبان شدند. از این روی کتاب مقدس که به زبان عبری لگاشته شده بود و در آن زمان که غیر از رایین ها کسی زبان عبری نمی دانست به زبان یونانی (ترجمه سهتو اگیتا) ترجمه گردید تا در دسترس یهودیان یونانی زبان در اسکندریه و در مناطق دیگر قرار گیرد. از این روی نخستین انجیل حضرت مسیح، در حدود سال ۶۳ میلادی، از سوی متی یکی از شاگردان مسیح، به زبان آرامی برای یهودیان آرامی زبان و ملت های دیگری که آرامی زبان بودند به نگارش درآمد و به سال ۷۰ نیز به زبان یونانی ترجمه شد تا یهودیان یونانی زبان مفاهیم آن را دریابند و به دین مسیح بگروند و آن را در میان ملل دیگر نیز شیوع دهند. سه انجیل دیگر مسیح نیز به زبان یونانی لگاشته شد. این انجیل ها در آغاز سده دوم میلادی توأم با کتاب مقدس به لاتین محاوره ای و به سال ۳۸۲ به دست هیرونیموس به لاتین ادبی ترجمه گردید. از این مطالب چنین برمی آید، از آنجاکه زبان آرامی در زمان شاهنشاهی هخامنشی دست کم در سرزمینهایی که در زیر فرمانروایی ایرانی بود به عنوان زبان بین المللی آنچنان گسترش یافته بود که اثرات آن را حتی در زبان پهلوی و بر عکس اثرات لارسی هخامنشی و پهلوی را در نوشته های بی شمار آرامی بت پرستان و آرامی کلیمیان و آرامی هر لانی غنوی ها و آرامی مسیحی و گویشهای بازمانده از آنها در ایران و عراق و ترکیه و سوریه و

۹۰ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

لبنان می‌یابیم^(۱)، طبیعی به نظر می‌رسد با وجود صحت یا سقم تمام روایات مربوط به چگونگی گسترش مسیحیت در ایران اشکانی^(۲)، می‌بایست مسیحیتی با زبان آرامی، که هم زبان برخاستگاه مسیح بود و هم زبان بین‌المللی دیرینه ایران بود و هم در ایران کوچک (آسیای صغیر)^(۳) و هم در سوریه و بین‌النهرین گسترش بسزایی یافته بود، به ایران راه یابد. بدینسان زبان آرامی وسیله‌ای شد که جلو یورش زبان یونانی را در ایران بگیرد: «به رغم عدم موفقیت دین یهود در نفوذ به داخل خاک ایران، مسیحیت توانست از این سد بگذرد به طوری که در همان سده اول میلادی هیأت‌های مذهبی به ایران آمدند و عده‌ای را پیرو خود کردند و در پایان سده دوم میلادی دین مسیح یکی از ادیان پر طرفدار در ایران محسوب می‌شد. در این ایام بود که مکتب سلوکیه که مخلوطی از مکاتب یونانی و ایرانی بود در مقابل هجوم اشکانیان از پیشرفت بازماند. در واقع از آنچه که اقوام اشکانی در ایران انجام دادند مهم‌تر از همه، جلوگیری از اشاعه روزافزون آداب و رسوم یونانیان در ایران بود»^(۴).

لازم است یادآوری کرد، که حضرت مسیح سه یا چهار سال قبل از تاریخ قراردادی میلادی در فلسطین زاده شد و به سن سی و سه سالگی به چلیا زده شد. حضرت مسیح، عهد جدید، را به عنوان مکمل عهد عتیق آورد و از این روی کتاب مقدس مسیحیان شامل هر دو عهد است. نخستین شهری که به تصرف مسیحیت درآمد شهر انطاکیه در سوریه بود، که نخستین تشکیلات کلیسائی در آن به وجود آمد و نخستین بحران مسیحیت نیز در آنجا آغازیدن گرفت، چراکه بت پرستان آرامی زبان در آنجا با پذیرفتن دین مسیح می‌بایست عهد عتیق را نیز پذیرا گردد، آنچه که برایشان میسر نمی‌نمود. شاگردان مسیح و اعضاء وابسته در اورشلیم به دنبال این بحران بت پرستان مسیحی شده را از مراعات فحوای عهد عتیق مختار دانستند و بدینسان بحران دیگری در میان یهودیان مسیحی شده به وجود آوردند، چراکه این یهودیان مسیحی شده سنن و آداب و رسوم ملّی و نیاکان خویش را در معرض نابودی می‌دیدند. هنگامی که تیتوس به سال ۷۰ میلادی اورشلیم را تار و مار کرد، مسیحیان و یهودیان سنت زده در امپراتوری رومی پراکنده شدند و نطفه‌های بحران‌های آینده را با خود به جهان نوین بردن.

۱- رک. به رودلف ماتسون، زبان آرامی در دوره هخامنشی، در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال دهم، شماره دوم چهارم، و رک. به ا. پانوسی، تأثیر فرهنگ ایران بر سایر فرهنگ‌ها،...، برگ ۷۸ و ۸۸.
2- Cf. Labourt, J., *Le Christianisme dans l'Empire perse sous la dynastie des Sassanides* (224-632), Paris 1904, P. 13.

۳- رک. به عباس پور محمد علی شوستری (مهرین)، ایران‌نامه یا کارنامه ایران در عصر اشکانیان،...، برگ ۲۷۲.

۴- ویل دورانت، مشرق زمین: گاهواره تمن، ترجمه احمد آرام، بخش اول، تهران ۱۳۴۳، برگ ۵۶۶.

در سال ۱۴۶ مارکیون عرفان‌گرای در رم تعلیم می‌داد، که خدای مجازات پسند عهد قدیم مغایر است با خدای بخاینده و رستگاری بخش عهد جدید. آن یکی خدای قانون و آفریدگار جهان بدی است و این یکی خدای عشق و محبت و آفریدگار جهان نیکی. این تعالیم، انعکاسی در تعالیم مانی ایرانی پاکه و زمینه را برای مانی‌گرانی آماده می‌کرد.

از سده دوم میلادی مراکز مسیحیت در جهان یونانی و لاتین ایجاد شد، که بعد‌ها کشمکش‌هایی در میان آن‌ها درگرفت. کلیساًی سوریه که آرامی زبان بود برای اینکه خود را از آرامی‌های عرفان‌گرای و یهودی و بت پرست مشخص نموده و بین خود و آنان تمیز قائل شود، آرامی سوریه‌ای (سریانی = سوریایی = سورایا) نامیده شد و کسانی که بعد‌ها چه از آرامیان یهودی و بت پرست و عرفانی و چه از نژاد و ملت‌های موجود در آن زمان به مانند ایرانیان و هندیان و چینیان به دست مبلغین کلیساًی سوریه مسیحی شدند با این نام «سورایا» نامیده می‌شوند و بدینسان نیز تبعیت خود را از کلیساًی آرامی‌زبان سوریه در قبال کلیسا‌های یونانی و لاتین مشخص نمودند. از این روی است که هم اکنون در هندوستان کلیساًی به نام «سیرومالابار» هست، به معنی مالابارهای تابع کلیساًی سوریه بودند، آنچنان که مثلاً در چین و ژاپن و آفریقا و جاهای دیگر مسیحیانی هستند که اگر چه به هیچ وجه ربطی به نژاد یا تاریخ یونان و روم ندارند «روم‌کاتولیک» و «گرک اورتodox» نامیده می‌شوند، به معنی مسیحیانی که تابع کلیساًی رم و یا کلیساًی اورتodox یونان هستند. به هر حال ایرانیانی که در زمان اشکانی و ساسانی مسیحی شدند، به پیروی از کلیساًی سوریه، سوریایی *Soryâyâ* نامیده شدند، به معنی سریانی، و این کلمه بعدها تبدیل شد به «سورایا» یعنی «مسیحی».

از آنجا که در زبانهای سامی اگر دو هجای یکسان به دنبال یکدیگر درآیند، امری که در پایان واژه «سورایا» به چشم می‌خورد، یکی از آن دو هجای اغلب حذف می‌گردد، واژه سوریایا نیز به مرور زمان به صورت «سورایا» درآمد و این هم به مرور زمان مفهوم اصلی خود را از دست داده مرادف «مسیحی» شد. اینک، در قرون اخیر کسانی برخاستند و بدون درنظر گرفتن داده‌های تاریخی و بدون در نظر گرفتن و بررسی کردن مقتضیات زمان واژه «سورایا» را فشرده‌ای یا اختصاری از «آتورایا» و «آسورایا» دانسته، گرچه این امر می‌توانست توجیهی برای خود کلمه «سوریه» باشد، و خود را، گرچه از بازماندگان کلیساًی دیرینه ایرانی هستند، به نسل و نژاد و ملت دیرینه «کلده و آشور» پیوند می‌دهند و از این راه آرزوهایی در دل خود می‌پرورانند، که شاید قبل از اینکه ندای واقعیت تاریخی به گوششان برسد و پایه آرزوهایشان را اشتباہی در تاریخ قلمداد کند خون هزارها فرزندان خود را به

۹۲ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه بهای عدم واقعی بینی به هدر دهنده.

بنابراین و خلاصه کلام، مسیحیت با زبان آرامی از یک سوی به فرامرز مرزهای فلسطین به سوی خاور و با زبان یونانی به فراسوی مرزهای فلسطین به سوی یونان و روم رهسپار گردید و در این رهسپاری، ملل و نژادهای مختلف را دربر گرفت، امری که به هیچ آسوری و به هیچ کلدانی نام امروزی - که حتی واقعیت و تاریخ نامگذاری خود را در چند سده آخر فراموش کرده‌اند - اجازه نخواهد داد، واقعیت مسیحی شدن یهودیان آرامی زبان، و مسیحی شدن غنوسیان آرامی زبان، و مسیحی شدن آرامیان بت پرست، و مسیحی شدن ایرانیان زردشتی را که از معجون آنها «کلیساًی دیرینه ایرانی» به وجود آمد، نادیده گرفته و گرچه خود بازمانده‌ای از این معجون هستند با تعصب‌زدگی‌ای که زاده چند سده اخیر است خود را چه از لحاظ زبانی و چه از لحاظ تاریخی و چه از لحاظ ملی و تاریخی تنها به «کلده و آشور» باستانی پیوند دهنده، گرچه سامی‌شناسان دنیا، حتی کم معلومات‌ترین آنها، هیچ رابطه‌ای بیرون از چارچوب همایش‌شناسی میان زبان آنانی که امروزه خود را «کلدانی و آسوری» می‌نامند و میان آنانی که قبل از شاهنشاهی هخامنشی «کلدانیان و آسوریان» واقعی بودند، ولی متأسفانه در تاریخ بدون نوه و نتیجه مانده‌اند برقرار نکرده و نمی‌کنند.

مسیحیت به مانند اسلام دینی است اصلاً سامی ولی چه در یونان و چه در روم لاتین و چه در ایران چند زبانی و چند نژادی با موقیت روبرو شد و با باروری خود افتخاراتی تاریخی به وجود آورد که هیچ انصاف نیست آنها را جزو افتخارات آنکشور و آن دوره‌ای به شمار نیاوریم که در آن به وقوع پیوست. ادبیات سریانی، چنانکه عنقریب در دوره‌های ساسانی و عباسی اسلام نمایان خواهد گشت، بسیار غنی است، آیا محمود عباس‌العقاد بی‌انصافی نمی‌کند آنها را گرچه قسمی از آن مربوط به زمان اشکانی و ساسانی است در شمار افتخارات عرب به شمار آورد؟ آیا کلدانیان و آسوریان امروزی بی‌انصافی نمی‌کنند آنها را جزو افتخارات فرزندان خیالی کلد و آشور» باستان به شمار آورند؟ برای پایان دادن به این گزارش موجز مربوط به دوره اشکانیان بهتر است با نقل قولی از حسن پرنیا این مطلب را خاتمه داد: «پارتی‌ها دارای بعضی عادات بودند، که آنها را مانند مردمان متمن کنونی می‌نماید، اولاً داشتن مجلس اعيان و مجلس مهستان، دوم رفتار خوب با اسرا، سوم پناه دادن به اشخاصی که به پارتی‌ها پناه می‌آورند، چهارم نگهداشتن قولی که می‌دادند. در مقابل این صفات خوب بعضی عادات نیز داشتند، که دلالت بر پستی آنها می‌کرد.... خلاصه آنکه وقتی که آریان‌ها به ایران آمدند، دو چیز از خصایص آنها بوده: عدم مرکزیت در شکل حکومت و تساهل و تسامح در امور دینی، پارتی‌ها هر دو صفت را از ابتداء تا آخر تاریخشان حفظ کردند»^(۱).

۱- حسن پرنیا، ایران باستان، جلد سوم، تهران ۱۳۱۷، برگ ۲۶۹۵.

گفتار پنجم:

گرایش‌های فرهنگی و علمی و مذهبی در دوره ساسانیان

الف: زمان ساسانی در بافت تاریخی خود و منابع برای شناخت آن:

نخست باید به طور خلاصه دانست هم‌مان با دوره ساسانیان در جهان آن زمان از دیدگاه‌های مورد بحث چه می‌گذرد. زنجیرواره فرمانروائی ساسانی، از ۲۲۴ تا ۶۳۲ در حدود ۴۱۰ سال دوام داشت و کمی پیش از نابودی آن به دست اعراب، در سال ۶۲۱ در زمان خسروپرویز حدود آن تا به مرزهای دیرینه ایران در زمان داریوش بزرگ رسیده بود^(۱).

در این چهارصد و اند سال هر دو امپراطوری رومی و ایرانی پی در پی نه تنها در گیرودار جنگ با پکدیگر بودند، بلکه هر یک در مرزهای غیر مشترک نیز کارزارهایی داشتند. امپراطوری رومی با گول‌ها، ژرمان‌ها، کلت‌ها، ویزیگوت‌ها، و واندال‌ها و ساکسون‌ها و الخ، و شاهنشاهی ساسانی با لایل فراسوی مرزهای خراسان و شمالی و جنوبی، با هون‌ها، هیاطله و آفتالیت‌ها و پالمیری‌ها و تدمري‌ها و اعراب جنوب.

در حالی که اردشیر به سال ۲۳۳ مذهب زرتشت را در سراسر کشور رسمیت می‌دهد و به مگردآوری اوستا، که در زمان بلاش اول اشکانی (۷۷ میلادی) جمع آوری آن آغاز شده بود، و تنظیم و تکمیل آن می‌پردازد، اورلیانوس امپراطوری روم (۲۷۵ - ۲۷۰) دین ایرانی می‌ترا را در قلمرو خود رسمی می‌کند.

در حالیکه در باختر، دیوکلیانوس (۲۸۴ - ۳۰۵) امپراطوری رومی را با دوستش ماکسیمیانوس به دو امپراطوری با دو قیصر تقسیم می‌کند، به امپراطوری روم غربی با پایتخت در میلان، و امپراطوری شرقی (بیزانس) با پایتخت در نیکومدی، در خاور، ارمنستان میان ایران و روم نیز تقسیم می‌شود و سرانجام دجله مرز دو کشور شناخته می‌گردد و اعراب در جنوب و جنوب غربی ایران آشوب و هار تگری به پا می‌کنند.

در باختر کنسانتینوس (۳۰۷ - ۳۳۷) به عیسویان آزادی می‌دهد و دین مسیحی را تا اندازه‌ای رسمی می‌کند، و تئودوسیوس (۳۹۵ - ۳۷۹) این دین را رسمیت قطعی می‌بخشد، در خاور شاپور

۱- رک. به محمد جواد بهروزی، تقویم تاریخی، فرهنگی و هنری ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران، ...، برگ ۲۰۷.

۹۴ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

دوم (۳۲۶ - ۳۷۹) اعراب و هون‌ها و هپتال‌ها و اوسمی‌ها و گیلانی‌ها را شکست داده و سرکوبی می‌کند و شهر تسخیر ناپذیر نصیین را از روم می‌گیرد و دوازده هزار خانوار ایرانی را از استخر و اصفهان و دیگر شهرها به آنجا کوچ می‌دهد^(۱) و به کشتار مسیحیان در ایران دست می‌یازد.

در باخته هنر و ادبیات شاهکارهایی به وجود می‌آورد و فلسفه نوافلاطونی گسترش می‌یابد، و قانون کلاسیک رومی شکل می‌گیرد که بعدها اساس قوانین دیگر کشورها می‌گردد، در خاور بدعت مانی ظهور می‌کند و ادبیات هنوز خوب شناخته نشده پهلوی و سریانی به وجود می‌آید و شهرهای تازه بنیاد می‌گیرد که در برخی از آنها ساکنین دیار مغلوب شده به دست ایران کوچ داده می‌شد و به مرور زمان معجون‌های فرهنگی و علمی تازه در داخل ایران به وجود می‌آمد. ابن‌العربی می‌نویسد که قیصر اورلیانوس «ملک ست سنتین و هاون سابور ملک فارس و زوجه ابنته. فنبی لها سابور بفارس مدینة شبه بوزنطیا و سماها جندیسابور. و كان قد ارسل اورلیانوس فی خدمته ابنته جماعة من الاطباء واليونانیين و هم بتوالطب البقراطی بالشرق. و فی السنة السادسة لاورلیس هم بالتضییق علی النصاری. و ینما هو یفکر بذلک برق فاستظلمه و مات. و فی هذه السنة ملک بفارس هرمذ سنة واحدة»^(۲).

ابن‌الندیم و ابوالفدا به ما سپرده‌اند که اردشیر و شاپور اول فرستادگانی را به یونان و چین و هند و روم اعزام کردند، برای جمع آوری کتب و استتساخ آنها^(۳) و «وجود مراکز عالی علمی در نقاط مختلف آن روزگار مانند «ریواردشیر»، «پاپیت اردشیر»، «ریشهر» (عراق)، «خوزستان» (مدائن) و شهرهای مرکزی و شرقی به خصوص مرو و سمرقند، که در آن‌ها طب و هیئت و نجوم و هندسه و نون نظامی و گیاه‌شناسی و داروشناسی و فلسفه و منطق و تاریخ و دامپزشکی و غیره تدریس می‌شد وجود کتابخانه‌های بزرگی را ایجاد می‌کرده است»^(۴).

«شاپور اول به غیر از کتابخانه اردشیر بابکان کتابخانه بزرگ دیگری نیز در بغداد تأسیس کرده بود

۱- رک. به همانجا، برگ ۱۵۶ - ۱۶۳.

۲- «شش سال پادشاهی کرد و با شاپور پادشاه ایران کنار آمد و دخترش را به زناشوئی با وی درآورد و شاپور برای این زن شهری در فارس ساخت که همانند شهر «بوزنطیا» [انطاکیه] بود و او آن را «جندیشاپور» نام نهاد. اورلیانوس گروهی را از پژوهشکان و از یونانیان به همراهی دخترش به خدمت گماشت و اینان پژوهشکی ابقاطی را در شرق زمین ہوا کنده کردند. در سال ششم از پادشاهی اورلیانوس، شاپور به آزار رساندن و به تنگی در آوردن مسیحیان اندیشه و آهنجک کرد که در این میان برق زده و کشته شد. در همان سال هرمذ به مدت یکسال در فارس پادشاهی کرد». ابن‌العربی، تاریخ مختصر الدول، ...، برگ ۱۲۹.

۳- طلعت بصاری، کتاب و کتابخانه در زمان ساسانیان، تکثیر شده سخنرانی در جشن و فرهنگ و هنر، تهران

۴- همانجا، برگ ۶.

۱۳۵۳، برگ ۶.

که پس از حمله عرب به دست تازیان الفتاد و تا غلبه طغیر سلجوقی بر بغداد این کتابخانه وجود داشته و در این جنگ دچار آتش‌سوزی و نابودی شده است^(۱). آری «امپراطوری بزرگ ساسانی که طی ۴۰۰ سال بر نیمی از دنیا متمدن آنروز فرمانفرماشی داشت به علت حمله عرب منقرض شد و با همراه اسلام در ایران آثار و شئون و مدارک مدنیت و علوم ایرانی دستخوش زوال و تباہی گردید و اهراپ که کتاب خدا را کافی می‌دانستد در سر راه خود هرچه از کتب و آثار علمی یافتند به آتش گشیدند. به روایتی در فتح مادین سعد و قاص که به کتابخانه بزرگ سلطنتی روبرو شد از عمر خلیفه ولت کسب تکلیف کرد و عمر به او نوشت: «حسناً کتب الله» هرچه از آثار و کتب ایرانی یافتی هسوزان. و او نیز بر حسب دستور کتابخانه را آتش زد...».

به همین جهت یک سده بعد از غلبه اعراب کوچکترین نمونه‌ای از نوشه‌های علمی ایرانی در تمام ایران پیدا نمی‌شد^(۲). اما در هر حال «از دوران ساسانی رویهم رفته هشتاد و دو جلد کتاب راجع به امور مذهبی، نه کتاب درباره شکار و پند، و هفتاد جلد در فنون و علوم مختلف به جای مانده استه این‌الذیم از هفتاد جلد کتاب که در علوم مختلف از پهلوی به عربی ترجمه شده باد می‌کند»^(۳) و این‌سینا در کتابخانه سامانیان به کتبی ب Roxورد کرده بود که اسم آنها به گوش هیچ یک از همزمانان او لخورده بود. و نالینوبه وجود کتبی در پهلوی از روی ترجمه‌های سریانی و عربی پی بوده است چنانکه «انشمندان دیگری به وجود کتب دیگر».

بنا بر قرائن بیشماری، وست معتقد است که در زبان پهلوی ادبیات و کتب گسترده‌ای در همه رشته‌های علمی وجود داشته است^(۴). با مشتارک معتقد است که منابع سریانی راجع به زندگانی ارسسطو و منابع «اجتماعات الفلاسفة» از «کتاب نوادر الفلاسفه» به منابع گمشده پهلوی برمی‌گردد^(۵). و تا وادیا معتقد است که همان گونه‌ای که قرون وسطی سده‌های بعد از رنسانس را آماده کرده بود به همان گونه نیز دوره ساسانی شکوفائی علوم را در زمان عباسی فراهم و آماده کرده بود^(۶). از آنجاکه کتب فراوانی درباره علوم و فرهنگ و هنر و فعالیت ترجمه از زبان‌های مختلف در

۱- همانجا، برگ ۸.

۲- ادیب طوسی، تاریخ و فرهنگ ایران در زمان ساسانیان، تکثیر شده سخنرانی در جشن فرهنگ و هنر، تهران

۳- طلعت بصاری، همانجا، برگ ۲، ۱۳۵۲.

4- Cf. West, "pahlavi Literature", in *Handbuch der iranischen Philologie*,..., B. II, P.80

5- Cf. Baumstark, *Aristoteles bei den Syrern*,..., pp. 4,6,7 u. 8.

6- Cf. Tavadia, *Die mittelpersische Sprache und Literatur der Zoroastrier* ..., P. 60.

زمان ساسانیان به نگارش درآمده و می‌تواند در دسترس هر علاقمندی قرار بگیرد مطلب خود را در اینجا بگونه‌ای فشرده به نگارش درمی‌آوریم و پی‌گیری منابع را به خواننده واگذار می‌کنیم. و منابع عمدهٔ تاریخ ساسانیان «علاوه بر کتبی‌ها و متجاوز از سی نقش بر جسته آنان بر صخره‌های نجد ایران که بخش اعظم آنها در فارس است از کتب موجود مورخان عرب و ایرانی به دست می‌آید. از این قرار قدیمیترین و مهمترین تألیفات عبارتند از:

تاریخ یعقوبی (نصف اخیر سده نهم میلادی)، تاریخ ابن قتیبه، در کتاب عيون الاخبار ابن قتیبه هم مطالب مهم راجع به تاریخ عهد ساسانیان نوشته شده. اخبار الطوال دینوری متوفی به سال ۲۸۲ هـ ق، ۸۹۵ م.، تاریخ طبری متوفی به سال ۳۱۱ هـ ق، ۹۲۳ م.، تاریخ اوتیکوس، سعید بن بطريق، پیشوای مسیحیان اسکندریه متوفی به سال ۳۲۹ هـ ق، ۹۴۰ م.، مروج الذهب مسعودی، متوفی در حدود سال ۳۴۵ هـ ق، ۹۵۶ م.، کتاب التنبیه و الاشراف مسعودی، تاریخ حمزه اصفهانی، تاریخ بعلی‌ی، که در حدود سال ۳۵۲ هـ ق، ۹۶۳ م.، از طبری نقل شده است. تاریخ مطهربن طاهر المقدسی، که در ۳۵۵ هـ ق، ۹۶۶ م.، تأثیف گردیده. شاهنامه فردوسی (مندرجات این حماسه ملّی ایران برای فهم چگونگی تمدن ساسانیان بسیار مفید و مهم است)، غرر الاخبار ملوک الفرس ثعالبی متوفی به سال ۴۳۰ هـ ق، ۱۰۳۸ م.، نهاية الارب فی الاخبار الفرس و العرب، (که) مؤلف آن مجھول و ظاهراً در نیمه نخستین سده یازدهم میلادی تأثیف شده. فارسنامه فارسی، نوشته ابن‌البلخی و در مجلل التواریخ و القصص که مؤلفش گمنام است مطالبی راجع به تاریخ ساسانیان در کتاب پهلوی موسوم به بندesh می‌بینیم، مستخرج از ترجمه‌ها و تبدیلاتی است که عرب‌ها از متن خودای نامک کرده‌اند^(۱). خارج از این منابع باید به دنبال منابع همزمان با دوره ساسانی به پهلوی و آرامی و یونانی و لاتین و سریانی نیز رفت. منابع به زبان سریانی حتی برای بازسازی دوره بعد از اسلام ضروریست: «برای آگاهی از اوضاع سالهایی که پنج شش خلیفه اول حکومت می‌کردند آگاهی به سریانی می‌تواند مفید باشد که چون متأسفانه این زبان را نمی‌دانم بررسی آن را به دیگران محول می‌سازم»^(۲).

در میان این منابع، منابع سریانی و آرامی نه تنها برای بازسازی و ترمیم درست تاریخ ایران ساسانی ضروریست بلکه برای بازسازی مایه‌های گمشده زبان فارسی که در این منابع محفوظ مانده هر آینه ناگزیر وار است. برخی از این منابع که برای فراهم آوردن آن اخیراً به «فرهنگستان زبان ایران» پیشنهاد

۱ - طلعت بصاری، کتاب و کتابخانه در زمان ساسانیان، ...، برگ ۱۳.

۲ - سیربل الگود، تاریخ پژوهشکی ایران، ترجمه محسن جاویدان، تهران، ۱۴۵۲، برگ ۱۲.

شد^(۱) هنوز مورد استفاده محافل پژوهش ایران قرار نگرفته است.

و اگر در جستجوی منابع دیگری برویم برای بازیابی مایه‌های دیرینه زبان فارسی، که در متون ایرانی قید نگردیده است، باید نه تنها به گویش‌های فراوان ایرانی که هم‌اکنون در سراسر ایران پراکنده می‌باشد و «فرهنگستان زبان ایران» به گردآوری آن‌ها باید همت گمارد، بلکه به گویش‌های فراوان

1- E.g.: Geiger, B., "Zu den iranischen Lehnwörter im Aramäischen", *WZKM*, 37, 1930, 195-203. Cowley, A., *Aramaic papyri of the Fifth Century B.C.*, Oxford 1923, Driver, G.R., *Aramaic Documents of the Fifth Century B.C.*, Oxford 1965 Kraeling, E.G., *The Brooklyn Museum Aramaic Papyri*, New Haven 1953. Bowman, R.A., *Aramaic Ritual Texts from Persepolis*, Chicago 1970.

Hinz, W., *Neue Wege im Altpersischen*, Wiesbaden 1973.

Telegdi, S. "Essai sur la phonétique des emprunts iraniens en araméen talmudique", *JA*, 1935, 177-256.

Benveniste, E., "Elements perses en araméen d'Egypte", *JA*, 1954, 297-310. Id., "Une inscription indo-araméenne d'Asoka", *JA* 1966, 437-470. *Elencus Bibliographicus Biblicus*, published by pontificio Istituto Biblico, Vols 45-54, Rome 1964-1973. De Menasce, J., "Mots d'emprunt et noms propres iraniens dans les nouveaux documents araméens", in *Bibliotheca Orientalis*, XI/5, 1954, 161-2. Id., "Un mot iranien dans les Hymnes", in *Revue de Qumran*, I/1, Paris 1958, 133-4. Id., "A Propos d'une inscription araméenne d'Asoka", *Israel Oriental Studies II*, 1972, 290-2. Rosenthal, F., *Die aramäische Forschung seit Th. Nöldeke's Veröffentlichungen*, Leiden 1939.

Barth, J., *Die Nominalbildung in den semitischen Sprachen*, 1889-91. Id., *Etymologische Studien*, 1893. Id. *Wurzeluntersuchungen zum hebräischen Sprachen*, 1907-1911. Id., *Pronominalbildung in den semitischen Sprachen*, 1913. Brockelmann, K., *Lexicon Syriacum*, 1895. Hommel, F., *Grundriss der Geographie und Geschichte des Alten Orients I*, 1904. Kraus, S., *Griechische und Lateinische Lehnwörter im Talmud Midrasch und Targum*, 2 Teile, 1898-99. Payne Smith, *Thesaurus Syriacus*, Oxonii, 1868-97. Schulthess, F., *Homonyme Wurzeln im Syrischen*, 1900. Schwally, *Idioticon des christlichen palästinischen Aramäisch*, 1893. Budge, E.A.W., *The book of Medecines, syriac anatomy, pathology and therapeutics, the syriac text, ed. from a rare ms. with an english Translation*, by E.A.W. Budge, 2 vols, London 1913. Ermpst, B. *Vergleichende etymologische studien am ältesten Griechisch mit dem Hebräischen und Albanischen*, Amsterdam 1969. Brunner, L., *Die gemeinsamen Wurzeln des semitischen und indogermanischen Wortschatzes*, Bern 1969.

برای این منابع باید فهرست منابعی که در پایان کتاب «ادب‌اللغة الآرامية» تأثیف البير ابونا، بیروت، ۱۹۷۰، آمده افزون گردد. همچنین نیز منابعی که در تأییفات مذکور نامبرده شده است.

۹۸ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

آرامی نیز روی آورد، که هم‌اکنون در سرتاسر مشرق زمین در نقاط مختلف پاشیده و پراکنده است و در رویارویی رسانه‌های همگانی و مقتضیات صنعتی و اجتماعی سده بیستم محکوم به واپسین نبرد با نیستی و در حال احتضاراند، آنهم بعد از اینکه در چارچرخ روزگار از آرامی شاهنشاهی هخامنشی آغاز ییدن گرفته و در گذراندن از مراحل یونانی‌آبی مشرق و از سده‌های کم‌شناخته شده اشکانی و از زمان ساسانیان و دوران عربی‌آبی و تاخت و تازهای تاتار و ترک و مغول تا به امروز پایداری کرده و پابرجا مانده‌اند. این گویش‌ها حکم آن آثار قابل لمسی دارند که سازمان مسؤول محافظت از آثار باستانی با آب و تاب هر چه بیشتر (!) در جستجوی آنند. از آنجا که این گویش‌ها در نزد مسیحیان و کلیمیان محفوظ مانده و کمتر تحت تأثیر زبان عربی که از راه دین در گویش‌های ایرانی راه یافته قرار گرفته است می‌توان انتظار داشت مایه‌های ایرانی دیرینه‌تری در آنها یافت. از این روی است که نگارنده در جای دیگری^(۱) ایجاد « مؤسسه پژوهشی زبان و فرهنگ ایرانیان آرامی زبان» را اکیدا ضروری دانسته بود.

پروفسور کارل هوبل سیر فرهنگ ایران و اروپا را بدینسان دیده و تشریح کرده و می‌نویسد: «با مباحث گذشته، ما به این نتیجه می‌رسیم که فرهنگ جهانی یک پایه مشترک داشته است ولی از زمان روی کار آمدن دولت ساسانی دو شعبه فرهنگ غربی و شرقی به وجود آمدند که ما آن‌ها را به ترتیب زیر تشریح می‌نمائیم:

رشته غربی فرهنگ	پایه عام فرهنگ	رشته شرقی فرهنگ
- تکامل و مراکز معنوی آن	- تکامل و مراکز معنوی آن:	
دولت روم		- دولت ساسانیان
- کازیودور (Cassiodor)		- نستوری‌ها (Nestorianer)
- ویواریوم (Vivarium)		- کنسیل افروس (۴۳۱ میلادی)
(Fulda, Tours) -		(Konzil Von Ephesus)
(St. Gallen u. Reichenau)		- نی‌سی‌بین (نصیبین) (Nasibin)
- فولدا، تور، رایشناو، سنت‌گالن		- گندی شاپور (Gundi šâpur)
		- بغداد (Baydâd)

۱- رک. به ا.پانوس، تأثیر فرهنگ ایران بر سایر فرهنگ‌ها، ...، برگ ۸۸

گرایش‌های فرهنگی و علمی و مذهبی در دوره ساسانیان | ۹۹

- فرهنگ دینی
- دین‌های مختلف
- نشر علوم به زبان‌های زنده:
(سریانی، یونانی، عربی)
- نشر علوم فقط به زبان لاتین

«این جدول دو رشته مخصوص و جدا از هم غربی و شرقی فرهنگ و تکامل و مراکز معنوی آن‌ها را به طور خلاصه نشان می‌دهد. اما به طور مشروح باید بگوئیم که این منشعب شدن پایه عام فرهنگ به طور کلی دو سبب داشته است: ۱ - علت سیاسی، ۲ - علت دینی، آنچه که به نظر ما مهم می‌رسد این دو سبب هستند ولی نمی‌خواهیم بگوئیم که این‌ها همه علل بوده‌اند.

«گفتیم که دولت اشکانیان «یونان دوست» بوده‌اند و تمدن و فرهنگ ایران و یونان را با یکدیگر آمیزش می‌دادند اما دولت ساسانیان که مخالف دولت یونان بوده است و می‌خواست یک دولت واحد جهانی به وجود بیاورد خواهناخواه در مقابل دولت رومیان قرار داشت و این دو دولت یا در جنگ با یکدیگر بودند و یا اینکه اگر در حالت صلح به سر می‌برند باید منتظر جنگ آینده‌ای می‌شدند. این علت مهم سیاسی آن زمان بوده است. اما علت دینی به وسیله به وجود آمدن نستوریها پیدا شده است. یعنی با پیدایش کلیسا نستوریانی (nestorianische Kirche) به وسیله یک کشیش یونانی به نام نستوریوس (Nestorius)»^(۱)

نستوریوس در کنسیل (گردهم‌آئی) افروس در سال ۴۳۱ میلادی ملحد شناخته و محکوم و خارج از کلیسا اعلام گردید. نستوریوس معتقد بوده است «که مسیح ابتدا یک انسان بوده است ولی سپس از پرتو خداوندی عنوان خداوندی پیدا کرده است. نستوری‌ها بیشتر به این دنیا بستگی داشتند و نه به دنیای دیگر و طبیعت از نظر آنان نقش مهمتری داشته است و این علت باطنی آنان باعث گردید که به علوم دینی‌ای بیشتر توجه داشته باشند. و یکی از علل پیشرفت علوم در زمان ساسانیان همین امر بوده است. البته نمی‌توان گفت که این تنها علت پیشرفت علوم بوده است ولی می‌توان گفت که اگر نستوری‌ها با غرب یکی بوده و از آن جدا نبوده‌اند و دین دیگری غیر از دین غرب نداشتند ساسانیان از آنان پشتیبانی نمی‌کردند و در نتیجه این امر به وجود آنان لطمه می‌زد و جلوی پیشرفت علوم را در شرق می‌گرفت. از این جهت کلیسا نی در ایران به وجود آمد که هم از نظر دینی و هم از نظر قوانین و

۱ - کارل هوبل، مباحثی درباره اصول فرهنگ اروپائی و رابطه آن با فرهنگ شرق، با همکاری میرحسی德 مدنی، تریینگن ۱۳۴۷، برگ ۱۳ - ۱۴.

۱۰۰ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه رسوم از کلیسای مسیحی غرب جدا شده بود.

«ما از این جهت به تکامل و پیشرفت این دین توجه می‌کنیم چون تکامل بیمارستان و دانشکده گندی‌شاپور نیز در سده ششم پس از میلاد به بعد با این دین بستگی داشته است...»^(۱). ما قبلاً دیدیم که شاپور دوم شهر تسخیر ناپذیر نصیبین را از روم می‌گیرد و دوازده هزار خانوار ایرانی را از استخر و اصفهان و دیگر شهرها به آنجا کوچ می‌دهد. در نزدیکی شهر نصیبین شهر دیگری به نام «ادسا» (اورهای، رها) بود که بر حسب ظاهر امر چه در جنگهای قبلی و چه در زمان‌های صلح، ایرانیان زیادی در این شهر گرد آمده بودند، چراکه در این شهر «مدرسه‌ای ایرانی موجود بوده است که به لاتین اسکولا پرساروم (Schola Persarum) خوانده می‌شد (یعنی مدرسه ایرانی‌ها). از ایران فرزندان بزرگان به این مدرسه می‌آمدند و این مدرسه دارای بیمارستانی بوده است و علم پزشکی نیز در آن مطالعه می‌شده. هرچند که اصولاً این مدرسه برای علوم دینی تأسیس شده بوده است، یکی از معلمین این مدرسه دانشمندی به نام ایاس (Ibas) بود که نوشه‌های تئودور موپسوستیا (Theodor Von Mopsuestia) را ترجمه کرده بود. نستوریوس نیز عقاید همین کشیش دانشمند یعنی تئودور موپسوستیا را داشته است»^(۲)

گفتنی که نستوریوس به سال ۴۳۱ از طرف کلیساهای غرب ملحد و محروم اعلام گردید، اینکه، از آنجاکه زبان کلیسای ایران آرامی بود آن چنان که زبان «مدرسه ایرانیان» نیز آرامی - سریانی بود در منطقه‌ای آرامی زبان قرار گرفته بود، جالب به نظر می‌رسد که بنیان‌گذاران این مدرسه آن را به نام آرامی یا سریانی یا کلدانی و یا آسوری ننامیدند. به هر حال تعالیم تئودور موپسوستیائی که در مدرسه ایرانیان رخنه کرده بود و مورد استفاده نستوریوس نیز قرار گرفته بود پس از شیوع نستوریوس گرانی در کلیسای ایران، شیوع آتش در کاه، از طرف کلیسای غرب به سال ۵۵۳ به مانند تعالیم نستوریوس محروم گردید.^(۳).

ب: مدرسه مشهور ایرانیان در رها و کلیسای پارسی و مدارس آن:

«مدرسه ایرانیان» تعالیم نستوریوس را پذیرفت و میان آن و مخالفین نستوریوس کشمکش‌هایی در گرفت که سرانجام به تبعید معلمین نستوریوس گرای این مدرسه به نصیبین منجر گردید. «در همین

۱ - همانجا، برگ ۱۴-۱۵.

۲ - همانجا، برگ ۱۴.

3- Cf. Ortiz de Urbina, "Storia e causa dello schisma della chiesa di Persia", *Orientalia Christiana Periodica*, Roma 1937 (3), 456-485

رمان شهر نی‌سی‌بین (Nisibis) یکی دیگر از مراکز دینی به شمار می‌رفته است. این شهر که در آسیای صغیر قرار داشت با وجود جنگهای فراوان با رومیان هنوز در دست ایرانیان بود. رئیس کلیسای این شهر بارساوما (Barsauma) نام داشت و می‌خواست مدرسه‌ای در آنجا بربانماید. او دانشمند سریانی نرسی، یا نرسن (Narsai, Narses) را دعوت کرد که این مدرسه را تأسیس نماید. نرسن قبل از نابودی مدرسه ایرانی‌ها در ادسا رئیس آموزش آنجا بوده است. در اوآخر سده پنجم کلیسای ایران از روم مستقل و جدا شد. این دانشمند (بارساوما) علاقه زیادی برای تشکیل مدرسه‌ای مانند مدرسه ادسا داشته است. در اروپا هم از وجود این مدرسه اطلاع داشتند و می‌خواستند شبیه به آن مدرسه‌ای، در رم ایجاد کنند^(۱).

تبیید دانشمندان «مدرسه ایرانیان» به نصیین ظاهرا در زمان فیروز (یا پیروز ۴۵۹-۴۸۳ م.) اتفاق الთاد، چراکه «پیروز بلاشک نه روحانیون لجوج و سوداوی عیسوی را دوست می‌داشت، نه دیانت آن‌ها را محترم می‌شمرد، لکن می‌دید که از اصول نسطوری استفاده سیاسی بسیاری توان برد، زیرا هیسویان ایرانی را از همکیشان آن‌ها که در آنسوی سرحد غربی ایران بودند دور می‌گرد»^(۲). بر صوما (یا بارساوما) و نرسی به پیروی از منویات شاهنشاه پیروز و با کمک وی مدرسه ایرانی نصیین را بنیاد گردند و بر صوما به پیروی از منویات شاهنشاه مقرر کرد که کشیشان ایرانی نستوری مذهب به مانند هر ایرانی دیگر ازدواج کنند، آنچه که تا به امروز در میان نسطوریان آسوری نام امروزین مورد اجرا قرار گرفته است. زمانی رسید که شاهنشاه ایران حتی در انتخاب جاثالیق (به معنی کاتولیک)، در اصل به معنی کسی که همه را در برابر می‌گیرد) کلیساها ایران (یعنی سر اسقفی که همه کلیساها ایران فرمانبردار او بودند) دخالت مستقیم داشت^(۳)، آنچنانکه بعدها در قرون وسطی پادشاهان کشورهای مختلف اروپا نیز در انتخاب پاپ اعظم دخالت می‌گردند.

از آنجاکه امپراطوری رومی همداستان‌های خود را در خاک ایران از دست داده بودند، چراکه این‌ها در پیروی کردن از تعالیم نستوریوس خود را از کلیسای غرب جدا کرده بودند، ناگزیر و به صورت محض مانه از مکتب مونوفیزیت‌های یعقوبی که مخالف سر سخت نستوری‌ها بودند حمایت گرده و به ترویج آن در خاک ایران پرداختند (امروزه معمولاً سریان شرقی به نستوری‌ها و سریان

۱- کارل هومل، همانجا، برگ ۱۵.

۲- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران ۱۳۱۷، برگ ۲۰۳.

۳- رک. به سعید نفیسی، مسیحیت در ایران، تهران ۱۹۶۴، برگ ۱۹۲، منطبق با

Labourt, J., *Le Christianisme dans l'Empire Perse sous les Sassanides*, Paris 1904, P.192.

۱۰۶ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه غربی به یعقوبی‌ها اطلاق می‌شود).

اینک، بازماندگان دیرینه کلیسای فارسی خود را در عراق و سوریه یا نستوری آسوری نژاد و یا اورتodox یعقوبی آرامی نژاد و در خود ایران تا سده شانزدهم تنها به نام نستوری ولی بعد از انشعاب گروهی که خود را «کلدانی» خواند، نستوری و کاتولیک نامیدند. به عبارت دیگر می‌توان گفت که بازماندگان کلیسای دیرینه فارسی که در زمان ساسانیان به علل سیاسی به دو دسته نستوری و یعقوبی (نستوریها تحت حمایت سیاست ایران و یعقوبی‌ها تحت حمایت سیاست روم) گروه‌بندی شده بودند، پس از انقراض شاهنشاهی ساسانی به همان دو دستگی خود ادامه دادند، تا اینکه دگرباره به دنبال تشویق واتیکان گروهی از یعقوبی‌ها به کلیسای کاتولیک پیوسته خود را سریان کاتولیک نامیده و گروهی از نستوریها نیز که به کلیسای کاتولیک معرف گردید خود را کلدان کاتولیک نامید. اینک، شگفت اینجاست، که این کلدانیان کاتولیک، که اسم خود را به تبعیت از نام دیرینه آن سرزمینی که در آن می‌زیستند به عاریت گرفته بودند، به مرور زمان و مقتضیات به وجود آمدن مجدد نام کلدانی را فراموش کرده خود را از بازماندگان کلدانیان قبل از دوره هخامنشی می‌پندارند.

اما درباره چگونگی تبدیل اسم نستوری‌ها به اسم آسوریان، «جون جوزف» چنین از اسناد تاریخی استباطی می‌کنند که در سال ۱۸۴۲، کتسول فرانسه به نام بونا Botta و در سال ۱۸۴۵ باستان‌شناس انگلیسی به نام لایارد Layard در مقابل چشمان حیرت‌زده جهانیان پرده از آثار باستانی نینوا برداشتند. در این هنگام کسانی که در اطراف پایتخت نینوا به نام کلدانی کاتولیک می‌زیستند، بدون در نظر گرفتن تاریخ وضع نام آنان، به عنوان تنها بازماندگان کلدانیان باستان معرفی گردیدند. در گرماگرم این هیجان بود که فلچر J.P.Fletcher در مرحله‌ای آکنده از کنجکاوی و شوق و بهت‌زدگی اروپائیان، نوشت: کلدانیان و نستوریان تنها یادگار زنده و بازمانده‌ای هستند از کلده و آشور باستان، در جوار آثاری که اینک سر از آن دوره باستانی از زیر خاک درآورده‌اند. در حالیکه نام کلدانی مرادف کاتولیک شده بود نام آشوری یا آسوری نیز که به عنوان همتای گست ناپذیر کلدانی به شمار رفته به تدریج و رفته برای نستوریان مصطلح گردید. نستوریان از پایان سده نوزدهم به بعد این نام را به کار برداشتند و از قبول نام کلدانی که نمایانگر کاتولیک‌ها بود سرباز زدند.

بدینسان همان گونه که کاتولیک‌ها نام «کلدان» را رایج گردانیده بودند، کلیسای آنگلیکان نیز نام «آسوری» را به جریان انداختند^(۱).

1- Cf. Joseph, J., *The Nestorians and their Muslim Neighbours, A Study of Western Influences*

به هر حال برگردیم به سرچشمه، و سرچشمه همان کلیسای فارسی است، که به دنبال تأسیس «مدرسه نصیبین» با الگوگیری از «مدرسه ایرانیان» که زینون امپراطور روم آن را بسته بود^(۱)، کانون‌های آموزشی و پژوهشی دیگری در ایران بنیاد نهاد؛ کانون‌هایی به مانند مدارس مدائی، تیسفون و گندی‌شاپور. در میان این کانون‌های آموزشی و علمی دو مدرسه عالی نصیبین و گندی‌شاپور شهرت جهانگیری پیدا کردند. شهرت جهانگیری، نه تنها در مقابل مدارسی که بر الگوی «مدرسه ایرانیان» پس از آن تأسیس گردید، بلکه در در فراروی تمام کانون‌های دیگری که در ایران نیز بنیادگذاری شد، به مانند: مرکز پزشکی ری، همدان و تخت جمشید^(۲) و رویارد شیر و پایت اردشیر و ری شهر و خوزستان و مرو (که از دنباله نامهای آن بعدها احمد مروزی در زمان اسلام شکوفائی خواهد کرد) و کانون ریاضی خوارزم (که بعدها یک محمدبن موسی خوارزمی مجوسوی را در حکم پایه گذار مکتب ریاضی بغداد به وجود خواهد آورد) و کتب ریاضی فرغانه (که بعدها محمد الفرغانی را تحویل جامعه علمی جهان خواهد داد)، و کانون اخترشناسی و فلک‌شناسی خاندان نوبخت زردشتی و خاندان بیهودی‌ها که بعدها در زمان منصور خلیفه عباسی به ترتیب نوبخت و ماشاء‌الله را برای ساختن بغداد به پیدایش خواهند آورد و کانون تنجیمی و فلک‌شناسی شهر شیز^(۳)، و سمرقند والخ.

«گندی‌شاپور تا اواخر سده چهارم هجری قمری که مقدسی آنجا را دیده حاصلخیز و سرسیز بوده و کشت نیشکر در آن مخصوصا رواج زیادی داشته است... در سال ۱۰۵۰ هـ. حاکم وقت خوزستان به نام فتحعلیشاه قریب‌ای به نام شاه‌آباد در محل خرابه‌های قدیم گندی‌شاپور بنا نهاد که تا امروز باقیست... خاورشناسان معروفی مانند نولدکه و بارتولمه و مارکوارت هرکدام کم و بیش تأسیس شهر گندی‌شاپور را به شاپور اول نسبت داده و معتبرند که این شهر تا سده چهارم میلادی آباد و معمور بوده و گویا در اثر زلزله مدهشی خرابی زیادی یافته و دیگر کسی در صدد عمران و ترمیم آن برنیامده است، و چنانکه قبل ذکر شد جای آن دارد که در محل قدیم این شهر کاوش دامنه‌داری انجام گردد تا

on their Relations, Princeton 1961, pp.7,13-14.

۱ - به سال ۴۹۸ «زینون امپراطور روم شرقی مدرسه شهر رها (ادسا) را تعطیل کرد و بسیاری از معلمان و شاگردان آن به نصیبین و دانشگاه گندی‌شاپور آمدند: «محمد جواد بهروزی، تقویم تاریخی، فرهنگی و هنری ۲۵۰۰ شاهنشاهی ایران، ...، برگ ۱۸۲. نیز رک. به حسین سلطانزاده، تاریخ مدارس ایران از عهد باستان تا تأسیس دارالفنون، تهران ۱۳۶۳، برگ ۳۰ تا ۳۳.

۲ - رک. به ادیب طوسی، تاریخ فرهنگ ایران، ...، برگ ۴.

۳ - رک. به مسعودی، التسیه و الاشراف، ...، برگ ۲۲۵.

۱۰۴ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه
اطلاعات کافی از چگونگی بنا و خرابی آن به دست آید»^(۱).

آری «به این ترتیب مشاهده می‌شود که در نی‌سی‌بین و گندی‌شاپور در آن زمان مدارسی موجود بوده است که نظائر آن هنوز در غرب نبوده‌اند. مسلماً در غرب نیز در همین زمان‌ها مؤسسات فرهنگی موجود بودند که بخصوص در حمله ژرمان‌ها به روم از بین رفتند. گندی‌شاپور بین دزفول و شوشتر (نزدیک دهکده شاه‌آباد) واقع است و هنوز تپه‌هایی از خرابه‌های آن شهر در این منطقه مشاهده می‌شود. در زیر تپه‌های مذکور ساختمان‌های فراوانی بوده‌اند. شاید کاوشهای باستان‌شناسی جدید بتوانند اسرار فاش نشده زیادی درباره این مرکز علمی قدیم به دست آورند»^(۲).
«به هر حال نیسیس (Nisibis) و گندی‌شاپور (Gundīšāpūr) یعنی دو شهر ایران باستان دو مرکز بزرگ دانش جهان آن روز بوده‌اند.

«چنانکه گفته‌یم در غرب نیز مراکزی علمی موجود بوده است، مثلاً کازیودور (Cassiodor) و زیر تیصر روم که در سده ششم زندگی می‌کرده است (۵۸۰ پس از میلاد) در املاک خود صومعه‌ای (Kloster) به نام ویواریوم (Vivarium) به وجود آورد. این شخص دانشمند به خصوص برای نوشتندست‌نویس‌ها کوشش زیادی کرده است... او به پاپ، رئیس کلیسا مسیحی غرب، در آن زمان پیشنهاد کرد مدرسه‌ای شبیه نی‌سی‌بین (Nisibis) باید تأسیس شود، و چون پاپ قبول نکرد او خود این کلوستر را به وجود آورد. در قرون هفتم و هشتم میلادی جنبش فرهنگی کازیودور در غرب ادامه پیدا کرد و صومعه‌های جدیدی به وجود آمدند که با کارهای علمی این کلوستر قدیمی (Vivarium) وابستگی داشتند و در همان راه قدم بر می‌داشتند. مثلاً در مرکز آلمان فولدا (Fulda) و در جنوب آلمان رایشناو (Reichenau) در فرانسه تور (Tours) در سوئیس سنت‌گالن (St. Gallen) به وجود آمدند...»^(۳).

۱. ابوالحسن دهقان، شهر گندی‌شاپور در زمان ساسانیان، تکثیر شده سخنرانی در جشن فرهنگ و هنر، تهران ۱۳۵۳، برگ ۵.

۲. کارل هومل، همانجا، برگ ۱۶ و رک. به Cf. etiam, Hummel, Karl, *Die frühmittelalterliche Hochschule in Iran und ihre Rolle in der Wissenschaftsgeschichte*, Tübingen, 1963; Id., "Die Anfänge der iranischen Hochschule Gundischapur in der Spätantike", in *Tübinger Forschungen*, 1963 (9).

و رجوع کنید به: بدیع‌الله دبیرنژاد، گندی‌شاپور یا مهد تمدن ایران باستان، در نشریه گفتار نیک (هوخت)، شماره ۴، دوره پیست و یکم، ۱۳۴۹. ۳- کارل هومل، همانجا، برگ ۱۶.

پ: تقلید شرب از مراکز علمی ایران:

پیش از اینکه کازیودور به سال ۵۸۰ صومعه ویواریوم را برای تسبیح از نسخه‌های کتاب مقدس بنیاد نهاد، یوستینیانوس، امپراتور روم شرقی (۵۶۵-۵۲۷)، برای ایجاد وحدت در عقیده دینی، مدارسی را که هنوز در امپراتوری روم به عنوان دنبالهٔ مدارس فلسفی یونان باستان وجود داشتند، به سال ۵۲۹ بسته و تعطیل کرد و دانشمندان خود را به سوی آن کشوری که در آن موج‌های پی در پی لکری به مانند میتراگرائی، عرفان‌گرائی و مانی‌گرائی و مزدک‌گرائی به وجود آورده و در یورش به غرب توأم با افکار دیگر مارکیون‌ها و آریوس‌ها و فیلو و افلوطین‌ها و تعالیم دوگانگی‌گرای سطوری‌ها و تعالیم عرفانی آوگوستینوس‌ها و غیره را بارور کرده بود کوچ داد، تا در کشورش یکپارچگی حکم بر اساس قانون یولیانوس (کودکس یولیانوس *Codex Julianus*) و یکپارچگی اندیشه بر اساس عقیده پاپ‌ها برقرار گردد. در این زمان «پادشاهان و بزرگان ایران در زمان ساسانیان سعی داشتند به بیشتر دانش‌های زمان خود آشنایی داشته باشند و گفته‌اند که انوشیروان در جوانی به تحصیل فلسفه پرداخت و با مکتب‌های فلسفی افلاطون و ارسسطو آشنایی داشت و دستور داده بود تا اغلب آثار آنان را به زبان پهلوی ترجمه کنند. یک نفر عیسوی موسوم به پولوس پرسا (پولوس ایرانی) مختصری از منطق ارسسطو را برای انوشیروان به زبان سریانی ترجمه کرده بود. می‌توان تصور کرد که خسرو اول به زبان سریانی نیز آشنا بوده است»^(۱)

یوستینیانوس حق داشت مدارس امپراتوری خود را بیند، چراکه این مدارس لانهٔ موج‌های لکری شرقی حتی در زمان افلوطین (۲۰۴ - ۲۷۰) والکساندر لیکوپولیسی شده بود، یعنی در آن زمانی که شاپور اول (۲۴۱ - ۲۷۲) در گندی شاپور دستور داده بود، تأثیفات علمی را از یونانی و سانسکریت به پهلوی ترجمه بکنند^(۲).

آری در آن زمان، بنا به گفته پوئج، افلوطین درک کرد که باید از غرب در رویارویی یورش شرق

۱- طلعت بصاری، کتاب و کتابخانه در زمان ساسانیان، ...، برگ ۷.

2- Il fervore di cultura, che si ebbe sotto i Sasanidi, dette origine a una attività anche nel campo delle traduzioni di opere straniere. Una preziosa notizia nel Denkart (...), ci informa che Sapur I fece raccogliere e tradurre testi di argomento scientifico, greci e indiani: è accertato che molte opere greche sono arrivate agli arabi attraverso la mediazione persiana. Anche al tempo di Cosroe l'Iran ebbe scambi vivi con il mondo indiano si che molti elementi di questo giunsero per tale via all'Occidente": Pagliaro, A., "Letteratur dell'Iran preislamico", in *Le civiltà dell'Oriente*, Roma 1957, 343-344.

دفاع کرد و به مبارزه با مانی‌گری برخاست، آنچنانکه الکساندر لیکوپولیسی به مبارزه موج هر فان‌گرای غنوی‌ها پرداخت و در این مبارزه، خود ناخودآگاه تحت تأثیر این تعالیم قرار گرفته بودند^(۱).

عصر «یکپارچگی در دین و در سیاست» یولیانوس (۵۲۷ - ۵۶۵)، یکپارچگی تحت لوای قانون یولیانوسی و یگانگی کلیسائی غرب، منطبق است با عصر «دانش پرستی» خسرو انشیروان (۵۳۱ - ۵۷۹)، که نه تنها به استقرار «قانون زردشتی»^(۲) پرداخت، بلکه به پیشواز دانشمندان اخراج شده از امپراطوری روم شتافت و آنها را در جوار دانشمندان ایرانی (زردشتی و مسیحی) و هندی در گندیشاپور جای داد، تا به نگهداری و پرورش آنچه که از مقتضیات زمانی و مکان فراتر می‌گذرد و به هر حال به نفع آن انسانیتی است که ماوراء انسان‌هایی قرار می‌گیرد که در گیر و دار مقتضیات زمانی و مکانی گیر می‌کنند؛ به آن مشارکتی پردازند که الگوی آن در جهانبینی دیرینه ایرانی در عالم مینوی و در سیاست کوروش و داریوش به خوبی دیده می‌شود. عصر پاسداری از هر گونه دانش، عصر انشیروان، منطبق است با عصر بوئسیوس، یعنی با آن عصری که در غرب بنا بر داوری یکی از بزرگترین متخصصین فلسفه مشارکت به نام فابرو «ارزش‌های معنوی در معرض نابودی قرار گرفته بود»^(۳). عصر بوئسیوس (۴۸۰ - ۵۲۶)، عصر آن کسی که در زندان «دلداری فلسفه Consolatio De philosophiae» را به نگارش درآورد، عصر آن کسی که کتاب «درباره هفتگانان hebdonadibus اوستا، Yasna Haptahati» را به نگارش درآورد، که شگفت انگیزانه منطبق است با «درباره هفتگانان اونان «مشابه» در «هفتگانان» ابراق و بندesh به چشم می‌خورد. آری شگفتانه است، ولی تا آن زمانی که ایران شناسان ما دست به دست فلسفه‌شناسان ما و دست به دست باستان‌شناسان ما و

1- "Les raisons que ces deux auteurs donnent de leur opposition, sont les mêmes: ils sont effrayés du succès remporté dans leurs écoles par la propagande de ces doctrines analogues, de la facilité qu'ont leurs condisciples ou leurs élèves à passer du platonisme à la Gnose ou à Mani": Puech, H.C., Numénus d'Apamée et les théologies orientales au second siècle, in *Mélanges Bidez*, Bruxelles 1934, p. 777.

2- Cf. Nyberg, *Die Religionen...*, p. 415.

3- "Per le mutate condizioni sociali, i valori spirituali tendevano a scomparire": Fabro, C., *La nozione metafisica di partecipazione...*, p. 98.

4- Cf. Götz, A., *Persische Weisheit in griechischem Gewande*, ..., pp. 60 u. 167. Cf. etiam Nyberg, *Die Religionen...*, pp. 275 sq.

تاریخ‌شناسان مانداده باشند و هر یک از این‌ها از هگمونی Hégémonie کردن معلومات و منحصر گردن آنها به خود، دست برندارند، واقعیت تاریخی و آنچه که در این واقعیت‌ها نمودار واقعیت‌های لامرنی دیگر است به نفع تاریخ ایران در فراروی یورش دانشمندان غرب آشکار نخواهد گشت. تا چند دهه گذشته، وجود چوپان‌های دروغگو تا اندازه‌ای قابل تحمل بود، ولی بعد از آن وجود آنان نه تنها مضر برای ایران و تاریخ ایران است بلکه مضر برای پیشبرد دانش بشریت است.

می‌گفتیم که عصر یولیانوس و بوئسیوس زندانی منطبق است با عصر خسرو انسو شیروان، عصر دانش‌پروری و دانش‌افزائی به زبان پهلوی و سریانی به ویژه در گندی‌شاپور، عصر برتری فرهنگ شرق بر غرب^(۱): «اکنون باید پرسید که مهمترین تفاوت‌ها میان این دو فرهنگ شرق و غرب چه بوده است؟ پاسخ چنین است: اولاً - در فرهنگ غربی که یک فرهنگ دینی بوده است (...) کتابهای علوم غیر دینی نیز نشر و تگهداری می‌شد، ولی اثر عقاید دینی بر روی این کتب غیر دینی دیده می‌شده است.

اما در فرهنگ شرقی (مثلاً نماینده آن گندی‌شاپور که دارای مدرسهٔ پزشکی و نی‌سی‌بین که علاوه بر قسمت دینی، رشتهٔ پزشکی هم داشته است) ما می‌توانیم از یک فرهنگ دنیائی (...) اثری بیینیم ولی این تفاوت بین فرهنگ شرق و غرب مطلق نبوده است.

«ثانیاً: در غرب (روم) یک دین رسمی موجود بوده است، به این ترتیب که آن دین دولتی بوده است. ولی می‌توان گفت که در شرق (ایران)، صرفنظر از بعضی موارد مانند ممانعت از شیوع دین مانی و مسیحی در زمان ساسانیان بخصوص در عهد سلطنت شاپور دوم که بسیار طولانی بوده است، در مواردی که احتیاج به وجود دانشمندان بود، از عقاید دینی آنان چشم‌پوشی می‌کردند. این نکته در اینجا لازم است که تذکر داده شود که رؤسای مدرسهٔ گندی‌شاپور که مسیحی بودند در زمان عباسیان نیز به بغداد دعوت شدند تا در آنجا به عنوان پزشک دربار خلفاء عباسی خدمت نمایند...»^(۲).

۱- «قسطی در کتاب «اخبار الحکماء» گفته است که قوانین علاج در نزد اطباء گندی‌شاپور بر روشن یونانیان و هندوان برتری داشته است، زیرا ایشان فضائل هر قوم را گرفتند و بر آنچه قبله به دست آمده بود چیزی افزودند و دستورها و قوانین برای آن ترتیب دادند و کتب حاوی مطالب تازه پدید آوردند»؛ ابوالحسن دهقان، شهر گندی‌شاپور در زمان ساسانیان،...، برگ ۳.

۲- «معروف است که هنگام فتوحات اعراب به دستور خلیفة دوم عساکر اسلام به شهر گندی‌شاپور زیانی وارد نیاوردهند و مرکز علمی آن از هرگونه گزندی در امان ماند و دانشمندان به کار تحقیق و تدریس خود ادامه دادند و پیش از توسعه بغداد و مرکزیت آن بر اهمیت شهر افزوده شد و معالج دربار خلفاء استادان و پزشکان و رؤساه همین دانشکده بوده‌اند»؛ ابوالحسن دهقان، هیات‌ها، برگ ۴.

«ثالثاً: تفاوت دیگر و مهم این دو فرهنگ این بوده است که در فرهنگ شرق، علوم به زبان‌های زندهٔ دنیا آن زمان یعنی سریانی و یونانی و عربی منتشر شده‌اند در حالیکه در غرب فقط به زبان لاتین منتشر می‌شدند که زبان ادبی غرب بود. ما می‌توانیم بگوئیم که در قرون وسطی تماس ادبیات یونانی با شرق نزدیکتر بوده از تماس غرب با ادبیات یونانی. در روم قرون وسطی شناسائی زبان یونانی تقریباً از بین رفت و همهٔ علوم به زبان رومی (لاتین) نوشته شدند. اما در شرق زبان‌های یونانی و سریانی را می‌دانستند....».

«بدین ترتیب این امکان پیش آمد که در قرون نهم میلادی فرهنگ دنیاگی و همچنین علوم طبیعی در ایران و به طور کلی در شرق بهتر و زنده‌تر جلوه‌گر شود. از این سده به بعد با تحقیقاتی که در شرق انجام گرفت، پایه‌های بعدی علوم و فلسفه ایرانی و کارهای علمی ابن سينا و امام فخر و محمد بن زکریای رازی و دیگران استوار شد و آنها توانستند بار دیگر شرق و ایران را مرکز دانش و علم نمایند. ما به جرئت می‌توانیم بگوئیم که به وجود آمدن مکتب ابن سينا و رازی بدون این مقدمات امکان‌پذیر نبوده است.

«اما در غرب پس از ارسطو برخلاف شرق جنبش علمی و فرهنگی جدیدی به وجود نیامد، در حالیکه چندین سده دیرتر از جنبش دنیاگی شرق، در غرب نیز بر پایه علوم و جنبش فرهنگی شرق جنبش‌های جدید علمی و فرهنگی پدید آمدند. این جنبش جدید علمی در اروپا به وسیلهٔ آثار علمی شرق، که از سده یازدهم تا سیزدهم به خصوص در ایتالیا جنوبی و اسپانیا و سیسیل ترجمه شدند، شروع گردیده است»^(۱).

مراکزی که در غرب گهوارهٔ اولیهٔ دانش ایرانی شد، آن دانشی که بعدها از راه زبان عربی به اروپا راه یافت، عبارت بود از مراکز ترجمه در سالرنو در ایتالیا (سدهٔ یازدهم)، کوردووا در اسپانیا (سدهٔ دوازدهم) و چیچیلیا (سیسیل) صقلیه در ایتالیا (سدهٔ سیزدهم). خود غرب تا سدهٔ سیزدهم و چهاردهم تماس مستقیم با دانش و زبان یونانی نداشت، هرچه داشت از راه مدارس ایران دورهٔ ساسانی و دنبالهٔ آن‌ها در دورهٔ اسلام به او رسید^(۲). از سدهٔ سیزدهم و چهاردهم ترجمه مستقیم از یونانی به لاتین

۱- کارل موبل، همانجا، برگ ۱۷ - ۱۸.

2- Cf. Steinschneider, M., *Die arabischen Übersetzungen aus dem Griechischen*, Leipzig 1893; O'Leary, de L., *How Greek Science passed to the Arabs*, London 1948; Wenrich, I.G., *De auctorum graecorum versionibus et commentariis syriacis, arabicis, armeniacis*

هزارع گردید و بعد از رنسانس، اروپا به شرق پشت کرد و خواست هرچه دارد و ندارد خود را از یونان بداند، تا بدانجا - چنانکه قبل از دیدیم - دانشمندان یونانی پرست قرون اخیر شرق را نه تنها در لگهداری از علوم و فرهنگ و پروراندن آنها نادیده گرفتند بلکه آن را به سطح توحش پائین آوردند. اینکه باید پرسید: آیا این یونان و یا غرب لاتین بود که از حمله اسکندر تا نزدیکی‌های رنسانس، پنهان کمایش شائزده‌الی هفده سده، از علوم و فلسفه و فرهنگ باستانی پاسداری کرد و یا این هر قی‌های یونانی شده یا ایرانی مانده و یا عربی شده بود؟ آیا غربی‌ها باید ما را موادخه کنند که اینک دانش را از آنان بازمی‌ستانیم؟

کافیست تاریخ را به صورت درست خود بازسازی کرد، تا نیک نمایان گردد که نه تنها گرایش‌های علمی و فرهنگی ایران قبل از اسلام عبارت از چه بود، بلکه موقعیت غرب نیز در این مهم تاریخی تا چه اندازه بود - کافیست تاریخ ادبیات پهلوی را نه به آن صورتی که پس از نابودی قسمت اعظم آن، به مارسیده است، بلکه به صورت بازسازی شده آن مطالعه کرد تا نمایان گردد ساسانیان چه خدمتی به پژوهی از جث علمی و فرهنگی انجام دادند. کافیست ادبیات سریانی را نه به آن صورتی که کلدانیان و آسوریان و عرب امروزین آن را می‌بینند، بلکه به همان صورتی که در مدارس و کلیساها ایران ساسانی به وجود آمد بررسی کرد تا نیک آشکار گردد، بهره ایرانیان مسیحی در دوره ساسانی در نگهداری و ایجاد علوم تا چه پایه‌ای بوده است. بسندۀ است که تاریخ ادبیات و علوم و فلسفه به اصطلاح عربی را نه به آن صورتی که اروپائیان آن را نهادند بلکه به همان صورتی که ابن خلدون آن را دیده و برخی از پژوهش‌های جدید آن را تفکیک کردند بررسی شود تا نیک پیدا گردد، که چرا «فرهنگ اسلامی شرق نزدیک را در حکم دنباله صرف و صریع فرهنگ ایران قبل از اسلام شناسانده‌اند»^(۱).

همچنین بایسته است تاریخ فلسفه و فرهنگ و علوم یونانی را خوب بررسی کرد و یکایک

persicisque commentatio, Leipzig 1842; Steinschneider, M., *Die europäischen Übersetzungen aus dem Arabischen bis Mitte des 17. Jahrhunderts*, Neudruck, Graz 1956.

1- "Die alt - und besonderes die mittelpersischen Ueberlieferungen sind im Islam auf vielen Gebieten so zahlreich und mächtig gewesen, dass man die islamische Kultur Vorderasiens weithin als eine blosse Fortsetzung der vorangegangenen iranischen hat bezeichnen wollen": Krämer, J., *Das Problem der islamischen Kulturgeschichte*, Tübingen 1959, pp. 19-20

۱۱۰ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

مهره‌های سازنده آن را تفکیک نمود تا بهرهٔ شرق و اندیشهٔ ایرانی در آن نمودار گردد.^(۱) از پیغامبر یونانی: فیثاغورث شرقی را بیرون آورید، از هراکلیت یونانی: هراکلیت ایرانی را جدا کنید، از انکساگورس یونانی: انکساگورس ایرانی را بیاید، در دموکریت یونانی: دموکریت شرقی را بازشناسید، در سقراط یونانی: مبلغ ایزدان برابرها را دریابید، از افلاطون یونانی: افلاطون زردشتی را بیرون بکشید، در ارسنطوی یونانی: ارسنطوی ایرانی و کتبی را که اسکندر از ایران برایش فرستاده بود جدا کنید، در ستویسیزم قدیمی: اندیشه‌های شرقی را که در یونان رخنه کرده بود تفکیک کنید، در یهودیت و مسیحیت: سازماهه‌های ایرانی را باز بشناید و ستویسیزم لاتین را در واکنش خود در فراروی یهودیت و مسیحیت بررسی کنید، در فیلون و نومینوس آپامه‌ای و افلوطین و پروکلوس: امواج فکری زردشتی و مانی‌گری و عرفان شرقی را دنباله کنید، از سانکتوس آوگوستینوس: آوگوستینوس مانی‌گرای و آوگوستینوس عرفان‌گرای را بیرون بکشید، و دنباله آوگوستینوس عرفان‌گرای را تا به عارفی به مانند اکارت و تاعرفان آلمانی و فلاماندی پی‌گیری کنید، به دنبال مفهوم متافیزیکی مشارکت از زردشت گرفته تا به سانکتوس توماس در قرون وسطی و تا به لوى لاول در سده بیستم بروید، از فرهنگ و فلسفه و علوم سریانی: بهرهٔ ایرانیان مسیحی دورهٔ ساسانی و اوایل اسلام را جدا سازید، از فرهنگ و فلسفه و علوم اسلامی: چهره‌های ایرانی که آن را به وجود آوردند و حامل آن بودند بیرون آورید، از فلاسفه قرون وسطای اروپائی و علماء آن دوره: فارابی و ابن سينا و سهروردی و محمد بن زکریای رازی و چندین دانشمند دیگر ایرانی را پایايش دهید، آنگاه به نگارش تاریخ فرهنگ و فلسفه و علوم ایران و یونانی و شرق و غرب بپردازید و در این نگارش قضاوت پوج عباس محمود العقادها را («فاللفرس ليسوامن السلالة السامية او العربية ولكنهم لم ينجعوا كبار الفلاسفة والعلماء والشعراء قبل امتراجهم بالدعوة الروحية التي انبثقت من قلب الجزيرة العربية»^(۲)) و داوری‌های باطل بنگستون‌ها و بوسوئه‌ها و مونتیه‌ها و کوهن‌ها و زیگفریدها و هزاران نفر دیگر را به محاکمه در دادگاه انصاف و عدالت بکشید؛ تا نه تنها گرایش فرهنگی و علمی ایران باستان بهتر مشخص شود،

۱ - خیلی از یونانیان پیشین تر و همزمان با هرودوت، بنا بر اذعان خود هرودوت (کتاب دوم، ۱۲۳) معارف شرقی را چنان پذیرفته و وانمود کرده که گوئی از آن خودشان بوده است. هرودوت اذعان می‌کند این طبقه از یونانیان را می‌شناسد ولی از بردن نام آن‌ها خودداری می‌کند.

۲ - «اما ایرانیان از نژاده سامی یا عربی نیستند [ولی ما آنان را از این روی عرب می‌نامیم که] نه فلاسفه‌ای، نه دانشمندانی و نه شعرانی بزرگ از آنان برخاسته است مگر بعد از پذیرفتن دعوت معنوی ایکه از ناف شبه جزیره عربستان منبع شد».

بلکه تا دیگر هیچ یک از دانشمندان ما به اعتراض بر نخیزد، که ماسکن یک سقراط و افلاطون و ارسطوئی در تاریخ خود داشتیم؟ چرا که ما در سقراط، سقراطی شرقی و در افلاطون، افلاطونی زردشتی و در ارسطو نمونه‌ای از گنجینه کتاب‌های ایران باستان داریم، که به ارسطو رسید ولی به ما نرسیده است.

تا زمانی که تأثیر فرهنگ و علم و هنر و جهانی‌بینی ایرانی در یکایک مهره‌های حامل فرهنگ و فلسفه و علوم و هنر یونانی به صورت دقیق و موشکافانه‌ای بررسی نشده باشد، هرآینه آن سازماهی‌هایی به دست نخواهد آمد، که بر اثر حمله اسکندر و اعراب و مغول در ایران ناپدید و لی خارج از حوزه ایران در لباس فرهنگ و علوم دیگر محفوظ مانده است، تا بتوان با دراختیار داشتن اصالت ایرانی آنها به بازسازی و ترمیم تاریخ فرهنگی و علمی ایران از دیرباز پردازیم.

کفتار ششم:

دید علمی در سیاست فرهنگی ایران از اسلام تا آغاز صفویه

الف: پیوند فرهنگ و علوم ایرانی قبل از اسلام به بعد از اسلام و به فرهنگ و علوم اروپائی:

از اینکه دید علمی در ایران قبل از اسلام برخلاف عقیده بسیاری از مؤلفین عرب وجود داشته است، هیچ جای شکی برای ما در آن نیست، افزون بر آن باید گفت که حتی آنچه که بعد از اسلام به عنوان دید علمی نه تنها در ایران بلکه در تمام قلمرو خلفای عباسی در زمینه‌های گوناگون معارف به چشم می‌خورد، بر طبق پژوهش‌های بیشماری که در چند دهه گذشته شده است، دنباله همان شکوفائی علوم در زمان ساسانیان به شمار می‌رود.

از آنجاکه پیوند دید علمی قبل و بعد از اسلام در ایران نه تنها بر همه کس هویدا و پاک پیدا نیست، بلکه حتی از آگاهی دانشمندانی بنام، که درباره معارف اسلامی تبحر و حرفی دارند، مخفی و ناپیدا مانده است، بر ما بایدست زبان را از یوغ پیروی کردن از دیگران رها کرده بگوئیم که حتی پنس Pines اشتباه کرده که در مقابل کسانی اعتراض کرده است که می‌گویند حکمت مشرقی ابن سينا از منابع ایرانی قبل از اسلام آب می‌خورد^(۱) و معترض است که هیچ لزومی ندارد باور بگنیم که ابن سينا به رستاخیز آنچه پرداخته باشد که برای چندین سده در کسوف قرار گرفته بوده است^(۲).

در فراروی چنین دانشمندانی که شاید عمداً همه راه‌های برگشت به سوی ایران قبل از اسلام را می‌بندند تا هرچه را که در ایران اسلامی چون مشعل علمی بیابند آن را به منابع یونانی به نفع عقیده‌ای که می‌گوید همه معارف از غرب بوده و هست برگشت بدنهند، دانشمندان دیگری قد بر می‌افرازند و منصفانه داوری کرده و از دیدن حقایق خودداری و کوتاهی نکردن. از این جمله‌اند ابن خلدون^(۳) و

1- Cf. Panoussi, E., "La théosophie iranienne source d'Avicenne",..., pp. 246 - 258.

2- "Aucun indice ne permet de supposer que cette tradition localisée dans l'extrême ouest de l'aire de la civilisation iranienne avait été ressuscitée après une éclipse de plusieurs siècles par Avicenne,..., pourquoi ce recours à une tradition inexistante": Pines, S., La philosophie orientale d'Avicenne et sa polémique contre les Bagdadiens", in Arch. d'Hist. doctr. et litt. du Moyen Age, 1952, pp. 29-32.

3- ابن خلدون، المقدمة، چاپ بیروت، برگ ۴۹۸. (ابن خلدون استاد دانشگاه الازهر و قاضی القضاط مصر که در

۱۱۴ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه کرمر .Krämer

کرمر نه تنها پیوند معارف ایران پیش از اسلام به پس از اسلام را به خوبی دیده و آن را نمایان می‌کند بلکه به بهره ایرانیان در ایجاد فرهنگ اسلامی و علوم پزشکی و اخترشناسی و علوم طبیعی و عرفانی و داستان‌سرایی و ادبیات حکمت آگین و تاریخ و گاهنگاری و فلسفه و حتی علوم دینی استوارانه و به وضوح اشاره می‌کند و علاوه بر این دست ایرانیان را در ایجاد بدعت‌های مختلف در اسلام و در داخل کردن آئین‌واره‌ها و تشریفات درباری و چگونگی ادارات دولتی و سامانبخشی اجتماعی و شیوه سیاستمداری و مدارا داشتن در امور مردم به هیچ وجه کم نگرفته است^(۱).

از آنجاکه روح تاریخ ایران در گذر از زمان همواره تأثیرپذیر ولی تسخیرناپذیر بوده با پذیرفتن اسلام که زمینه آن در ایران تا اندازه‌ای از سوی مسیحیت دوره ساسانی فراهم آمده بود تسخیر بالاسری اعراب نگردید، بر عکس در اندک زمانی یاری آن را داشت تا در لباس خلافت ظاهرًا عربی عباسی زمینه را برای رستاخیز کردن معارف و فرهنگ ایرانی آماده نماید^(۲).

سده هشتم هجری می‌زیسته و به سال ۸۰۸ هجری (۱۴۰۵ میلادی) درگذشته است در مقدمه کتاب تاریخش که خود کتابی است در فلسفه تاریخ می‌نویسد:

«از غرائب اینکه در جامعه اسلامی چه در علوم شرعی و چه در علوم عقلی اکثر پیشوایان علم ایرانی بودند مگر در موارد نادر و قلیل و چنانچه بعضی از آنان منسوب به عرب بودند زبان آنها فارسی و محیط تربیت و استاد آنها ایرانی بود - در صورتیکه جامعه و صاحب شریعت عربی است»؛ عیسیٰ صدیق اعلم، نقش ایران در تجدید حیات اروپا (رنسانس)، در شریعة دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، شماره ۱۷، ۱۳۵۰، برگ ۴۳. و نیز بنگرید به: مقدمه ابن خلدون. ترجمه محمد پروین گنابادی. ج ۲، رویه ۱۱۴۸.

1- Fest stehen jedenfalls, von dem bedeutenden Anteil der späteren Perser selbst am islamischen Geistesleben gans abgesehen, nachhaltige ältere iranische Einwirkungen auf die Medizin, die Sternkunde, die Natur- und Geheimwissenschaft des Islam, auf die Erzählungs- und Weisheitsliteratur, auf die Historiographie, die Philosophie und sogar die Religion, insbesondere auf das Sektenwesen und die sogenannten freigeistigen oder ketzerischen Richtungen namentlich der Frühen Jahrhunderten. Nicht zuletzt hat die iranische Kulturkontinuität am deutlichsten wohl auf dem Gebiet der Architektur, zumal des Mosceebaues, und der übrigen Künste wie besonders der Buchkunst vor Augen, Ihren bleibenden literarischen Ausdruck aber hat sie in dem grossartigen Königsbuch der Persern Firdausi gefunden, das fast vier Jahrhunderte nach per arabischen Eroberung auf rein iranischer Grundlage erwachsen ist»: Krämer, J., *Das Problem der Islamischen Kulturgeschichte*, Tübingen 1959, pp. 19-20.

2- «L'avvento degli Abbasidi non rappresenta soltanto un cambiamento di dinastia. Esso fu

دید علمی ایرانیان با پذیرفتن زبان عربی نه تنها دستور ساختمانی خود زبان عربی را دریافت و آن را با قلم سیویه به خود اعراب شناساند^(۱)، بلکه به رسماً کردن این زبان برای بیان مقاهم علمی یونانی و پهلوی و سریانی نیز پرداخت، تا بدانجا که در اندک زمانی علوم و معارف رایج در ایران قبل از اسلام دگرباره از راه زبان عربی به دست ایرانیان مسلمان و مسیحی و زردشتی به شکوفائی مجددی نایل گردید و پرتوهای فروغ افکن خود را به تاریکی های امپراطوری تازه شارلمان رسانید. شارلمان سفرای خود را به نزد خلفای عباسی گسیل می داشت تا عالم تیره و تار غرب را از پرتو دانشمندان ایرانی منور گرداند و خود شارلمان یک بار سفری به فلسطین انجام داد تا درباره سلامتی خود با پزشکان ایرانی دربار خلیفه مشاوره کند^(۲). آری «نفوذ علمی شرق در غرب در طول قرون وسطی موضوعی واضح و غیرقابل انکار است. مالک اسلامی پایه گذار علوم جدید بودند و در بسیاری از رشته های علوم به اکتشافاتی نائل شدند که جهان غرب چندین سده بعد به آنها دست یافت. تعداد زیادی از لغات علمی در السنّة غربی از قبیل جبر (Algebra)، کیمیا (Alchemy)، الکل (Alcohol)، صفر (Zero) وغیره مأخوذاً از لغات عربی است و نفوذ مستقیم علوم اسلامی در جهان غرب را ظاهر می سازد. جرج سارتون (George Sarton) مورخ دانشمند و شهیر علوم عقلی در کتاب قطور خود که آن را مقدمه ای بر تاریخ علوم نامیده است می نویسد: «وقتیکه غرب به حد کافی بلوغ یافته و احتیاج به کسب و تحصیل عمیق علوم فنی را در خود احساس نمود و وقتیکه بالاخره تصمیم گرفت که تماس خود را با علوم کهن تجدیدنماید توجه خود را اول به منابع عربی معطوف داشت نه به منابع یونانی»^(۳).

una vera e propria rivoluzione... . Di fronte all'invadenza dei persiani e di quanti nel passato erano stati sudditi umiliati, gli arabi si sforzarono di difendere le loro posizioni, essi vantarono la propria superiorità, ma per reazione nacque un movimento (...) accentuando il carattere antiarabico, giunse a proclamare la superiorità di altre genti, specialmente della persiana, su quella dei conquistatori": Veccia vaglieri, L., "Arabi", in *Le civiltà dell'Oriente, Storia*, Roma 1957, pp. 240-241.

1- Cf. Brockelmann, G., *Geschichte der arabischen Literatur*, 2 voll., Weimer-Berlin 1898-1902, G.I., pp 99.sq.

2- Cf. Halifa, H., *Lexicon bibliographicum*, Ed. et transtulit G. Fluegel, London 1835-58, T.I., pp. 81-82

و رک. به سیریل الگود، تاریخ پژوهشگی ایران، ترجمه محسن جاویدان، تهران ۱۳۵۲، برگ ۲۲۹.

۳- فرهنگ جهانپور، نظری اجمالی به تأثیر شرق در ادبیات، علوم و مکاتب فلسفی غربی، در نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، شماره ۸، ۱۳۸۱، برگ ۱۰ تا ۱۱.

برای پی بردن به آنچه که دانشمندان ایرانی (چه مسلمان، چه مسیحی و چه زرده‌شی) در زمان اسلامی به زبان عربی انجام داده و به جای گذاشتند. کافیست به تاریخ ادبیات عربی به مانند آنچه که بروکلمان نگاشته است رجوع کرد. همچنین برای اطلاع یافتن به بررسی‌های ثانوی بر تأییفات دانشمندان ایرانی عربی زبان کافیست به دائرةالمعارف‌های اسلامی^(۱) و فهرست اسلامی تألیف پیرسن^(۲) و به کتابشناسی ماهیار نوابی^(۳) و امثال آن و یا به «مقدمه‌ای بر تاریخ مشرق مسلمان» تألیف سووازه^(۴) و یا به تاریخ فلسفه اسلامی، تألیف شریف^(۵) و به فهرست کتب و مقالات فلسفی مربوط به «مجلة فلسفی لون»^(۶) و به آنچه که در این کتاب‌ها و نظایر آن سرنخ را به دست پژوهشگر می‌دهد رجوع کرد. و برای پی بردن به دانشمندان ایرانی سریانی زبان باید از تواریخ ادبیات سریانی یا آرامی^(۷) استفاده کرد و سرنخ را از آنجا به دست آورده به دنبال منابع دیگر رفت. سرانجام برای پی‌گیری آنچه که ایرانیان زرده‌شی به زبان پهلوی به جای گذاشتند باید به تاریخ ادبیات پهلوی و تأییفات پهلوی‌شناسان پناه برد.^(۸)

اینک از آنجاکه یکایک دانشمندان ایرانی اصل و نسبی داشته و در مکتب و مکانی پرورش یافته است، کافیست به بازسازی زندگینامه آن‌ها پرداخت تا در لابلای آن آشکار گردد چه مکاتب و کانون‌های علمی و کتابخانه‌هایی مورد استفاده آنان قرار گرفته بوده است. برای نمونه وايسوایلر در لابلای بازسازی کردن زندگینامه ابن سینا به وجود کتابخانه‌های فراوانی در شهرهایی که ابن سینا در

۱- «دائرةالمعارف اسلام و ایران» که در بنیاد فرهنگ پهلوی در دست ترجمه و تألیف بود.

2- Pearson, Index Islamicus, Cambridge 1958.

۳- ماهیار نوابی، کتابشناسی ایران، همه جلد‌های تاکنون چاپ شده آن.

4- Sauvaget, J., *Introduction à l'histoire de l'orient musulman. Eléments de Bibliographie*, Edition refondue et complétée par Cl. Cohen, Paris 1961.

5- Sharif, M.M., *A history of Muslim philosophy*, 3 vols, Wiesbaden 1963.

6- *Répertoire bibliographique de la philosophie, publié sous les auspices de l'Institut International de philosophie, avec le patronage de l'UNESCO et avec l'appui du Ministère de l'Education Nationale et de la Culture*, Louvain, Edition de l'Institut supérieur de philosophie.

7- Baumstark, A., *Geschichte der syrischen Literatur* Bonn 1922.

و رک. به الییر ابوна، ادب اللغة الازامية، بيروت ۱۹۷۰.

8- Cf. Tavadia, J.C.T., *Die mittelpersische Sprache und Literatur der Zarathustrier*, Leipzig 1956; West, *Pahlavi Literature, Handbuch der iranischen Philologie*,..., Bd II.; Nallino, C.A., *Tracce di opere greche giunte agli Arabi per tratta pehlevica*, Browne Festschrift, Cambridge 1922.

آنچهای سکونت گزیده بود پی برده است^(۱).

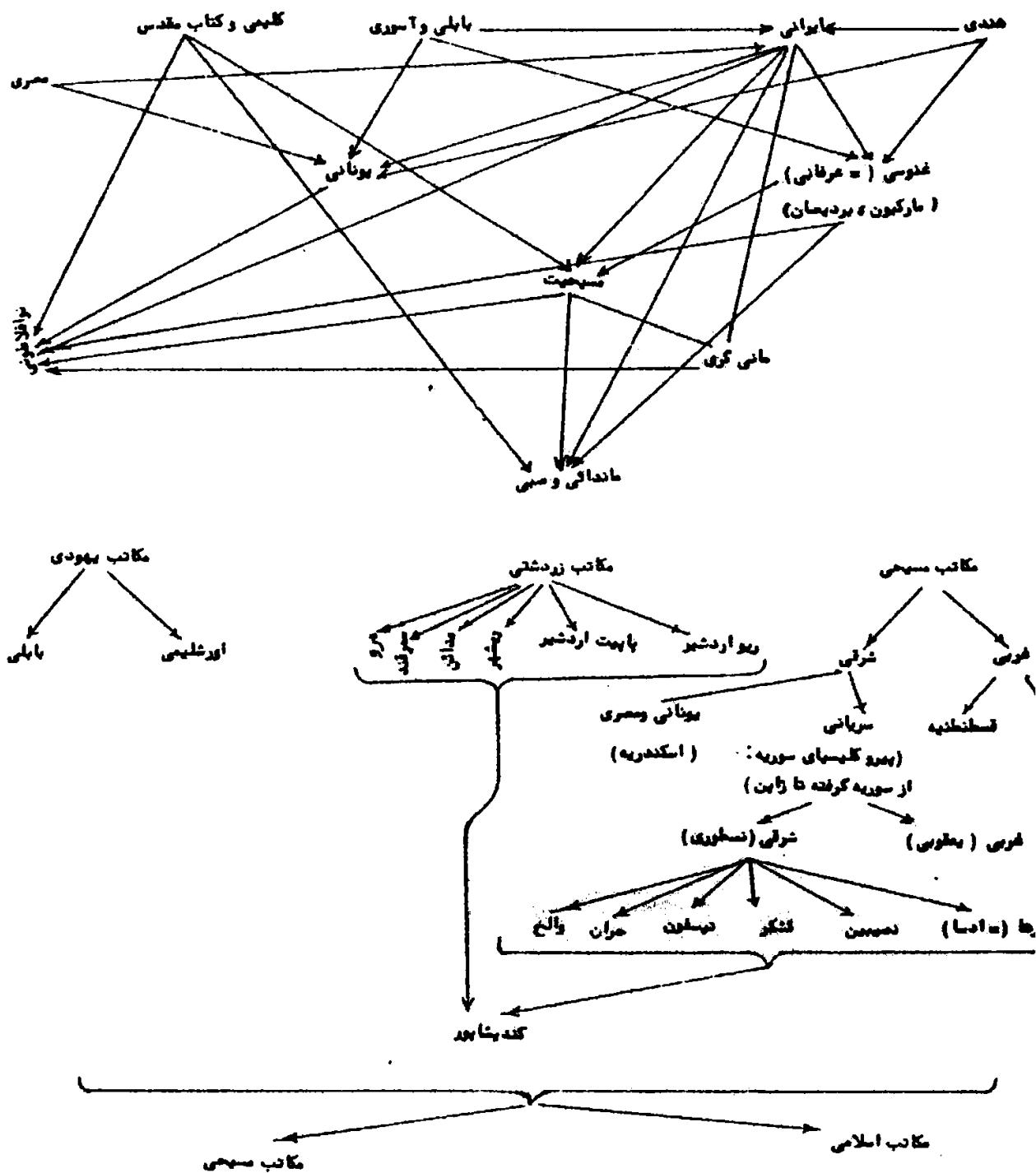
بسیار بجا می‌بود اگر یکایک متخصصین هر رشته، تاریخ موجزی مربوط به رشته خود و سابقه آن در تاریخ ایران به نگارش درمی‌آوردند تا با تلفیق همه آنها با یکدیگر راهنمائی جامع برای سیر علوم در تاریخ ایران فراهم می‌آمد. همچنین در مجلات و کتب متعدد به زبان فارسی مطالبی مربوط به این گزارش هست که می‌بایست از آنها استفاده نمود ولی کمبود وقت برای رفتن به دنبال آنها و عدم وجود راهنمائی جامع که کلید منابع را به دست دهد و عدم وجود پانویس در بیشتر کتب و مقالات نگاشته شده به فارسی، مانع اطلاع یافتن بر کارهای دیگران در این زمینه گردید.

ب: مکاتب فرهنگی و علمی:

برای اینکه بتوانیم چشم‌اندازی بر مکاتب و کانون‌های فرهنگی و علمی ایران بعد از اسلام به صورت فشرده‌ای داشته باشیم نماد زیر را فراهم آورديم، نمادی که هر آینه امکان تکمیل آن را باید به خواننده پژوهشگر و اگذار کرد:

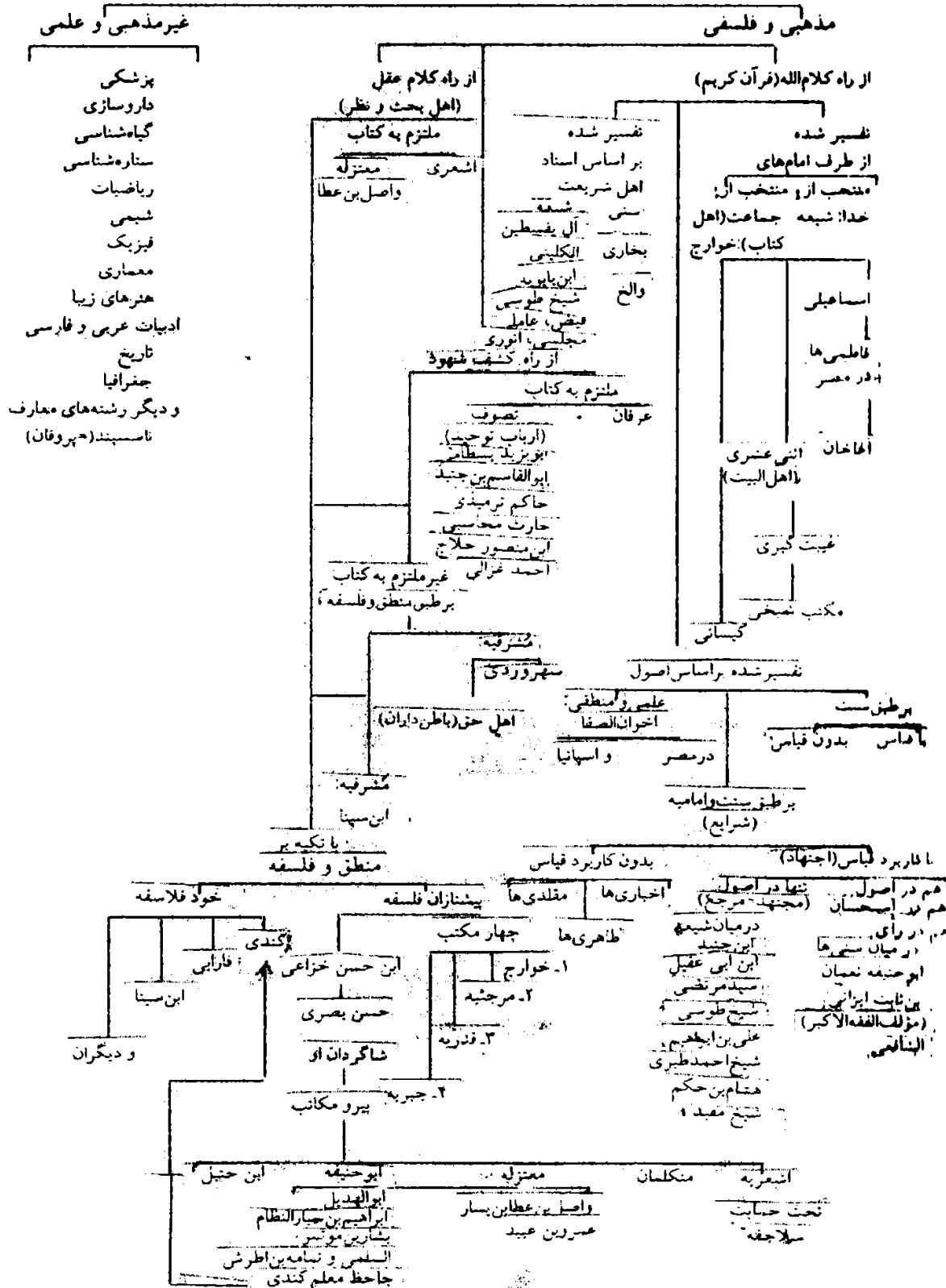
1- Cf. Weisweiler, M., "Avicenna und die Iranischen Fürstenbibliotheken seiner Zeit, Avicenna Commemoration volume, Calcutta 1956.

نمودار کانونهای علمی و فرهنگی



۱۲۰ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

تکابو در راه کشف مجهولات و حقایق



پانویس‌های (نماد ۱)

- ۱- رک. به احمد افشار، مانی و دین او، تهران ۱۳۲۵
 - ۲- رک. به محمد معین، تاثیر افکار ایرانی در طریقه گنو، یغما (۱۰)، ۳۴۷ تا ۳۴۵.
 - ۳- رک. به رودلف ماتسونخ، نفوذ زردشت در یهود و مسیح، نورجهان (۳)، جلد ۲. و مایرخوف، طبیعی دانان کلیسی در خاورمیانه.
 - ۴- رک. به سعید نقیی، مسیحیت در ایران. تهران ۱۳۴۳.
- 5- Leroy, J., *Monastères du Proch-Orient*, 1958; Festugière, A.J., *Moins et Les moines d'Orient*, 4 Voll., 1961-1965
- و رک. به حبیب زیات، الديارات النصرانيه فی الاسلام، بیروت ۱۹۳۸. رفائل بابوسحاق، تاریخ نصاری العراق، بغداد ۱۹۶۰ و میشیل بتیم، تاریخ الکنیسه الشرقيه، حلب ۱۹۵۷ و مراد کامل و محمد البکری، تاریخ الادب السریانی، مصر ۱۹۴۹ - بولس السمعانی، تاریخ الادب السریانی، اورشلیم ۱۹۳۳ - ۱۹۳۶.
- ۶- ادی شیر، مدرسه نصین الشهیره، بیروت ۱۹۰۵.
- 7- Cf. Hummel, K., "Die Anfänge der iranischen Hochschule Gundischapur in der Spätantike", in *Tübinger Forschungen*, 1963, 9.
- ۸- رک. به رفائل بابوسحاق، احوال نصاری بغداد فی عهد الخلافة العباسیه، بغداد ۱۹۶۰.
 - ۹- در این بیمارستان «از زمان بختیشور تا رازی بزرگترین پزشکان درس خوانندند، زندگی کردند، درس دادند و به طبابت پرداختند. این بیمارستان که بعدها به نام بیمارستان قدیمی شهرت یافت تا زمان ساخته شدن بیمارستان نو توسط عضدالدوله در قرن دهم میلادی مرکز اصلی طبابت، تدریس و مداوای بیماران عرب باقی ماند»: سیریل الگود، تاریخ پزشکی ایران،.....، برگ ۱۱۴ و برگ ۲۴۸ راجع به ۶۰ مرکز بهداشتی در بغداد.
 - ۱۰- رک. به و.م میلر، تاریخ کلیسیای قدیم در امپراطوری روم و ایران،... برگ ۳۱۹ - ۳۲۳.
 - ۱۱- مشهورترین مترجمین پهلوی به عربی عبارتند از: روزبه، موسی و یوسف برمهکی، علی تمیمی، حسن بن سهیل، بهرام بن مروان شاه، عمر بن فرخان.

این نماد برخی از معتبرترین و مهمترین مکاتب مذهبی و غیرمذهبی دوره اسلام را دربر می‌گیرد، مکاتبی که در آنها جریانات فکری و فرهنگی و علمی ایران پیش از اسلام درگیر و دار واقعیت‌های ایران پس از اسلام تحریر تازه‌ای می‌یافتد و در پی آن بود که خود را در لباس زبان و ظاهر عربی نگهداشتند نمایان گرداند به جای اینکه سراپا به نابودی کشانده شود. ایرانیان پس از تسلط اعراب بر آنها از خود نسبت به تازیان مدارا نشان دادند، تا اینکه غالب را در علوم و فنون مغلوب افسون زده گرداند تا شاید که غالب ارث گذشتگان را کاملاً بر باد ندهد.

آری غالب چنان افسون زده بود که نمی‌توانست از دست داشتن ایرانیان در برخی از امور بی‌نیاز گردد: «در دمشق پایتخت خلفای اموی تا هشتاد سال پس از هجرت دفاتر دولتی به زبان پهلوی بود و تقویم شمسی به کار می‌رفت نه تقویم قمری که نزد اعراب مرسوم بود. سلیمان بن عبدالملک که از ۹۶ تا ۹۹ هجری خلافت کرد، روزی به مسجدالحرام رفته بود و پس از مشاهده حلقه‌های درس (که مخصوصاً تعلیم و تفسیر قرآن و احادیث و فقه و اصول دین بود) و پس از آگاهی از هویت استادان حلقه‌های مذکور فریاد برآورد که شگفت دارم از این ایرانیان که هزار سال فرمانروائی کردن بدون اینکه آنی نیازی به ماداسته باشند و ما صد سال حکومت کردیم بدون اینکه آنی از آنان بی‌نیاز گردیم»^(۱). «در مدت خلافت امویان کار عمده‌ای که صورت گرفت توسعه قلمرو اسلام بود... در مشرق عالم اسلام در اثر عدم توجه خلفای اموی به مبادی دینی و فساد در دستگاه خلافت و بعض و کینه آنها نسبت به ایرانیان که معتقد به موروشی بودن خلافت در خانواده حضرت امیر بودند و امویان را غاصب می‌دانستند و در اثر دخالت ندادن ایرانیان در امور دولتی، ابو مسلم خراسانی در مرو قیام کرد و با یکصد هزار نفر عازم شام شد و مروان آخرین خلیفه اموی را در کنار رود زاب شکست داد و در ۱۳۲ هـ دمشق را تصرف کرد و بنی عباس را به مستند خلافت نشاند... در اثر این انتقال دولت اسلامی وارث سلطنت ایران شد و لازمه این توارث سیاسی، توارث فرهنگی بود»^(۲).

ملل غیرعرب از دید اعراب اموی به عنوان بندگان یا موالي به شمار می‌رفتند، آنگاه «مردم دریافتند که اگر در گذشته به دست ستمگران داخلی استثمار می‌شدند، اکنون به دست غارتگران عرب مورد تعدی و تجاوز قرار می‌گیرند، به همین مناسبت جنبش‌های مذهبی چندی برای مبارزه با اعراب و احیاء راه و رسم مزدکی و اجرای عدالت اجتماعی تحت رهبری سنbad، استاذسیس، مقعن و بابک به

۱- عیسی صدیق اعلم، نقش ایران در تجدید حیات اروپا (رنسانس)، در نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، شماره ششم، سال هفتم، اصفهان ۱۳۵۰، برگ ۳۷.

۲- همانجا، برگ ۳۸.

الهور رسید، بیرونی، مؤلف الفهرست، خواجه نظام‌الملک، شهرستانی و عده‌ای از مستشرقین خارجی
لئه این نهضت‌ها را در حکم بازگشت و ظهور مجدد آئین مزدک می‌شمارند». نهضتی را که ایرانیان
برای برآنداختن یوغ اعراب برپا کردند به درستی به نام جنبش شعویه تلقی گردید.

به مرور زمان و در چرخ‌آچرخ روزگار، در قلب حکومت خلفای عباسی، امیرنشین‌های ایرانی در
بهله گسترده ایران به وجود آمد، که به نگهداری میراث ملی و فرهنگی ایرانی دلباخته بودند. از این
جمله‌اند امیرنشین‌های طاهریان در خراسان (برجسته‌ترین امیر طاهری طاهر دوم (۲۳۰ تا ۲۴۸ هـ)
بود که نیشابور را اولین مرکز ستاره‌شناسی مشرق نمود)، صفاریان تحت رهبری یعقوب بن لیث در
سیستان، سامانیان در ورارود، آل بویه در اصفهان و شیراز و سرانجام در خود بغداد. این امیرنشین‌های
ایرانی قبل از اینکه به دست ترک و مغول نابود گردند «قبل افراد آن را یافته بودند که حسن ملیت و
استقلال طلبی و غرور نسبت به گذشته پهناور باعظمت ایران را برای همیشه در نژاد ایرانی احیا کنند.
تجدد حیات ادبی ایران نیز در زمان همین سلسله‌ها آغاز می‌شود»^(۱).

پ: تکاپو در راه کشف حقایق و مجھولات:

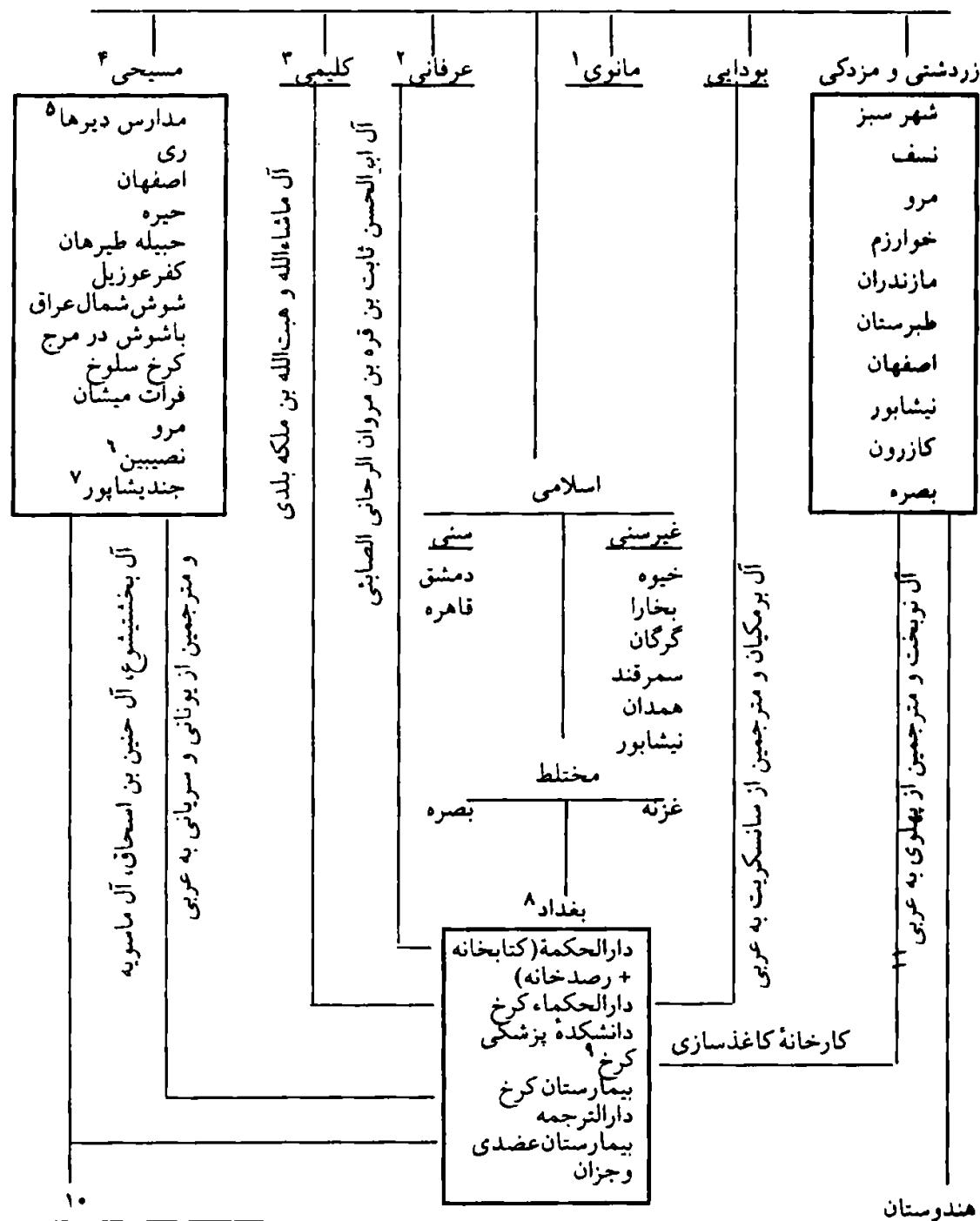
از موقعیکه ایرانیان عباسیان را به مسند خلافت نشاندند، در گوشه و کنار امپراطوری اسلامی
تجدد حیات فرهنگی و علمی دیرینه ایران آغاز گردیده بود و علوم و فنون مختلف دگرباره به
شکوفائی رسید.

در تکاپو به دنبال کشف مجھولات و حقایق مذهبی و غیرمذهبی مکاتب فراوان به وجود آمد، که
عمده‌ترین آنها را در زمینه مذهبی و فلسفی در نماد پیوسته به گونه‌ای فشرده و همه گیرانه‌ای نشان
می‌دهیم و پی‌گیری یکایک آن مکاتب را به خواننده واگذار می‌کنیم.

۱- ر. گروس، اولین سلسله‌های ایرانی، در تمدن ایرانی، برگ ۲۵۲.

۱۶۴ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

برخی از مکاتب فرهنگی بعد از اسلام



چین و مغولستان و ژاپن
و هندوستان و سیام و ترکستان

اگر مامکاتب مذهبی و فلسفی را به کنار گذاریم و به دنبال زمینه‌های دیگر معارف ایرانی بگردیم که در آن‌ها دید علمی به کار گرفته شده است باید از پزشکی و داروسازی و ریاضیات و ستاره‌شناسی و هنرهای زیبا در جای نخست یاد کنیم. البته این علوم در دوره خلافت عباسی با داشتن ریشه در زمان ساسانی، شکوفائی بسزایی کرد، تا بدانجا که می‌توان گفت، که اگر روح دانش پرست ایرانیان نمی‌بود، هیچ معلوم نبود، که آیا اروپا آن مقامی را در علوم حائز می‌گشت که اینک به پاس بهره ایرانیان در گذشته‌های زمانی به آن دسترسی یافته است: «جستجو و کاوش و مطالعه مداوم و جزئیات و کشف حقایق علمی اقدامی بود که برای اولین بار توسط فضلای مسلمان انجام گرفت و بدون مجاهدات آنها، پیشرفت علوم جدید چندین سده به تأخیر می‌افتد. بریفuo (R.Briiffault) که یکی دیگر از مورخین بنام علوم عقلی است می‌نویسد: «علوم تجربی یکی از بزرگترین هدایای مدنیت اسلامی به جهان جدید است. یونانی‌ها به ذکر تئوری‌ها، انکار کلی و سیستم‌های عمومی پرداختند ولی کاوش‌های تجربی، جمع‌آوری شواهد حسی، به کار بردن روش‌های بسیار دقیق علمی و جستجو و مشاهده طولانی با اخلاق یونانی سازگار نبود. این‌ها توسط مسلمانان به اروپا ارائه شدند. علوم تجربی موجودیت خود را مدیون علمای اسلامی است.»^(۱)

«علمای مسلمان اکتشافات فراوانی در رشته‌های شبیه و نجوم و طب و جغرافیا و جامعه‌شناسی و سایر رشته‌های علوم نمودند که تا چندین سده در اروپا نظری نداشت. از قرون نهم و دهم میلادی نه تنها منجمین اسلامی به کروی بودن زمین آشناشی داشتند بلکه اندازه‌گیری آنها از قطر و مساحت زمین چندان با اندازه‌گیره دقیق فعلی اختلاف نداشت، در حالیکه صدها سال بعد دانشمندان اروپائی نظری کپرنیک و گالیله به سبب اظهار عقاید مشابهی دچار شکنجه و آزار می‌شدند و ناچار بودند از اظهارات خود توبه و استغفار نمایند. پروفسور (Rom Landau) می‌نویسد: «قسمت عمده اصول علوم غربی در قرون وسطی که عالیترین مظاهر و نماینده‌گان آن دانشمندانی نظری البرتوس مگنس (Albertus Magnus)، راجر بیکن (Roger Bacon)، مایکل سکات (Michael Scott)، رامل لل (Ramon Lull) و سنت توomas اکویناس (St. Thomas Aquinas) بودند از فضلای اسلامی اقتباس شده بود»^(۲)....

مهمنترین زمینه‌هایی که ایرانیان مسیحی و مسلمان در آن به کندوکاو و کنکاش علمی پرداختند

1- Briiffault, R., *Making of Humanity*, London 1919.

2- Landau, R., *Islam and the Arabs*, London 1958, p. 159.

۱۶۶ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

زمینهٔ پزشکی بود که از دیرباز در نزد ایرانیان عزیزترین زمینهٔ علمی به شمار می‌رفت: «پس از سلط اعراب بر ایران یک دورهٔ فترت پزشکی در این کشور به وجود آمد... فقط می‌دانیم که جندی‌شاپور و دانشکدهٔ پزشکی آن به حیات خود ادامه داد و حتی رونق فراوان پیدا کرد، ولی در این مورد نیز هیچ اسمی از محققین این مرکز علمی - از زمان مراجعت حارث بن کلده^(۱) به مکه تا برگزیده شدن استاد سلم پزشکی آن عصر جرجیس (جورجیس) اول به عنوان پزشک مخصوص خلیفه منصور - برای ما باقی نمانده است»^(۲).

البته با آوردن کتاب قرآن کریم به ایران، که در آن مطالب فراوان بهداشتی نهفته هست^(۳)، اعراب زمینهٔ پزشکی ایرانی را تا اندازه‌ای تقویت بخشیدند ولی نه بدانسان که کوشایی (Achievement) ایرانیان در این زمینه مدیون اعراب گردد. شاید طب ایرانی در دورهٔ اموی چندان خریدار نداشت، ولی در دورهٔ خلافت عباسی «مقام و منزلت پزشکان به همان پایه و مقامی رسید که در زمان اشکانیان داشتند. همان طور که قبل از اشاره شد پزشکان اولیه اسلام همه ایرانی بودند. این وضع بعداً نیز کماکان دوام پیدا کرد که طبیعتاً چند استثناء نیز در آن دیده می‌شود، متأسفانه کم دقی برخی از مورخین غرب موجب شده که بسیاری از پزشکان ایرانی عرب معرفی شوند»^(۴). و کم دقی سیاست فرهنگی ایران در دفاع از مفاخر ملی ایران ولو مفاخر غیراسلامی موجب گشته است که آسوریان و کلدانیان امروزین - که اسم آنان از سدهٔ شانزدهم به بعد^(۵) به علت اشتباہی در تاریخ ورد کلام گردیده است - اصل و نسب انتخابی خود را حتی بر نیاکان کاملاً ایرانی خود تحمیل کنند. به

۱- «این امکان وجود دارد که محمد (ص) اطلاعات وسیع پزشکی خود را از عربی به نام حارث بن کلده که می‌گویند صحررا رها کرد و به جندی‌شاپور رفت و در دانشکدهٔ طب آن به فراگیری این علم پرداخت و آن چنان در کار خود پیشرفت کرد که به حضور انوشیروان نیز شرفیاب شد، آموخته باشد»: سیریل الگود، تاریخ پزشکی ایران،...، برگ ۱۰۸.

۲- سیریل الگود، همانجا، برگ ۱۱۱.

۳- «دربارهٔ مطالب بهداشتی قرآن کریم کتب متعددی نوشته شده است که از آن جمله می‌توان کتاب بهداشت اجتماعی در اسلام تألیف آقای دکتر صدرالدین نصیری، مطهرات در اسلام تألیف آقای مهندس بازرگان، تفسیر ابوالفتح رازی در ده جلد، وسائل الشیعه تالیف شیخ محمد عاملی، مستدرک وسائل تالیف حاج میرزا حسین نوری طبری، حلیة المتقین تالیف محمد باقر مجلسی، تحفة الاحباب فی آداب الطعام و الشراب تالیف سید محسن عاملی، حفظ الصحه در دین اسلام تالیف دکتر هومنیاس، منهاج الطالبین تالیف ابن زکریا یحیی بن شرف النوی الشافعی، خلاصة احکام در شرح کفایت اسلام تالیف آقا شیخ محمد مردوخ، بهداشت در اسلام ترجمهٔ خلیلی، طب الرضا، طب و بهداشت در اسلام نوشته طه حسین ترجمهٔ جواد فاضل، اولین دانشگاه و آخرین پیامبر نوشته دکتر سید رضا پاکنژاد در ده جلد و بالاخره ده‌ها کتاب دیگر را نام برد»: محسن جاویدان، در تاریخ پزشکی ایران، تالیف سیریل الگود، تهران ۱۳۵۲، برگ ۱۰۲، پانویس ۱.

۴- سیریل الگود، همانجا، برگ ۳۴۱.

۵- رک. به ا. پانوسی، تأثیر فرهنگ ایران بر سایر فرهنگ‌ها،...، برگ ۷۸ تا ۷۹.

هیارت دیگر اگر تاریخ بگوید که حتی در زمان سلجوقی‌ها «با وجود آن که در آن ایام فقهائی چون لخرالدین به ارشاد مردم می‌پرداختند، و به رغم تفوق همه جانبه‌ای که دین اسلام بر سایر ادیان داشت و بالاخره با وجود آن که عیسیویان مقیم این منطقه از جهان، مرتباً به دین اسلام می‌گرویدند، باز می‌بینیم که اکثر پزشکان جهان اسلام عیسیوی بودند»^(۱)، عیسیویانی که در آن زمان هنوز اسم کلدانی یا آشوری بر خود ننهاده بودند، و حتی اگر چنین باشد که «چه بسیار بودند عیسیویانی که اسامی‌ای از قبیل «علی» و غیره داشتند»^(۲) و نه اسامی‌ای از قبیل آشوریانیال و سنجاریب و سرحدون و جز آن، با وجود این باز هم از کلدانیان و آشوریان امروزین می‌شنویم که نه تنها خودشان به اصل و نسب کلده و آشور باستان بر می‌گردند، بلکه نیاکانشان نیز - یعنی آن عیسیویانی که در دوره اشکانی و ساسانی و اسلام بنیان‌گذار و حامل و حامی کلیسا‌ی پارسی، مدرسه‌پارسی در رها (یا ادسا) و دانشکده پزشکی و فلسفی جندی شاپور و مروج علوم در بغداد بودند - به اصل و نسب کلده و آشور باستان پیوند می‌خورند، آنهم بدون اینکه مدرکی تاریخی برای این پیوند نشان دهند. اگر نیاکان ایرانی کلدانیان و آشوریان امروز را بتوان مجازاً کلدانی و آسوری نامید باید این امر را نیز بر هندوان سریانی^(۳) و ترک‌های سریانی و چینی‌های سریانی و ژاپنی‌های سریانی و سیامی‌های سریانی تعیین داد، چراکه همزمان با مارکوپولو و همزمان با غازان خان که به سال ۶۹۴ هـق، ۱۲۹۴ م. در تبریز به تخت نشست و با عده زیادی از مغولان به دین اسلام درآمد و نام خود را سلطان محمد نهاد «کلیسا‌ی ایرانی نیز به منتهای ترقی و عظمت خود رسید، اکثر طوایف ترک‌ها در آسیای مرکزی مسیحی شدند و مسیحیت در هندوستان و چین و ژاپن و سیام پیشرفت زیاد نمود»^(۴)، در غیر اینصورت هیچ معلوم نیست چرا فقط ایرانیان سریانی باید کلدانی یا آشوری نامیده شوند - سهوی از سوی سیاست فرهنگی ایران در زمان‌های گذشته؟ شکفتاکه به جای اینکه آشوریان و کلدانیان امروزین ایران افتخار بکنند که هم خود ایرانی (ایرانی نه تنها از لحاظ تبعیت) هستند و هم نیاکان تاریخی و طبیعی آنان، که به روزگاری از دین زردشتی برگشته و به دین مسیح گرویدند، با یک گونه جبهه‌گیری تعصب آمیز افتخارات تاریخی و ملی ایران را از جریان طبیعی خود منحرف کرده، آن را در جریان مصنوعی فرهنگ کلده و آشور باستان می‌اندازند، گرچه کلده و آشور باستان به مانند سومری‌ها و ملت‌های باستانی دیگر، قبل از اینکه مسیحیتی به وجود آید در نقطه‌ای از تاریخ عقیم شده و بی‌نوه و نتیجه مانده بود. جالب است که اگر بسیاری از

۱- سیریل الگود، همانجا، برگ ۳۲۷.

۲- Cf. Placide, P., "Les Syriens du Malabar", O.S. (1956), 375-425.

۳- و. م. میلر، تاریخ کلیسا‌ی قدیم در امپراتوری روم و ایران،...، برگ ۳۲۲ تا ۳۲۳.

آشوریان و کلدانیان امروزین ایران نامهای نظری سرگون و سرحدون بر فرزندان خود می‌نهند نیاکان ایرانی مسیحی قبل از اسلام آنان هیچ چنین نامهایی به ارث نبردند، بلکه نامهای داشتند که به تبعیت از زبان مسیح، که آرامی بود، یا به تبعیت از اصل و نسب ایرانی خود یا کاملاً آرامی یا کاملاً فارسی و یا ترکیبی از ایرانی و آرامی به مانند بختیشور بود و گاهی نیز به تبعیت از قدیسین کلیساها غربی نامهای لاتین و یونانی برخود می‌نهادند.

به هر حال اگر سیاست فرهنگی ایران بگذارد که از یک سوی دانشمندانی غربی مفاخر ایرانی دوره هخامنشی و اشکانی و ساسانی را به اسم یونانی درآورند، و از سوی دیگر دانشمندان دیگری چه غربی و چه عربی فرمایه‌های ایرانی دوره اسلامی را به اعراب ببخشدند و از سوی سومی دسته‌ای اتفخارات نجات دادن علوم یونانی و معارف باستانی را از یک سوی و افتخارات پیوند دادن فرهنگ و علوم ایران پیش از اسلام به بعد از اسلام را از سوی دیگر به کلده و آشور باستان^(۱) یا به اعراب^(۲) پیشکش نمایند، آنگاه معلوم نیست چگونه بتوان جرأت کرده و به نگاشتن تاریخ فرهنگی و علمی ایران پرداخت.

اگر ما فهرستی از مترجمین دوره اول اسلامی تهیه کنیم، در آنجا نیز خواهیم دید بیشتر آنها از آن سرچشم‌های آب می‌خورند که در زمان ساسانی دارای نامهای غیر از نامهای اخلاق آن بود، نامهای مانند کلیساپارسی^(۳) مدرسه پارسی در رها (اورهای یا ادسا)^(۴)، مدرسه نصیبین^(۵) و دانشکده جندی شاپور. بنابراین از آن سرچشم‌های که نه برچسب عربی و نه برچسب کلدانی و آشوری برخود داشت، از آن سرچشم‌های که حتی میلیار هندوستان را آبیاری کرد^(۶). آری از آن کلیساپارسی (یا

1- Fiey, J.M., *Assyrie chrétienne*, 3 Voll., Beyrouth 1956-1968.

Id., *Mosoul chrétienne*, Beyrouth 1959.

Giamil, S., *Genuinae relationes inter Sedem Apostolicam et Assyriorum Orientalium seu Chaldeorum Ecclesiam*, Romae 1902.

2- Nau, F., *Les Arabes chrétiens de Mésopotamie et de Syrie*, Paris 1933. Graf, G., *Geschichte des Christlichen Arabischen Literatur*, Vatican 1944.

3- Peeters, P., "Observations sur la vie syriaque de Mar Aba Catholicos de l'Eglise perse (540-552)", *Miscelana Giov. Mercati V*, Vatican 1946; Ortiz de Urbina, "Storia e causa dello scisma della chiesa persiana", in *Orientalia Christiana Periodica*, III, 1937, 456-485.

4- Duval, R., *Histoire d'Edesse*, Paris 1892; Hayes, E.R., *L'Ecole d'Edesse*, Paris 1930.

5- Chabot, J.B., *L'Ecole de Nisibe, son Nistoire, ses statuts*, Paris 1896; Vööbus, A., *The statutes of the school of Nisibis*, Stockholm 1961.

6- Placide, p., "Les syriens du Malabar", O.S. (1956), pp. 375-425.

شرقی در مقابل کلیساهاي غرب)، که در آن زبان سریانی به پیروی از زبان مسیح و زبان نخستین مبشرین مسیحیت در ایران که سوری اصل بودند مرسوم بود. اگر سیاست فرهنگی ایران زردشتی در دوره ساسانی آن عده از زردشتیان ایرانی را که پیرو دین مسیح می شدند از ایرانی بودن محروم نمی کرد، هر آینه باز ماندگان امروزین آنان به دنبال اصل و نسب دیگری در تاریخ نمی رفتند.

آری از آنجا که در زمان ساسانی ایرانی بودن مساوی بود با زردشتی بودن، ایرانیان آرامی زبان از ملیت واقعی خود مطرود و رانده به نظر می رسیدند، از این روی به مرور زمان به نام و نشانهای دیگر در تاریخ روی آوردند، چنانکه امروزه بسیاری از آنان به آمریکا و استرالیا و دگر بوم‌ها روی گرده و سرمایه و کارماهه خود را در آن جاهای به کار گرفته‌اند.

تاریخ علوم چه در ایران و چه در جهان اکیدا مدیون اولین دانشکدهٔ پزشکی و فلسفی در جندیشاپور مسیحی و دنبالهٔ آن در کرخ بغداد بود. اهمیت این شهر و زبان آن از لابلای نقل قولی از اسدبن جانی نیک پیداست: «اسدبن جانی یک پزشک عرب بود و وقتی در سال شیوع وبا دکه او خالی از هر مراجعی دیده شد مورد سوال قرار گرفت که چرا کسی به نزد وی نمی‌آید؟ و او جواب داد: «اولاً من عرب هستم که نه تنها قبل از اینکه به تحصیل علم پردازم، بلکه حتی قبل از آنکه متولد هم بشوم عرب بودم و مردم از بدو تاریخ معتقد بودند که پزشک عرب در کار خود حاذق نیست. دوماً نام من اسد است و حال آنکه اگر صلیبا یا مراجعیل یا یوحنا یا کسری یعنی اسمی سریانی، آرامی و یا ایرانی بود، و یا اگر کنیه‌ام که حارث است ابو عیسی یا ابو زکریا یا ابو سابور یعنی القاب مسیحی، یهودی و ایرانی بود و من به جای جبههٔ پنهانی سفید، قبای سیاه دربر می‌کردم، و اگر به جای عربی، زبان مردم جندیشاپور را حرف می‌زدم، آن وقت می‌دیدید که با این دانش که دارم چگونه مردم به من مراجعه می‌کردن»^(۱).

باز هم برای روشن شدن تاریخ فرهنگی ایران به صورت بازسازی شدهٔ علمی و تاریخی آن باید گفت که بهره و مشارکت کلیسای پارسی و مدارس وابسته به آن در رها و نصیبین و گندیشاپور و بغداد و دیگر شهرها در پیشبرد علوم و فرهنگ و تمدن جهانی آن چنان برای همه چشمگیر است که درخور آن است کتابی قطر و جامع درباره آن نوشته شود.

به هر روی شکوفائی فعالیت‌های ترجمه از یونانی و سریانی و پهلوی و سانسکریت به عربی و پروراندن علوم گوناگون بود، در اوائل اسلام که بیشتر به دست ایرانیان هنوز مسلمان نشده آن زمان‌ها

۱ - سریل الگود، تاریخ پزشکی ایران،...، برگ ۲۵۱.

۱۴۰ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

انجام پذیرفته بود. در امور پزشکی ابن مقفع از پهلوی به عربی، و یوحنا بن ماسویه از یونانی به عربی، و میکنه هندی از سانسکریت به عربی، کتبی ترجمه نمودند و مأمون دانشمندان ایرانی را به سیسیل گسلی داشت تا کتب یونانی را به بغداد بیاورند. و در هنگام زیارت، ابویوسف الکندي به حران (به سال ۸۲۳) مأمون دستور به وی داد کتب ارسسطو را به عربی ترجمه کند^(۱).

همچنین «مأمون، حجاج بن مطر، ابن البطريق و سلم را به یونان فرستاد تا کتب مورد نظر را انتخاب کرده با خود بیاورند. می‌گویند آنها آنچه را که فکر می‌کردند ارزشمند است انتخاب کردند»^(۲). این گونه ترجمه‌هایی که از یونانی به عربی انجام پذیرفت «نیز اکثراً توسط کسانی انجام شد که یا دارای تبار ایرانی بودند و یا آن که در ایران تحصیل کرده و یا استادانشان ایرانی بوده است»^(۳). در مورد ترجمه از پهلوی به عربی «نام چند تن در فهرست مذکور آمده که سه تن از آنها اصفهانی هستند و همارتند از زادویه فرزند شاهویه اصفهانی، محمد فرزند بهرام اصفهانی و هشام فرزند قاسم اصفهانی. اسمی مترجمان دیگر پهلوی به عربی عبارتست از روزبه که وی را اعراب ابن مقفع خوانده‌اند، زیرا دست پدرش را شکسته بودند، چند نفر از خاندان نوبخت، موسی و یوسف بر مکی، علی تمیمی، حسن فرزند سهل، بهرام فرزند مروان شاه و عمر فرزند قرّخان»^(۴). همچنین در میان پزشکان نامی و برجسته اوائل اسلام، که هم اکنون به پیروی کردن از تاریخ پزشکی ایران تألیف سیریل الگود از آنان نام خواهیم برد، برخی را به عرب و برخی دیگر را به کلدانیان و آسوریان و سه بهره دیگر را به کلیمیان عربی‌زبان دهیم آنگاه معلوم نیست چه بهره‌ای به ایرانیان می‌رسد تا راجع بدان بتوان مطلبی نوشت.

اینک کسانی که در زمینه پزشکی و داروسازی نامی از خود نه تنها در ایران بلکه در تاریخ علوم در جهان به جای گذاشتند عبارتند از:

تیادوق، پزشک حجاج،
آل بختیشور^(۵)،

1- Cf. Goichon, A.M., *La philosophie d'Avicenne et son influence en Europe médiévale*, 20 Edition, Paris 1951, p. 11.

۲- سیریل الگود، تاریخ پزشکی ایران، ...، برگ ۱۵۷. ۳- همان‌کس، همانجا، برگ ۱۴۹.

۴- عیسی صدیق اعلم، نقش ایران در تجدید حیات اروپا (رنسانس)، ...، برگ ۴۰.

۵- «اگرچه تا زمان عضدادوله همیشه یکی از افراد خانواده بختیشور به عنوان پزشک دربار خلافت وجود داشت ولی این افراد دیگر هرگز از نظر معلومات به پایه اجداد خود نرسیده و اکثراً به جای کسب دانش به جمع آوری ثروت

عیسی بن سهل آسا،

ابراهیم

عیسی بن طاهر بخت،

ابو قریش طیفوری،

عبدالله طیفوری،

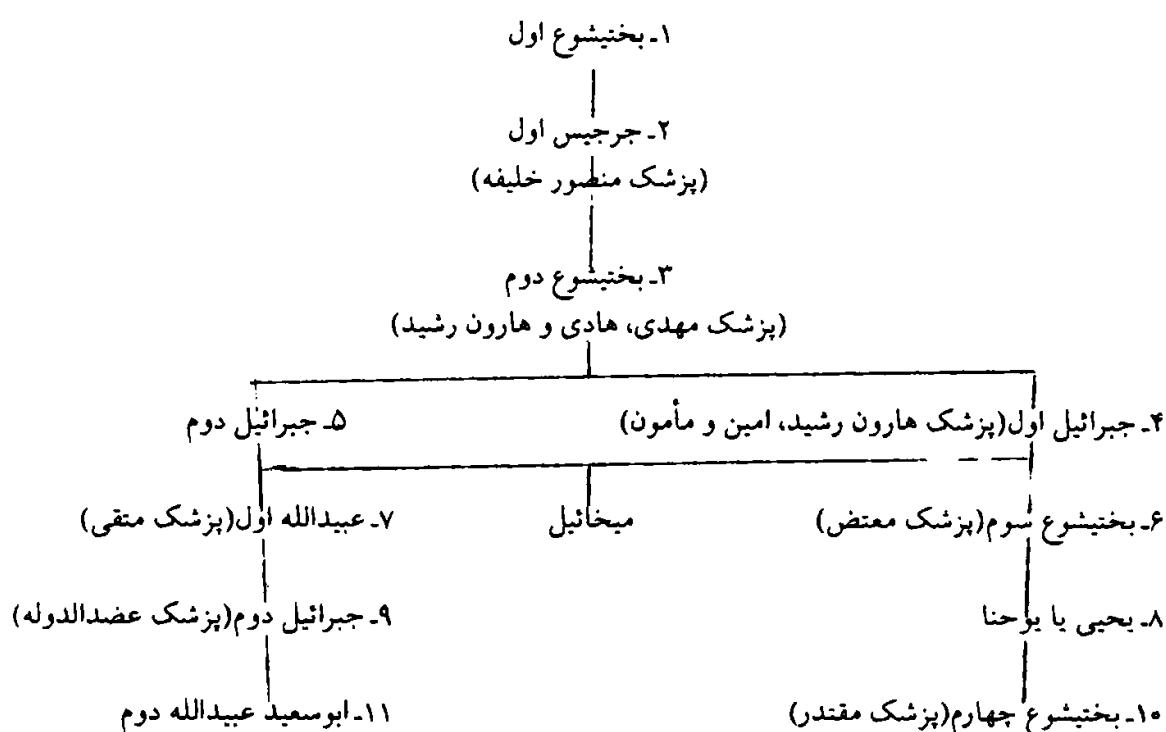
داود بن سراییون،

عبدیشوع بن نصر صرصری،

برمک پزشک،

آل ماسویه (میخایل و یوحنا^(۱)،

پرداختند؛ سیریل الگود، تاریخ پزشکی ایران،...، برگ ۱۲۵. رک. به تبارنامه خاندان بختیشور (سیریل الگود، مهانجا، برگ ۲۶۶).



۱- یوسف بن ابراهیم می‌نویسد: «جلسات خانه یوحنا بن ماسویه از مجلل‌ترین مجالس طبی‌ای بود که من در دارالاسلام دیده بودم چنانکه هیچ یک از مجالس منکلین و فلاسفه به پایه آن نمی‌رسید. در مجلس او حاذق‌ترین اطباء

۱۳۶ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

سلمیه بن بنان،

سهل بن شاپور(سهل الکسوج)،

بولوس شیرازی^(۱)،

شاپور بن سهل بن شاپور(مؤلف الاقرباذینالکبیر و الاقرباذینالصغری)،

صالح بن نهاد هندی،

مسرجویه(پزشک و مترجم کناش از اهرن قس اسکندری)،

آل اسحاق العبادی از حیره(حنین، اسحاق، داود، حکیم)،

اسرائیل بن ذکریای طیفوری،

حنین^(۲) بن اسحاق،

داود بن حنین،

حبیشالاعسم بن حسن دمشقی،

ابراهیم بن ایوب البرش،

ابوعثمان سعید بن قالب،

احمد بن الطیب السرخسی،

علماء اخلاق و فلاسفه حضور به هم می‌رسانندند. شهرت او از نظر پزشکی نیز بیش از همه اطبای بغداد بود». سیریل الگود، همانجا، برگ ۱۳۷.

۱ - وقتی فضل بن یحیی برمکی پرسید که در سرتاسر عراق، خراسان، سوریه و فارس حاذق‌ترین پزشکان کیست؟ همه متفق القول بودند که این شخص کسی جز پل شیرازی نمی‌باشد. نقل از سیریل الگود، تاریخ پزشکی ایران، ...، برگ ۳۴۲.

۲ - «اگر حنین را بنیان‌گذار اصلی رنسانس آموزشی در شرق ندانیم، بلاشک باید بگوییم که هیچ کس به اندازه او در این امر حیاتی سهم نداشته است». لکلرک، تاریخ طب اعراب، جلد اول، برگ ۱۳۹، نقل از سیریل الگود، همانجا، برگ ۱۶۴.

آل قره (۱)

یوسف السحر القمن،

شبلی

علی بن عیسی الجراح،

ابو عثمان سعید بن یعقوب الدمشقی،

یوسف بن یحیی،

یوسف واسطی،

جبرایل بن عبدالله از خاندان بختیشور (مؤلف *الکافی* و *المطابق* بین قول الانیاء والفلسفه)،

احمد بن یونس از اسپانیا،

اسحق بن شلیطا،

ابوسعید بن یمانی بصر اوی،

ابوهلال بن ابراهیم،

هلال بن ابراهیم بن زهران از حران،

ابودرید،

ابوالحسن ثابت،

ابوماهر موسی بن یوسف بن سیار شیرازی،

علی بن عباس مجوسی اهوازی (مؤلف *الملکی* برای عضدالدوله)،

۱- اینک تاریخی آل قره (نقل از *سیریل الگود*، همانجا، برگ ۱۹۸):

قره

ثابت اول (۹۰۱ تا ۸۲۵):

(پژشک معتصد)

سنان (متوفی ۹۴۲)

ابراهیم اول

ابراهیم دوم (۹۰۸ تا ۹۴۷)

رئیس هیئت متحنین

ثابت دوم (۹۰۷ تا ۹۷۳)

مدیر بیمارستان عضدی

اسحاق

۱۴۲ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

ابوعلی بن محمد بن مسکویه،
ابونصر بن الدهالی الکحال،
ابوالخیر الجراح،
ابوالحسن بن النقاه الجراح،
ابن مندویه اصفهانی،
ابوالحسن علی بن ابراهیم بن بکوس داروساز،
ابوالحسن علی بن کشکرایا ابوالتقیه،
ابویعقوب اهوازی،
ابوعیسی باقیه،
نظیف الرومی،
ابوالسلط دندانساز،
ابوالاحمد بن علی بن مرزبان اصفهانی،
بنو حسنون،
ابوالحسن سعید بن هبت الله عیسوی،
هبت الله ابوالعلا سعید بن ابراهیم امین الدوّله بن تلمیذ المیسحی،
ابوالفرج یحیی بن تلمیذ (مؤلف طب النبی)،
هبت الله بن ملکه اليهودی،
ابوالبرکات بلدی وحدی‌الزمان،
هبت الله بن الحسن ابن علی اصفهانی‌المسلم،
عیید الله بن ابی الفرج علی بن نصرین حمزه‌ابن المارستانی،
جرجانی رئیس بیمارستان گرگان،
ابوالحکم باحلی الاندلسی (المغربی)، طیب سیار از اسپانیا،
سدید ابوالوفا موراخیم، چشم پزشک،
ابومجددین ابی الحکم باحلی، معلم بن ابی اصیعه،
مستوفی عزیزالدین، بنیانگذار اصل مساوات در استفاده از تسهیلات بهداشتی حتی برای اسرا و
سربازان دشمن،

• احمد بن طولون،
 ابوسهل عیسیٰ بن یحییٰ المیسیبی،
 ابو منصور حسن بن نوح القمری البخاری،
 حجۃ الحق، شرف الملک، امام الحکماء، سلطان الفلسفة، الشیخ الرئیس، الحکیم وزیر، الدستور،
 ابو علی الحسن بن عبدالله بن الحسن بن علی بن سینا^(۱)
 ابو علی بن مسکویه،
 ابو نصر عراقی،
 علی بن سهل طبری،
 محمد ابوبکر بن زکریای رازی^(۲)، مؤلف الحاوی و المنصوري،
 ابن ابی صادق شاگرد ابن سینا،
 اسماعیل بن حسن بن محمد،
 ابوالقاسم عبد الرحمن بن علی بن احمد بن ابی صادق^(۳)

۱- ریکن Roger Bacon ابن سینا را به سان زیر معرفی می کند: «ابن سینا به دنبال ارسطو رهبر و سرکرده فلسفه است. این ستایش نه به سبب فلسفه عام پستند وی، یعنی فلسفه مشائی اش، به وی، چنان که ظاهرا انتظار از آن می رفت، تعلق دارد بلکه به سبب آن فلسفه ای که خودش «شرقیه» می نامد، فلسفه ای که در آن به جزئیات فلسفه بر طبق حقایق محض آن و بر طبق حقیقت محض فلسفی پرداخته است:

"Avicenna dux et princeps philosophiae post Aristotelem,... et hoc non tamen ad hanc laudem pertingens propter philosophiam suam vulgatam (seu peripateticam), ut patet consideranti, sed propter ejus philosophiae quam vocat orientalem, in qua determinavit philosophiae Partes secundum suas puritates (in Metaphysica), et secundum puram veritatem philosophie (in opus Majus)": Troilo, E., *Avicenna-Filosofo e la sua influenza su la filosofia e la cultura europea del Medio Evo (e anche d'oltre M.E)*, ... Rome 1957, p. 36.

و نیز رک. به استفان پانوسی، «فلسفه شرقی ابن سینا»، در جشن نامه استاد یحییٰ مهدوی.
 ۲- «از بین کلیه پزشکان بزرگ آن عهد فقط یک نفر هست که می توان او را با ابن سینا مقایسه نمود و او محمد بن زکریای رازی است.... در مقام مقایسه ما براستی نمی توانیم بگوییم که از دو نایبغه عالم طبابت یعنی زکریای رازی و ابن سینا کدام عالیقدرتر می باشد. در بسیاری از موارد هر کدام به نوبه خود منحصر به فرد محسوب می گرددند. کار و زندگی هر دو سرشار از عشق و علاقه به علم و دانش بوده است که نظیر آن را فقط درین هنرمندان دوره رنسانس ایتالیا می توان یافت. ابن سینا پزشکی را در ابتدای جوانی آموخت و سپس به موضوعات دیگر پرداخت، اما رازی در نیمه عمر خود که استاد مسلم موضوعات دیگری بود به طب علاقمند گردید و به سوی آن روی آورد به طوری که وقتی چهل سال از عمرش می گذشت استاد مسلم موسیقی، طب، شیمی، زمین‌شناسی و فلسفه محسوب می گردید»: سیریل الگود، تاریخ پزشکی ایران، ...، برگ ۲۸۴ و ۲۹۵.

۳- «ابن ابی صادق مانند حلقه ای است که دو نفر از مشهورترین پزشکان جهان را به هم ارتباط می دهد زیرا همانطور

۱۳۶ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

ابوالحسن مختارین حسن بن عبدون بن بطلان المیسحی، مولف *تقویم الصحوه*،
اسمعیل بن حسن بن محمد بن احمد حسینی ابوابراهیم جرجانی، مولف *ذخیره خوارزمشاهی*،
حجت‌الاسلام ابوعبدالله محمد فخرالدین ابن‌الکاتب^(۱)،
عبدالرحمن سرخسی،
ابوالفرج عبدالله بن طیب المیسحی،
علی بن رضوان ساکن قاهره،
ابوالحسن یحیی بن عیسی بن علی بن جزلاء، مولف *تقویم الابدان و منهاج البیان فی ما یستعمله انسان*،
عدن بک الحکیم،
ابن صفیه ابوغالب بن صفیه المیسحی،
ابوالخیرین ابی البقع بن عطار،
ابوعلی بن ابی الخیر بن عطار،
ابن عکاش الجراح،
ابونصر،
ابوالحسین سعد بن معمول برادر ابن عطار، پزشک دربار خلیفه ناصر^(۲).

که گفتم اولاً استاد او ابن سينا بود و در اواخر عمر هم شاگردی پیدا کرد با قابلیت فراوان به نحوی که از هر نظر شایستگی آن را داشت که استادش، آن چه را که از استاد خود ابن سينا آموخته بود، به او بیاموزد. اسم این شاگرد اسمعیل بن حسن بن محمد بن احمد حسینی جرجانی و کیهان ابوابراهیم و لقبش شرف الدین و یازین الدین بود؛ سیریل الگود، همانجا، برگ ۲۱۴ تا ۲۱۵.

۱ - «چند سال پس از فوت جرجانی، شخصی به نام فخرالدین در ری تولد یافت که در اواسط عمر خوبیش به خدمت خوارزمشاهیان درآمد و او، هم چنان که جرجانی زیستی است بر تارک علم پزشکی ایران، از افتخارات فلسفه این کشور محسوب می‌گردد... او در امر طبابت نیز نقشی ایفا کرده است که لازم است مورد بررسی قرار بگیرد»؛ سیریل الگود، ...، برگ ۲۰.

۲ - «هدف نهانی ناصر خلیفه از بین بردن کامل سلجوقیان که اینک به علت نزاع‌ها و کشمکش‌های داخلی کاملاً ضعیف شده بودند و پایان دادن به قدرت حاکمه آن‌ها در منطقه ما بین النهرين بوده و چنین تصور می‌کرد که می‌تواند یک بار دیگر خلافت را از زیر نفوذ فرهنگی، علمی و هنری ایرانیان خارج کند و برای این منظور ابتدا علاء الدین تکش خوارزمشاه را ترغیب کرد تا به سلجوقیان حمله کند و در این جنگ طغول آخرین پادشاه سلجوقی شکست خورد و کشته شد ولی برخلاف تصور خلیفه، این علاء الدین تکش خوارزمشاه بود که تبدیل به قدرت اول جهان اسلام شد نه خود او»؛ سیریل الگود، همانجا، برگ ۲۳۴.

عمارین علی موصلى جراح^(۱)

شیخ رضى الدین الراھاوی،

ابوسهل بن عبدالعزیز نیشابوری النیلی^(۲)،

ابوبکر جوینی، مولف الهدایه،

احمد بن فرج، مولف الکفایة^(۳)،

ابوالفرج بن قوف، مولف الشافی،

وقتی که خلیفه ناصر دید بر خلاف تصورش علاءالدین پس از شکست طغرل آخرین پادشاه سلجوقی به قدرت اول جهان اسلام درآمده است، دست به دامان چنگیزخان مغول شد که به تازگی در مغولستان قدرتی برای خود کسب کرده بود و دامنه نفوذ خود را به تدریج به سوی شهرهای ثروتمند همراهی گسترش می‌داد. بالاخره «چنگیزخان به ایران یورش آورد و جلال الدین خوارزمشاه کشته شد. اگر چه خلیفه ناصر ابتدا از این امر شادمان شد ولی دیری نگذشت که دید چنگیزخان نیز مردی نیست که اهداف او را پیگیری کند»^(۴)، با هجوم مغول‌ها «ایران یک بار دیگر دستخوش خرابی‌ها و ویرانی‌های وحشتناک گردید. از نقطه نظر ما، یعنی ذکر تاریخ پزشکی ایران، باید بگوئیم که در این مورد نیز فاتحین جدید مانند فاتحین قبلی یعنی اعراب چیزی نداشتند که بتوانند به پزشکان ایرانی بیاموزند... با وجود آنکه مغول‌ها خیلی زود تحت نفوذ تمدن و علوم ایران قرار گرفتند باز نتیجه فوری بورش وحشیانه آن‌ها پیدایش وقهای در پیشرفت علوم مختلف از جمله پزشکی بود. سربازان مغول

۱- «از شواهد امر چنین برمی‌آید که داوطلبین رشته جراحی چندان زیاد نبوده‌اند، زیرا به عنوان مثال عمارین علی موصلى نوشته است که جز خودش فقط دو نفر دیگر در این رشته هم کلاس او بوده‌اند... به علاوه تعداد جراح‌ها نیز خیلی کمتر از اطباء و داروسازها بود. در بین کتب قدیمی، کتابی که اختصاصاً در این موضوع باشد وجود ندارد، اما هستند کسانی که بیش و کم زاجع به آن مطلبی نوشته‌اند، معروف‌ترین این افراد یکی ابوالقاسم خلف زهراوی از اهالی کردلو (حدود سالهای ۱۰۰۰ میلادی) است که فصلی از کتاب خود به نام کتاب التصرف را به جراحی اختصاص داده است و دیگری ابن القوف مصری است که در حدود سالهای ۱۵۲۰ میلادی می‌زیسته است: سیریل الگود، تاریخ پزشکی ایران، ...، برگ ۳۴۴ و ۴۰۳.

۲- «رابع ترین کتب درسی در مدارس طب کتاب فصول بقراط، مرشد رازی و مسائل حنین بود که در سالهای اول تدریس می‌شدند. ابوسهل بن عبدالعزیز نیشابوری، ملقب به نیلی نیز کتابی در تفسیر سه کتاب فوق نوشته بود که آن هم جزو کتب درسی سال اول مورد مطالعه قرار می‌گرفت... در سال دوم دانشجویان که می‌خواستند تحقیقات بیشتری در زمینه فلسفه و تئوری یماری‌ها به عمل یاورند، در ساعات فراغت خود کتبی نظری سه عشر جالینوس، حاوی رازی، الملکی علی بن عباس اهوازی، صد باب ابوسهل، قانون ابن سینا، و بالاخره ذخیره خوارزمشاهی سید اسماعیل جرجانی را نیز مطالعه و بررسی می‌نمودند»: سیریل الگود، همانجا، برگ ۳۴۸، تا ۳۴۹.

۳- رک. به سیریل الگود، همانجا، برگ ۳۴۸. ۴- سیریل الگود، همانجا، برگ ۳۴۸.

برای جان و مال مردم و علم و هنر هیچ ارزشی قائل نبودند. یکی از شهرهایی که به تصرف ایشان درآمد مرو بود، ...، در کشتار بی سابقه این شهر قطب الدین دانشمند بزرگ ایرانی و بر جسته‌ترین شاگرد فخر الدین رازی نیز به قتل رسید. او به علت آن که تحصیلات خود را در مصر انجام داده بود لقب «مصری» داشت، بعد به ری آمد به تحصیل خویش ادامه داد و کتب متعددی در فلسفه و طب تحریر کرد. وی در تحقیق نیز مقام والائی داشت و اولین کسی است که نوشت ابوالخیر بن عطار و فخر الدین در تحریر مطالب واضحتر و صحیحتر بر ابن سينا ارجحیت دارند^(۱)

دو سال بعد چنگیز خان به سوی هرات حرکت کرد و در قتل عام آن جا نجیب الدین سمرقندی داروشناس و مولف الاسباب والعلامات را کشت^(۲). «دیری نگذشت که ری، قم، قزوین و دیگر شهرهای این سوی جبال زاگرس به سرنوشت هرات و نیشابور و سمرقند مبتلا شدند و اگرچه وجود کوههای اطراف همدان موجب شد که خلیفه از گرفتار شدن به سرنوشت مشابهی در امان بماند اما این برکتار ماندن چندان دوام نیاورد.

سقوط بغداد به دست مغولان صدمه‌ای مشابه آن چه که از جانب اعراب به هنگام فتح ایران بر علوم وارد شده بود بر پیشرفت علم و دانش اعراب وارد کرد ولی از آن جا که علم و دانش اعراب اکتسابی بود، برخلاف ایرانی‌ها دیگر هرگز نتوانستند موقعیت سابق خویش را به دست بیاورند.

«واکنش هجوم مغول و وحشیگری‌های آن‌ها به قدری شدید بود که تا چندی هیچ نوع فعالیتی در هیچ زمینه‌ای دیده نشد، از سوی دیگر به اسارت درآمدن گروه کثیری از ایرانیان موجب گردید که مغول‌ها سریعاً با تمدنی ناشناخته تماس پیدا کنند و بالطبع مجدوب آن شوند به طوری که چند سال بعد که متصرفات فاتحین اولیه تجزیه شد و هر قسمت آن به دست گروهی افداد، پادشاهان ایلخان به حمایت از علماء و فضلا برخاستند... هلاکوخان پس از فتح بغداد هفت سال دیگر به عنوان ایلخان بر ایران حکومت کرد. او مراغه را به عنوان پایتخت انتخاب نمود و بنا به توصیه وزیرش خواجه نصیر الدین طوسی رصدخانه مهمی در این شهر بنا کرد که خرابه‌های آن هنوز باقی است... خواجه نصیر الدین با وقوف کامل به اهمیت امر تعلیم و تربیت پس از کسب قدرت و جلب اعتماد هلاکوخان دست به ایجاد و ساختمان مدارس متعدد در سراسر کشور زد.

همان‌طور که گفتیم پس از فتح بغداد هلاکوخان به مراغه رفت و آن جا را پایتخت خود ساخت و بنا به توصیه خواجه نصیر الدین رصدخانه مهمی در آن شهر بنا کرد و دستور داد تمام کتب مربوط به

۱- سیریل الگود، همانجا، برگ ۴۳۵ و ۴۳۶.
۲- رک. به سیریل الگود، همانجا، برگ ۴۳۷.

نجوم را که در جنگ‌ها به دست آورده بودند به آنجا ببرند... متأسفانه بعدها به رصدخانه مراغه توجهی چندانی مبذول نشد به طوری که در زمان شاه اسماعیل به تعمیرات اساسی نیاز پیدا کرد و انجام این کار به عهده غیاث الدین شیرازی منجم واگذار گردید»^(۱)

کسانی که در دوره مغول شهرتی در پزشکی به دست آورده عبارتند از:

آرون ابوابی الفرج بن عبری المیسحی،

گریگوری بن آرون بن عبری^(۲)،

شیخ‌الاسلام کمال الدین،

حجت‌الاسلام قطب الدین بن ضیاء الدین مسعود کازرونی، چشم پزشک،

بن کمال الدین ابوالخیر کازرونی پزشک^(۳)،

سعد الدلوه، پزشک مخصوص ارغون فرزند آباخان^(۴)،

خواجه امین الدلوه، پزشک مخصوص ارغون،

فضل الدین ابیالخیر علی معروف به رشید الدین، وزیر غازاخان و بانی مدارس و ابنيه تاریخی در

تبریز^(۵)، همدان و شیراز.

۱- سیریل الگود، همانجا، برگ ۳۴۷، تا ۴۴۰.

۲- «از جمله آثار کاملا پزشکی ابوالفرج مجموعه‌ای است شبیه به حاوی زکریای رازی، او به علاوه برخی از آثار دیوکوریدس و حنین را نیز خلاصه کرده و مقالات و تفاسیری بر کتب ابن‌سینا، بقراط و جالینوس نوشته است. وی کتاب مختصر الدوله خود را به دو زبان عربی و سریانی نوشته است ولی مطالب این دو نسخه با هم اختلافاتی دارند و علت این امر احتمالاً اینست که در نسخه عربی سعی کرده است مطالب به نحوی باشند که موجب رنجش خوانندگان مسلمان نشود»: سیریل الگود، همانجا، برگ ۴۴۱، ۴۴۲.

۳- «با وجود این که طبابت یک شغل خانوادگی برای قطب الدین محسوب می‌گردید و خودش نیز قید کرده که از او ان جوانی به این حرفة علاقه داشته است معلمک بعدها به فلسفه رغبت بیشتری نشان داد و در این رشتہ از مکتب ابن‌سینا که او را «سلطان فلسفه» نامیده پیروی کرده است»: سیریل الگود، همانجا، برگ ۴۴۳.

۴- سعد الدلوه که یک نفر کلیمی بود به وزارت آباخان رسید و «تا آنجا که توانسته بود خویشان و اقوام خود را وارد کارهای دولتی کرده بود و این عده با مسلمانان بدرفتاری می‌کردند»...، جمعی از بزرگان ابتدا سعد الدلوه را زندانی کرده و سپس به قتل رساندند»: سیریل الگود، همانجا، برگ ۴۴۶.

۵- «این شخص در دوران پرافتخار وزارت خود مدارس، بیمارستان‌ها و کتابخانه‌های متعدد بنا کرد. در شرح حال او نوشته شده است که ۲۴ کاروانسرا، ۱۵۰۰ کارگاه صنعتگری، ۳۰۰۰ منزل برای مردم به اضافه تعداد زیادی باغ، مغازه، آسیاب، کارخانه‌های بافتگی و رنگرزی و کاغذسازی و بالاخره یک ضرایبخانه ساخت....».

رشید الدین در دوره وزارتیش مجبور شد به دستور ارغون سفری به هندوستان برود و ملوک این کشور را از قدرت مغول‌ها باخبر کند و به این ترتیب آن‌ها را وادار به پرداخت خراج نماید. رشید الدین از این موقعیت برای تحقیق در

۱۴۰ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

محمد بن نیلی، رئیس بیمارستان تبریز^(۱)

ابن مهدی، رئیس بیمارستان همدان^(۲)

محمد بن الیاس شیرازی، رئیس بیمارستان اتابکیان شیراز^(۳)، و مؤلف لطایف الرشیدیه و

داروهای هندی و شیوه‌های درمانی ایشان استفاده کرد و به هنگام بازگشت چندین نوع داروی ترکیبی و گیاهی را که در ایران یافت نمی‌شد با خود به همراه آورد.... رشیدالدین به رغم پرداختن به تمام این امور، توانست تمایل شاه مغول را برای نوشن یک کتاب تاریخ نیز برآورده سازد و کتاب جامع التواریخ را نوشت...، این کتاب یکی از مراجع مورد استناد بسیار معتبر برای بررسی تاریخ ایلخانیان می‌باشد.... .

او از سیستم مهرکردن قراردادها با انگشت در چین یاد کرده و می‌نویسد....: «تجربه ثابت کرده است که در جهان دو نفر را نمی‌توان یافت که دارای انگشتان کاملاً مشابه هم باشند»... او اولین دانشمندی است که این حقیقت را روی کاغذ آورده و اهمیت آن را درک کرده است. ... در کتابخانه او ۶۰۰۰ جلد کتاب که بسیاری از آن‌ها را از چین و هندوستان آورده بود وجود داشته است، علاوه بر این او دارای مجموعه بسیار نفیسی از ظروف چینی بوده که تعدشان ۱۰۰۰ عدد قید گردیده و این به غیر از ظروف کنده کاری‌ها و دیگر آثار هنرمندان هندی و چینی بود که در گلکسیون خود نگاهداری می‌کرد. ... خواجه رشیدالدین فضل الله در شکوفا ساختن قدرت معنوی و سیاسی ایرانیان نقش فوق العاده مهمی در تاریخ ایفا کرده است.

او در زمانی به دنیا آمد که قدرت معنوی خلیفه بر سراسر جهان اسلام سریعاً رو به کاهش می‌رفت و سرانجام نیز به کلی مضمحل شد و او با استفاده از این موقعیت مرکزیت جدیدی در تبریز به وجود آورد و آنجا را کانون جدید علم و مرکز تجمع علماً و دانشمندان نمود. با انتقال یافتن مرکز به یک خطه کاملاً ایرانی، زبان عربی نیز با سرعت سیر تهافتی طی کرد به طوری که دیگر کتب علمی و غیرعلمی به فارسی تحریر می‌شدند و در کلاس‌های درس، دروس به زبان فارسی تدریس می‌گردیدند. دیری نگذشت که خواجه رشیدالدین توانست با استفاده از نیرو و قدرت پادشاهان مغول تبریز را به صورت مرکز جدید امپراطوری اسلام در بیاورد و خود علا در رأس جهان علوم قرار بگیرد. این گفته را به هیچ عنوان نباید اغراق تلقی کرد زیرا شواهد زیادی در اثبات آن در دست می‌باشد مثلاً او یک بار به والی آسیای صغیر دستور داد تا مقرری ای برای ده نفر شش نفر ساکن کردوا، سویل و سایر شهرهای ایالت اندلوزیا و چهار نفر ساکن تونس، تربیولی و کروان بودند؛ سیریل الگود، همانجا، برگ ۴۲۳ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲.

۱ - ۵۰ پژشک در بیمارستان مذکور خدمت می‌کردند که عده‌ای از آن‌ها از اقصا نقاط دنیا آن روز مثل مصر، چین، هند و سوریه آمده بودند. هریک از این پژشکان مسؤول تعلیم ده دانشجو بودند...، سیریل الگود، همانجا، برگ ۴۴۹.

۲ - «طبعی است دانشمند فاضلی چون رشیدالدین تمام هم خود مصروف پایتخت نمی‌کند، در همدان نیز که زادگاهش بود و در سال ۱۲۵۷ در آن به دنیا آمده بود بیمارستان مشابه‌ای بنادرد و به رئیس آن که ابن مهدی نامیده منشد دستور داد تا در حد امکان در رفاه و آسایش بیماران بکوشد و بهترین داروها را برای آن‌ها فراهم کند و برای حسن انجام کارها بازرسین مخصوص تعین کرد»: سیریل الگود همانجا، برگ ۴۴۸.

۳ - رشیدالدین علاوه بر تبریز و همدان در شیراز نیز بیمارستان دیگری شالوده گذاری کرد: «در این شهر قبل از بیمارستانی به نام «بیمارستان اتابکیان» وجود داشت که به تدریج رو به ویرانی رفت و بود، رشیدالدین آن را تعمیرات

لحظه الحکماء،

جمال الدین، باعث قتل رسیدالدین بر اثر بدگوئی های ابوسعید بهادر،
حمد الله بن ابی بکر بن حمد الله مستوفی قزوینی، مؤلف نزهت القلوب.

از فحوای مطالبی که در رویه های پیش از این به نگارش درآمد چنین برمی آید که روح تأثیرپذیر ولی تسخیرناپذیر ایرانی در چرخاچرخ روزگار و در گرداب پیش آمدها چه در زمان امویان و عباسیان و چه در زمان سلجوقیان و مغول و ترک تیمورلنگ و پس از آن تا به امروز که در زیر یورش باخت آبادی و غربی مابی قرار گرفته است رنگ و فام غالب خود را ظاهرا پذیرفته ولی باطنها در انتظار پیش و فرسوده شدن نیروی بظاهر غالب مانده، بدون اینکه بگذارد ریشه های در تاریخ خلیده و شکوفه آفرین او را ریشه کن کنند، تا تواند در فرصت مناسب آب و هوای مساعد به شکوفائی مجدد و برناور از پیش پردازد و پیامون خود را دگرباره از عطر و بوی نوبهاری خود مست و مستفیض گرداند. روح تاریخ ایران به مانند آن فلفل ریزی است که باید آنرا شکست و آن را چشید تا تیزی مزه آن کار خود را مؤثر گرداند. روح تاریخ ایران به مانند آن آتشی است در زیر خاکستر که به هنگام یورش طوفان به فروزش می رسد.

روح تاریخ ایران به مانند آن گیاهی است که به هنگام وزید و وز تدبادی یا به هنگام جهید و خیز گردبادی سر و تن خود را خمانده تا هنگام رستاخیزش در پی آن تدباد و گردباد فرا رسد. روح در زمانی تاریخ ایران غیر از روح همزمانی تاریخ ایران است، چرا که روح در زمانی ایران تسخیرناپذیر و به مانند آن کوره آتش افروزی است که ناب را از ناب پالایش می دهد، ولی روح همزمانی تاریخ ایران می تواند دستخوش تاثیرات و تقلبات روزگار گردد. اگر روح همزمانی تاریخ ایران خود را با روح در زمانی آن هماهنگ کند آنگاه است که سیر غ افسانه ای و گزندزادی دیرینه ایران دگرباره در آسمان آن ظاهر گردیده است.

آری زمانی که ایران با وجود آن همه گشت و گذر رویدادهای ناگوار از حمله درست یا نادرست^(۱) اسکندر گرفته به ایران تا به رنسانس اروپائی، پی درپی غرب را از نور دانش و فرهنگ

اساسی کرد، سازمان جدیدی برایش پی ریزی نمود و ریاست آن را به محمد الیاس شیرازی واگذار ساخت»؛ سیریل الگود، همانجا، برگ ۴۴۸ - ۴۴۹.

۱ - رک. به احمد حامی، سفر جنگی اسکندر مقدونی به درون ایران و هندوستان بزرگترین دروغ تاریخ است، تهران ۱۳۵۴.

۱۴۶ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

منور گردانیده بود، هیچ کس به دنبال مظاهر غربی نمی‌رفت، چرا که «در ایران یک سبک علمی و سطح دانش بالاتری، بالاتر از اروپائی همان زمان موجود بوده است.

«سل جوان ایرانی وظیفه دارد که نتایج حاصل از پیشرفت‌های موجود در غرب را به ایران منتقل کند ولی این کافی نیست بلکه لازمتر این است که ایرانی‌ها این پیشرفت‌ها را نیز از عمق تمدن، تاریخ ادبیات و زبان خود سبب گردند»^(۱).

آری «اطلاع از آنچه در سایر کشورهای جهان می‌گذرد نه تنها بد نیست بلکه لازم هم هست. ولی توجه انحصاری به آنچه خارج از مرزهای ایران رخ می‌دهد نشان بارزی از انحطاط فکری است. برای پیشبرد بحث و انتقاد سازنده راجع به مسائل ایرانی دولت و ملت هر دو مسئولیت سنگینی دارند. دولت باید اطلاعات لازم را در اختیار مردم عموماً و پژوهشگران خصوصاً بگذارد، و پژوهشگران هم باید از به عاریه گرفتن افکار خارجیان به جای بکر اندیشه دوری جویند»^(۲).

به هر حال ما در بررسی خود تنها به برخی از بزرگان ایرانی فلسفه و پژوهشگری اشاره کردیم و شناساندن بزرگان دیگر ایرانی در رشته‌های دیگر را به خواننده و اهل فن واگذار می‌کنیم. در اینجا باید یاد آور شد مطالبی که در ارتباط با دوره اسلامی ایران بیان شد در حکم مشتی از خروار بوده و به هیچ وجه به جزئیات امر در دوران آل بویه و سلاجقه و مغول و ترک، که خوشبختانه در کتب و مقالات معتبر به زبان فارسی که به اندازه کافی در دسترس هر علاقمندی به آن می‌تواند قرار بگیرد، نپرداخته است. منتهی در لابلای عرضه کردن این مشت از خروار نمونه‌ها، کوشش شده است چشم اندازهای تازه‌ای که کمتر در کتب مورد دسترسی به آن توجه کرده‌اند به منظور ایجاد بررسی‌های تازه در مورد سیاست فرهنگی ایران به مجموعه چشم‌اندازهای معمولی دیگر اضافه کرد.

۱- کارل هومل، مباحثی درباره اصول فرهنگ اروپائی و رابطه آن با فرهنگ شرق، ...، برگ ۲۴.

۲- نعمت‌الله کیکاووسی، ایرانی درباره ایران مطالعه نمی‌کند، کیهان، شماره ۹۵۷۳، برگ ۲۱، ستون ۱ - ۲.

گفتار هفتم: وضع کلی علم و فرهنگ در دوره صفویه

الف: دوره صفویه در بافت تاریخی و سیاسی و مذهبی زمان خود.

درباره پدیده‌های مختلف در زمینه‌های گوناگون تاریخ بشری در دوره صفویه منابع و پژوهش‌های بیشماری در دسترس نویسنده‌گان و خوانندگان امروزی هست، از این روی آنچه که در اینجا به نگارش درخواهد آمد چیزی جز تکرار مکرات نیست. ولی از آنجاکه چه بسا در تکرار مکرات دیده‌ای تازه‌ای که منجر به ایجاد جرقه‌های تازه در ابوه ابرهای اندیشه شود دخیل می‌گردد، نگارنده نیز به این امید که شاید جرقه‌ای در میان اندیشه‌های خود یا اندیشه‌های خواننده به وجود آید، از تکرار مکرات خودداری نکرده و درین را روانداشت.

«پس از حاکمیت سه قرنی ترکان مغول و جانشینان تیمورلنگ ایران توانست در دوران ابتدا درخان و لی سپس اسفانگیز و محنت‌زای صفوی در راه پیشرفت تمدن و فرهنگ خود نفسی تازه کند. از سال ۹۰۷ هجری قمری که خاندان شیخ صفی‌الدین اردبیلی به نام سلسله صفوی بر ایران حاکم شدند، سعی نمودند که سنت اداری و کشورداری ساسانیان و آل بویه و سلجوقیان و سامانیان، یعنی تمرکز و قدرت شاهنشاهی و پیشرفت نظام مدنی را، اما این بار تحت لوای مذهب تشیع، که اینک خود را جانشین پیغمبر اسلام و خلیفه مسلمانان میدانستند، محفوظ دارند.

«صفویان در دوران فرمانفرمائی ۲۴۰ ساله خود بر ایران نقش بزرگی در تاریخ پیشرفت فرهنگ و تمدن این سرزمین بازی نمودند، بویژه سلطنت شاه عباس اول رونقی در زندگی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و همچنین در زندگانی معنوی ایرانیان به وجود آمد و یک بار دیگر ایران در جهان آن زمان سربلند گردید و توانست بار دیگر به سابقه درخان تاریخی خود بنازد»^(۱).

شاه اسماعیل صفوی به سال ۱۵۰۰ میلادی تاجگذاری کرد و به سال ۱۷۲۲ میلادی محمود افغان در کاخ چهل ستون اصفهان به دست شاه سلطان حسین صفوی تاج بر سر خود نهاده به تخت نشست و به سلسله صفویه در عمل پایان بخشید. بنابراین سلسله صفویان به مدت دو سده و چند دهه در

۱- میرحیمد مدنی، جامعه ایران و ویژگی‌هایش پس از اسلام، در: همکاری معنوی، سخنرانی‌های سمینار لیندیخ جهت آموزش ایرانیان در آلمان برای ایران، شماره ۴ و ۵ توینینگن ۱۳۵۳، برگ ۳۹.

ایران فرمانفرماei کرد: «به طور خلاصه در مدت دو سده یازده سلطان صفوی بر تخت شاهی ایران نشستند. سه نفر آنان واقعاً پادشاهان بزرگی بودند این پادشاهان وحدت ایران را به وجود آوردند و مذهب شیعه را مذهب رسمی دولتی نمودند و میان ایران و اروپا روابط نزدیک برقرار ساختند»^(۱).

برخی از محققین عقیده دارند که «اگر گفته‌های دقیق و سرشار مسافرین متعدد اروپائی نبود، مطالعه تاریخ سیاسی و اقتصادی ایران در زمان صفویه غیرممکن می‌شد»^(۲). اگر این عقیده درست باشد باید نتیجه گیری کرد در دوره‌ای که آنهمه ادب‌ها و شعرها و حکماء و اطباء و دانشمندان کتبی از خود به جای گذاشتند به علتی از علل جرأت نداشتند در مورد سیاست، و قایع را آنچنان که می‌بایست در رابطه‌شناسی با انگیزه‌های ملی و انضمامی و یا شخصی و انتزاعی برای اطلاع آیندگان به نگارش درآورند. آیا خاندان صفوی با استفاده از قدرت و ایجاد وحشت ملت ایران را به زیر پوشش وحدت ملی درآورند و یا این انگیزه ملی ایرانیان بود که منجر به وحدت و قدرت و استقلال گشت. به هر حال اگر شق دوم درست باشد، باید نویسنده‌گان و شعراء و ادبای آن دوره از همان انگیزه ملی آب خورده باشند و آن را برای تیز کردن و منزه کردن قلم خود در نگارش و قایع با دیدی استقادی و رابطه‌سننجی انضمامی نیز به کار می‌بینند. این مطلب را باید با بررسی موشکافانه محتویات نوشته‌های بومی آن دوره بررسی کرد و ستایشنامه‌ها و چکامه‌های ستایشگرانه و چربزبانی را که از انگیزه‌های شخصی و جاه‌طلبی آب می‌خورده است، در این بررسی به کنار گذاشت تا حقیقت انضمامی در بافت واقعیت به صورت عربیان به پنهان چشم‌انداز پژوهشگر درآید.

«زمان سلطنت شاه تهماسب مصادف بود با ورود هیأت‌های متعددی از کشورهای اروپا به ایران که هر کدام به نوبه خود خاطرات و مشاهدات خویش را در ایران به رشته تحریر درآورده‌اند و به این ترتیب منابع و اطلاعات زیادی در اختیار ما می‌باشد. ولی باید توجه داشت که بسیاری از مطالب مزبور منطبق با حقیقت نبوده و صرفاً تصورات نویسنده و یا مشاهدات محدود و اتفاقی آن‌ها می‌باشد»^(۳).

این هیأت‌ها که به ایران گسلی می‌شدند یا «نمایندگان سیاسی بودند که برای عقد قرارداد نظامی یا بازرگانی سفر می‌کردند، یا بازرگانانی بودند که در جستجوی بازار تازه‌ای برای فروش امتعه خود به آن نقاط عزم سفر کرده بودند. یا اعضای هیئت‌های مذهبی بودند، که عدم تعصب مذهبی و مهمان‌نوازی ایرانیان آنان را به این نقاط کشانیده بود. بعضی نیز مسافرانی بودند که فقط برای لذت

۱- هانری ماسه، سلسله صفوی، در: تمدن ایرانی، برگ ۳۰۲، ۳۰۱.

۲- ژ. پ. مناس، مسافرتهایی که در سده یازدهم به ایران شده است، در: تمدن ایرانی، برگ ۳۰۷.

۳- سیریل الکود، همانجا، برگ ۵۱۲.

مسافرت به ایران می‌آمدند. تمام این اشخاص اطلاعاتی راجع به ایران داده‌اند که برای ما بسیار مفید است. تنوع این قبیل اطلاعات به ما اجازه می‌دهد که آن‌ها را با هم مقایسه کنیم. بعضی از این مسافران هیچ اطلاع جدیدی از مسافرت خود ندارند زیرا قبل راجع به آنچه دیده‌اند از طریق کتب سایر مسافرین اطلاع داشته‌اند.

بعضی دیگر فقط راجع به امور مورد علاقه خود مطالعه نموده‌اند، مانند وضع سیاسی یا جزئیات زندگی روزانه مردم. ولی به هر حال مجموع نوشته‌های مسافران، در ایران، یکی از غنی‌ترین و دلپذیر ترین نوشته‌های نوع خود می‌باشد.

«این امر باعث می‌شود که، جماعتی از مورخین تاریخ ایران را که بیشتر آنان اروپائی هستند در نظر داشته باشیم»^(۱). اگر درست باشد که «سلسله صفویه حکومت خانخانی زمان مغول را به نوعی حکومت استبدادی تبدیل کرد که شخص شاه در رأس آن قرار داشت»^(۲)، عصر استبدادزده صفویه منطبق می‌شود با عصر استبدادزدایی و عدم تمرکز در همه زمینه‌ها در اروپا. استبدادی که به مرور زمان نسبت به امور مذهبی در واتیکان تمرکز مطلقی یافته بود، اینک توسط لوتر و کالوین و ژانسینیست‌ها و بدعت و انشاعاب‌های دیگر مذهبی از هم پاشیده شد. استبدادی که در فلسفه باگذشت زمان بر دو محور افلاطون - آوگوستینوس از یک سوی و ارسسطو - توماس آکویناتیس از آن سوی دیگر در گشت و چرخ بود، اینک توسط فلاسفه دیگری که از یک سوی مردم‌گرای *humanistes* و از سوی دیگر در جستجوی نسبیت از راه همه دربرگیری داده‌های تاریخی و علمی *encyclopedistes* و نیز دسته‌ای که معتقد به اصالت تجزیه *experimentalistes* بودند، در هم کوییده شد و راه را برای فلاسفه دیگر با فلسفه‌های متفاوت باز کرد. استبدادی که در زمینه هنر و معماری تنها از معیارهای هنر و معماری کلاسیک یونان و روم آب می‌خورد و اوج امکانات خود را در لئوناردو دی وینچی و میکائیل آنژلو و رافائلو و برامانته به والاترین شکوفائی رسانده بود، اینک توسط مکاتب آلمانی، روسی، ونیزی، فرانسوی، فلاماندی، هلندی، اسپانیائی و جز آن پخش و پاشیده شد. تمرکزی که در زمینه موسیقی در آهنگ‌های سنتی کلیساوی خلاصه می‌شد و اوج قدرت و زیبایی خود را در موسیقی کنسرتی براندنبورگ توسط باخ نشان داده بود، اینک با آغاز شکوفائی اوپرا و موسیقی دراماتیک ایتالیائی و آهنگ‌های فرانسوی و ایتالیائی برای اورگ و شکوفائی کمدی موزیکال ایتالیائی و فرانسوی و ایجاد اوپرای کمیک در فرانسه به مراکز ناشناخته تازه کوچ داده شد.

تمرکزی که در زمینه ادبیات به پیروی کردن از ادبیات یونان و روم باستان منجر می‌گشت، اینک بـ شاهکاری‌های دیگر به ویژه در فرانسه و انگلستان و با بروز عصر طلائی تاثر اروپائی که شامل کمدی اسپانیائی، درام الیابتی، و کمدی هنری ایتالیائی و کلاسیک‌های فرانسوی تا به مونتسکیو بود ملزم به تغییر و عدم مطلق گرایی گشت. استبدادی که در زمینه سیاست نصیب «ساکروم رومانوم ایمپریوم گرمانوروم» Sacrum Romanum Imperium Germanorum از یک سوی و عثمانی‌ها از آن سوی دیگر شده بود اینک از دید دریاسالاری و استعمار جوئی گهی نصیب پرتغالی‌ها می‌گشت و گهی از آن اسپانیائی‌ها، گهی ویژه هلندی‌ها و گهی به دست فرانسوی‌ها یا انگلیسی‌ها.

به عبارت دیگر عصر صفویان منطبق است با عصر عدم تمرکز قدرت‌ها، منطبق با عصر لوی دوازدهم تا لوی پانزدهم در فرانسه، با عصر اوچ قدرت عثمانیان در آسیا و اروپا، منطبق با انقراض قدرت دریائی اعراب (به سال ۱۵۱۰ میلادی) و عثمانیان (به سال ۱۵۷۱ م.) به نفع دریاسالاری پرتغال در خاورزمین، منطبق با گسترش قدرت اسپانیا تا به فیلیپین و مکزیک و پرو در جوار قدرت پرتغال تا به خلیج فارس^(۱) و هندوستان و برزیل، منطبق با انقراض قدرت استعماری پرتغال به سال ۱۵۸۶ م. و انقراض قدرت اسپانیا در هلند به سال ۱۵۸۱ به نفع گسترش استعمار هلند در خاورزمین به سال ۱۵۹۵ و بنیان‌گذاری نیوامستردام (نیویورک) در امریکا به سال ۱۶۰۹ م.، منطبق با انحطاط قدرت عثمانی در اروپا به سال ۱۶۰۶ م. عصر صفوی، آری منطبق است با پایان قدرت پرتغال در هندوستان (۱۶۳۰ م.). به نفع گسترش استعماری انگلیس و هلند و منطبق با انقراض قدرت اسپانیا^(۲) به نفع شکوفایی سیاسی و اقتصادی هلند، منطبق با پیروزی فرانسویان بر اسپانیائی‌ها (به سال ۱۶۴۴) و بر آلمانی‌ها (به سال ۱۶۴۵)، منطبق با تفوق بلا منازع فرانسه بر تمام اروپا (۱۶۴۹ م.) و کسوف قدرت دریائی هلند به نفع طلوع نیروی دریائی انگلستان (۱۶۵۴) و منطبق با هگمونی و انحصار

۱- «هلندی‌ها که تجارت ایران را تقویا به خود انحصار داده بودند در بصره‌دار التجارة انگلیس‌ها را خراب کردند»، محمد جواد بهروز، تقویم تاریخی، فرهنگی و هنری، ...، برگ ۵۲۹. «هلندی‌ها از ضعف دولت مرکزی ایران استفاده کرده جزیره قشم را تسخیر کردند و پایگاه جنگی مهمی در این جزیره ساختند»، همانجا، برگ ۵۳۶. «هلندی‌ها در این سال (۱۶۸۳ م.) جزیره خارک و بعضی دیگر از جزایر خلیج فارس را تصرف کردند ولی یک سال بعد خود آن‌ها را تخلیه نمودند»، همانجا، برگ ۵۳۷.

۲- «دولت اسپانیا و پرتغال چون نتوانستند نفوذ خود را در جزایر خلیج فارس نگهدارند از تمام دعاوی خود صرف نظر کرده رسماً نواحی خلیج فارس را به (شاه عباس کبیر) واگذار کردند و فقط به گرفتن اجازه صید مروارید در بحرین اکتفا کردند»، محمد جواد بهروزی، همانجا، برگ ۵۲۱. «و خلیج فارس از آن تاریخ میدان رقابت بازرگانی میان انگلیسی‌ها و هلندی‌ها شد»، هانزی ماسه، همانجا، برگ ۳۰۰.

قدرت به دست فرانسویان و انگلستانی‌ها بر اروپا (۱۶۹۶ م.) و سرانجام منطبق با پایان قدرت عثمانی در اروپا (۱۶۹۹) و اتحاد فرانسه و انگلستان و اسپانیا (۱۷۲۴) و اتحاد اسپانیا و روسیه و اتریش (۱۷۲۶) و روسیه و اتریش (۱۷۳۴) علیه قدرت عثمانی.

از دید اقتصادی و حقوقی عصر صفویه منطبق است با عصر بانک‌ها و شرکت‌های استعمار جوی اروپائی و تجارت دریائی و صنعتی بر اساس نظریه‌های Walpole در انگلستان و Fleury در فرانسه، که منجر به ایجاد بورژوازی علمی بر اساس نظریه‌های Lemercier de la Rivière و Turgot شد، که این نیز منجر به شکوفایی کشاورزی و اقتصاد علمی و صنعتی در اروپا گشت، که هدف آن «مالکیت و امنیت و آزادی» بود. سرانجام با آدام اسمیت اقتصاد کلاسیک و علمی در اروپا پدیدار شد که منطبق با انقراض سلسله صفویان بود.

با تکرار این پدیده‌ها و داده‌های تاریخی به صورت فشرده در اینجا، به موازات و در جوار زنجیر واره خاندان صفویه در ایران، امید از آن می‌رود که هر خوانته‌ای را دستگیر آید، تا به چه اندازه لازم است به بررسی تطبیقی تاریخ پرداخت تا از تاریخ هم درس گرفت و هم به تاریخ درس داد.

آیا اگر خاندان صفویه به جای استحکام موضع قدرت خویش، که گاهی حتی نزدیک‌ترین افراد خاندان خود را^(۱) قربانی این استحکام می‌نمود، به استحکام حس ملیت در میان ملت ایران می‌پرداخت، امکان آن پیش می‌آمد که دو سده سکوت آن دوره را فراگیرد دو سده سکوت، آن هم بدون اسکندری یونانی، یا عمر بن سعد و قاص عربی، یا چنگیز و تیمور لنگ مغولی؟ آیا اصلاً حس

۱- «شاه اسماعیل برای رفع شورش‌هایی که در خراسان روی داده بود به مشهد رفت و (تمر سلطان) اُزبک پسر شیکخان و «عبدالله خان» برادرزاده او شکست خورد و به ماوراء‌النهر فرار کردند»، محمد جواد بهروزی، همانجا، برگ ۴۸۵. «با آنکه در تمام جزایر خلیج فارس مخصوصاً بحرین بر علیه پرتفالیها شورش‌هایی می‌شد اما شاه اسماعیل نمی‌توانست به آن‌ها کمکی بنماید»، همانجا، برگ ۴۸۹. «شاه اسماعیل دوم را نوشتند که خواهر جاه طلب و سیاستمدار او (پری خان خانم) که بگفته برخی از نویسنده‌گان شاه‌طهماسب را هم کشته بود مسموم کرده»، همانجا، برگ ۴۵۰، پانویس ۲. سلطان ابراهیم میرزا صفوی فرزند شاه اسماعیل اول به دست شاه اسماعیل دوم نیز به قتل رسید. شاه عباس نیز بر اثر تهمت دیگران فرزند خود صفوی میرزا را کور کرد، همانجا، برگ ۵۱۶ و سپس به سال ۱۴۱۴ او را نیز به قتل رسانید. شاه عباس در گرجستان قتل عام کرد. میرعماد خطاط معروف ایرانی متهم به تسنن شده به دستور شاه عباس در کوچه‌های قزوین قطعه قطعه شد، همانجا، برگ ۵۱۷. شاه صفی‌امامقلیخان فاتح هرمز را به قزوین احضار کرد و او را با هرسه فرزندش به قتل رسانید، همانجا، برگ ۵۲۴. شاه سلیمان به سال ۱۶۷۸ در اصفهان قتل عام کلیسی‌ها و ارمنی‌ها را کرد، همانجا، برگ ۵۲۵. شاه سلطان حسین تنها سردار شجاع ایران را معزول و در اصفهان او را کور کرده با برادرش به زندان انداخت، همانجا، برگ ۵۴۷.

ملیت می‌تواند با چربزبانی مسئولین امر، که معمولاً در قبال بالاتر از خود اعمال می‌شود، یا با وعد و وعید آکنده از دروغ که در قبال ملت بیان می‌گردد در مردم یک مرز و بوم ایجاد شود؟ اگر امر اینچنین باشد، هر آینه تاریخ تکرار تواریخ است، با درگرو گذاشتن خویشن در دامنه تاریخ، نه تدریس تاریخ در حکم نواده تواریخ.

مگر راز موفقیت کورش بزرگ در این نبود که به جای تکرار تاریخ، تاریخی که به پادشاهان یاد داده بود هرگاه بر دشمن پیروز شدند او را باکشورش قلم و قمع بکنند، به تاریخ بدینسان درس تازه‌ای داد، که دشمن را به دوست تبدیل نماید؟

به هر حال شاهان صفویه از پی آن بودند که قدرت خود را به هر وسیله‌ای که باشد مستحکم نمایند، استحکامی که می‌بایست در جای اول بر حسن وطن پرستی استوار می‌بود نه بر یکه تازی در میدان قدرت و وحشت‌افزائی. عدم وجود هماهنگی میان قدرت سیاسی و مدنی و معنوی ملی، حتی در میان خاندان سلطنتی صفوی چه رسد به جامعه آن دوره، می‌تواند یکی از عوامل افول صفویان به شمار آید:

«شاید یک قسمت از انقراض سلسله سلاطین صفوی نتیجهٔ تریست زنانه‌ای بود که شاهزادگان - اگر بتهم توشه بر ضد پدر خود یعنی سلطان وقت کشته نمی‌شدند - در حرم پادشاهی می‌یافتد»^(۱). صرف نظر از این فساد معنوی و سوءظن‌های پی در پی میان پدر و فرزند و میان فرزندان نسبت به یکدیگر در خاندان صفوی و عدم تریست درست شاهانه برای زمامداری و سیاستمداری باید از جنگ‌های پی در پی صفویان با قدرت‌های ترک و ازبکی و اروپائی نام برد که از هر سوی استحکام قدرت مرکزی صفویان را تهدید می‌کرد، به ویژه در زمان شاه سلطان حسین که در دوران سلطنت او دولت مقتدر صفویان به زوال و انحطاط رسید: «می‌گویند شاه سلیمان در بستر مرگ گفته بود اگر طالب سریلنگی کشور یید عباس میرزا و اگر خواستار آرامش و راحتید حسین میرزا را به سلطنت بردارید و اطرافیان راحت طلب دومی را برگزیدند»^(۲).

اینچنین پیدا است که اطرافیان خاندان سلطنتی صفوی راحت‌طلبی و جاه‌طلبی و استحکام موضع قدرت خویش را بر سریلنگی کشور و استقلال ملی ترجیح می‌دادند و شگفتاکه شاه سلیمان راحت‌طلبی اطرافیان خود را با سریلنگی کشور ایران در یک کف نهاده بود و انتخاب میان هر دو را

۱- هانری ماسه، سلسله صفوی، همانجا، برگ ۳۰۰، منازعات داخلی میان اعضای خاندان سلطنت بیشتر به ضعف

این سلسله کمک می‌کرد»، همانجا، برگ ۲۹۹. ۲- محمد جواد بهروزی، همانجا، برگ ۵۳۹، پانویس ۳.

محترار و آزاد گذاشته بود. به هر حال چنین به نظر می‌رسد که مذهب تنها پناهگاه سلاطین صفویه در دوران افول بوده است تا حس ملی و کشوریانی را در میان اطرافیان و ملت برانگیزند: «در اوایل سده دوازدهم هجری سلطان حسین جانشین شاه سلیمان در نتیجه تحریک و تشویق روحانیون تعصّب مذهبی بی‌موردی را در ایران رواج داد که باعث طغیان افغانیان سنی گردید. افغانیان، قندهار را در تصرف خود داشتند و از شاه ایران تبعیت می‌کردند. در میان آن‌ها قوم غلزاری بر سایرین حکومت می‌کردند: یکی از روسای آن قوم به نام میرویس پس از کسب اعتماد شاه، مخفیانه آتش طغیان را برافروخت و بیرق استقلال افغانان را برآورشت و در نتیجه جنگی که میان قوای افغانی و ایرانی رخ داد دو لشکر ایران به کلی منهدم گردید (۱۱۲۳ - ۱۱۲۷ هجری). پس از این پیروزی، اقوام دیگر آن حدود با میرویس متعدد شدند و این طغیان به صورت جنگ سنی‌ها با شیعه‌ها درآمد. پس از چند پیکار ایرانی‌ها در مشرق اصفهان از قوای افغانی شکست خوردن و محمود غلزاری شهر اصفهان را به تصرف خویش درآورد (۱۱۳۵ هجری)»^(۱).

بدینسان وسیله‌ای که صفویان برای رسیدن به قدرت به کار بسته بودند اینک باعث شده قدرت را از دست بدنهند: «سلاطین صفوی ایران، مذهب شیعه را مذهب رسمی دولتی کردند، همانطوریکه ساسانیان دین زردشتی را دیانت رسمی ایران قرار داده بودند. ولی قبل از این در سده چهارم هجری سلاطین آل بویه، که سلسله‌ای ایرانی بودند و سلطه اعراب را در ایران برانداختند، هر سال یک هفتۀ از فاجعه اهل بیت حسین در کربلا یاد می‌کردند. در طی این هفتۀ دسته‌هائی در کوچه‌ها به حال گریه به راه می‌افتادند.

«این عزاداری‌های سوگوارانه بقایائی از دوران قدیم ایران بود: «سابقاً نیز به یاد سرانجام غمانگیز سیاوش قهرمان ایران به دست تورانیان مراسمی با همین تشریفات در موقع معین برپا می‌گردید. خلاصه این تشریفات که اصل و مبدأ آن ایرانی است اهمیت آن در مذهب شیعه افزایش یافت تا جایی که به ایجاد یک سلسله نمایش‌های مذهبی منجر شد که گاه از جنبه یک اثر مهیع، قابل تحسین بود و به مذهب شیعه برای برخورداری از یکی از خصائص اصلی خود کمک کرد و این خصیصه عبارت بود از گرامیداشت شهدا و بالنتیجه فکر اشتیاق مفرط و امید رستگاری به توسط امام غایب. در حقیقت مذهب سنت در اسلام به منزله مذهب فاتح و مذهب شیعه به منزله مذهب رنجبر بود»^(۲).

۱- هائزی ماسه، همانجا، برگ ۱۳۰.

۲- هائزی ماسه، مذهب شیعه، در: تمدن ایرانی، برگ ۲۴۶ تا ۲۴۷.

۱۵۰ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

یکی از خصوصیات روحیه و روان ایرانی که منجر به رنج پذیری می‌گردد در این امر نهفته است که یک ایرانی در حسرت و آرزو در نوسان است: حسرت برای امکانات برباد رفته و آرزو به برگشت امکانات دیگر در آینده. اینکه اگر یک ایرانی از راه رسانه‌های گروهی امروزین بداند که بالفرض اروپا یا آمریکا بهشت است خودبخود حسرت می‌برد از آنچه که ندارد، نه اینکه خودبخود دست‌اندرکار گردد یکچنین بهشتی را برای خود فراهم آورد، بل خودبخود در این آرزو به سر خواهد برد که دیگران آن بهشت را برایش فراهم سازند. ولی اگر دولت در حکم چوپان دروغگو ظاهر گردد آنگاه ملت سربرگردانده و حتی دو سده سکوت را با رنج می‌پذیرد از اینکه دگرباره دستخوش چوپانان دروغگو گردد. گویا ایرانی رنجی را که دیگران برایش فراهم سازند با رنج می‌پذیرد ولی نه رنجی را که برخلاف انتظار از اهل بیت خویش آید. ایرانی شیعه‌گرای از اینکه می‌داند «ائمه یکی پس از دیگری به صورتی غمانگیز و باکیفیتی غالباً مبهم به هلاکت رسیدند»^(۱) از این ابا نخواهد کرد که او نیز در عنایت الهی رنج‌های را در غیاب امام متهم گردد بهتر از آنکه به چوپانانی دروغگو، روی آورد. او این رنج‌ها را در پناهگاه عرفان و تصوف در دو سده سکوت و عصر بی‌خبری به دنبال عصر صفوی به عنوان اعتراض به سیاست در حکم پناهگاه چوپانان دروغگو به خوبی پذیرفت و به حالت بی‌تفاوتی فرو رفت. در واقع او از نیاکان خود درس گرفته بود، نیاکانی که به زمانی سه چهارم یک سده را به زیر رنج‌فرمایی بیگانه یونانی سکوت کردند تا سرکرده‌ای به نام ارشک با نوید برگشت عظمت دیرینه آن‌ها را بیدار کرد. نیاکانی که با نویدهای ساسانیان نیز در آرزوی عظمت حسرت‌انگیز گذشته به مدت چهار سده و اندی به سر بردنده و چون به بهشت آرزوها دست نیافتد به زیر رنج‌فرمانی بنی‌امیه به مدت کمایش دو سده و نیم تن دردادند. نیاکانی که پیش از دوره صفویه به مدت سه سده، یوغ بیگانه را از فرمانبری از اهل بیت برتر دانسته با آن به سازگاری نشستند. ایرانی، در حکم نواده همین نیاکان، پس از مشارکت با خاندان صفوی، مشارکتی یکجانبه و بی‌پاداش، از آنجا که دستخوش چوپانان دروغگو از اهل بیت خود گشته بود، این‌بار نیز روى از نویدها برگردانده به خواب بی‌تفاوتی و بی‌خبری فرو رفت تا پس از سه سده، دگرباره بیدار گردد. روح آزرده و بسیار حساس ایرانی تا آنجا که فریب نخورده باشد به خلاقیت و ابتکار و شاهکار می‌پردازد، آنچه که در آغاز دوره صفویه مصدق دارد، ولی همین که فریب خورد هرج و مرج و اغتشاش را در پیرامون نادیده می‌گیرد و به برج حسرت و آرزو در زیر سایه عرفان و تصوف پناه می‌برد و با ریسمان و هم سراب می‌سازد.

ب: علم و فرهنگ در دوره صفویه^(۱) در مقایسه با اروپای آن زمان.

به هنگامی که جلال الدین بن سعدالدین اسعد معروف به علامه دوانی کازرونی، مولف بیش از سی جلد کتاب درمی‌گذرد، و به هنگامی که کمال الدین حسین کاشفی روضه الشهداء را در شرح وقایع مربوط به شهادت حضرت امام حسین (ع) به نگارش درمی‌آورد و به هنگامی که امیرحسین بن معین الدین میدی متخلص به منطقی، مولف کتاب جام گیتی نما، رخت از جهان بر می‌بندد، و همزمان با وفات سیوطی، مولف بیش از ۳۰۰۰ جلد کتاب، دانشمندان در اروپا از پی آن می‌جویند که به اکتشافات تازه دست بیابند و به جنبش رنسانس نیرو بخشنند. در این هنگام هنر در ایتالیا با جور جونه^(۲)، سیکائل آنزو^(۳)، لئوناردو دی وینچی^(۴)، ماتنیا^(۵)، رافائلو^(۶)، بو تیجلی^(۷)، وباسانو^(۸) به اوج شکوفائی می‌رسد و در زمینه ادب و اندیشه روتزانه^(۹)، موریس سو^(۱۰)، کالوین^(۱۱)، گرنگوار^(۱۲)، جون کولت^(۱۳)، توماس مور^(۱۴) و اراسم^(۱۵) راه را به سوی فردگرائی به جای مطلق گرائی و انسان‌گرائی به جای کلیسا‌گرائی باز می‌کنند.

به هنگامی که در ایران، استاد حسین، معمار هنرمند ایران، به امر شاه اسماعیل بقعة هارون ولايت را در اصفهان به پایان می‌رساند، و همزمان با وفات ملاسلطانعلی خوشنویس معروف در مشهد، و در هنگامی که شمس الدین محمد بن یحیی بن علی لاھیجانی ملقب به سید محمد نوربخش، مروج سلسله نوربخشیه در شیراز درمی‌گذرد و همزمان با درگذشت خواجه شهاب الدین عبدالله مروارید متخلص به بیانی، خوشنویس دربار صفوی، و به هنگامی که شاه اسماعیل صفوی بقעה و بارگاه سید علاء الدین حسین را در شیراز ترئین و تجدید بنا می‌کند و بابا غانی، شاعر معروف دوره صفویه، در شیراز درمی‌گذرد، و سلطان علی مشهدی، از مشاهیر خوشنویسان ایران، در مشهد به رحمت پروردگار می‌پیوندد، و همزمان با درگذشت سلطان سلیم پادشاه عثمانی، که به فارسی نیکو شعر می‌سرود، و به

۱- آنچه که مربوط به این دوره است در جای اول تنها از «تقویم تاریخی و فرهنگی و هنری»، تالیف محمد جواد بهروزی، استخراج و به هنجار درآورده شده است.

2- Giorgione.

3- Michael- Angelo.

4- Leonardo di vinci.

5- Mantegna.

6- Rafaelo.

7- Botticelli.

8- Bassano.

9- Ruzzante.

10- Maurice Scève.

11- Calvin.

12- Gringoire.

13- John Colet.

14- Thomas More

15- Erasme.

۱۵۶ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

هنگام وفات آصفی هروی، شاعر دربار سلطان حسین، و ملاعبدالله هاتفی، یکی از شاعران معروف ایران، در خرجرد، در اروپا در زمینه هنر برآمانته^(۱)، تیسیان^(۲)، آندره آ دل سارتو^(۳)، میشل کولومب^(۴)، دورر^(۵)، گرونه والد^(۶)، اورس گراف^(۷)، نیکولاوس مانول دویچ^(۸)، و هولباین^(۹)، و در زمینه موسیقی ارکادلت^(۱۰)، زانکن^(۱۱)، هانس ساکس^(۱۲)، و در زمینه ادب و اندیشه ماکیاولی^(۱۳)، گیوم بوده^(۱۴) و پومپوناتزی^(۱۵)، شاهکارهایی به جامی گذارند و آلوکرک^(۱۶) و کورته^(۱۷) به اکتشافات در مسافت به سوی هند و مکریک می‌پردازند.

در سومین دهه دوره صفوی، همزمان با درگذشت قاضی اختیارالدین حسن بن علی، استاد خط نستعلیق، در تربت جام، و به هنگام تولد وحشی بافقی، صاحب کتاب شیرین و فرهاد، و به هنگامی که غیاث الدین خواند میر کتاب معروف حبیب السیر را به نگارش درمی‌آورد، و همزمان با قتل امیری شیرازی، کیمیاگر و طلسمناس ایرانی، به دست مردم و هلالی استرآبادی جفتائی، شاعر و صاحب منظومة روضه العاشقین، به دست عییدالله خان ازبک، و به هنگامی که خواند میر، مؤلف ملخص کتاب روضه الصفا، در اثر شورش ازبکان به دربار هندوستان پناه می‌برد، در اروپا در زمینه هنر: سbastiano del پیومبو^(۱۸)، کارپاچو^(۱۹)، سینیورلی^(۲۰)، پالما وکیو^(۲۱)، کورزو^(۲۲)، ورونزه^(۲۳)، پروتری^(۲۴)، شامبور^(۲۵)، بلوا^(۲۶)، پترل بویگل^(۲۷) و مکتب فونتانبلو^(۲۸) آثار ارزنهای برای آیندگان پدید می‌آورند و در زمینه ادب و اندیشه لوتر^(۲۹) کتاب مقدس را به آلمانی ترجمه می‌کند و رفورم

1- Bramante.

2- Titien.

3- Andrea del Sartor.

4- Michel Colombe.

5- Durer

6- Grunewald.

7- Urs Graf.

8- Nicholas- Manuel Deutsch.

9- Holbein.

10- Arcadelt.

11- Janequin.

12- Hans Sachs.

13- Machiaveli.

14- Guillaume Budé.

15- Pomponazzi

16- Albuquerque.

17- Cottez.

18- Savastiano del Piombo

19- Carpaccio

20- Signorelli.

21- Palma Vecchio.

22- Corrège.

23- Veronese.

24- Peruzzi.

25- Chambord.

26- Blois.

27- Peter (Pierre) Breughel

28- Fontainebleau.

29- Luther.

پروتستانی را در آلمان به راه می‌اندازد، و مازلان^(۱) اولین سفر را به گردآگرد جهان در پیش می‌گیرد، و کوپرنیک^(۲) منظومه خورشید - مرکزی را اعلان می‌کند و «کولژ دو فرانس»^(۳) بنیاد می‌یابد.

در چهارمین دهه، همزمان با درگذشت سید علی هروی، هنرمند و خطاط مشهور با تألیف کتاب بحرالجواهر، از طبیب و دانشمند ایرانی محمد بن یوسف هروی، با وفات غیاث الدین منصور بن صدرالدین محمد، دانشمند و فیلسوف و بانی مدرسه منصوریه که تألیفات او بیش از سی جلد بوده است، همزمان با درگذشت قاضی القضاة ایران شیخ زین الدین ابوالحسن علی بن حسینی مشهور به حق ثانی و شیخ الاسلام، همزمان با درگذشت خواندمیر، مولف ملخص روضة الصفا، با وفات غیاث الدین بن همام الدین، صاحب کتاب حبیب السیر، با درگذشت کمال الدین بهزاد هراتی، نقاش مشهور، و به هنگامی که مقصود یک کاشانی نفیس ترین قالی‌های جهان را که اینک در موزه ویکتوریا و آلبرت محفوظ است می‌بافت و استاد شمس الدین محمد بنای سر در مسجد قطبیه را در اصفهان شروع می‌کرد، و همزمان با درگذشت محمد بن ابی سعد حسینی، صاحب کتب فقهی آیات الاحکام یا تفسیر شاهی، دراروپا در زمینه هنر و معماری: سانگالو^(۴)، رومان^(۵) و مکتب ونیزی و مکتب هلندی، و کراناخ^(۶) و کلوه^(۷)، و در زمینه ادب و اندیشه: رابله^(۸) و مارو^(۹)، ملانشتون^(۱۰)، تزوینگلی^(۱۱)، اوکولامپاد^(۱۲)، فارل^(۱۳)، لوفور د تاپله^(۱۴) و گروه مو^(۱۵) به فعالیت‌های گوناگون می‌پردازند و عدالت از کلیسا به دولت منتقل می‌گردد، و پاراسلس^(۱۶) و آگریپا^(۱۷) به گسترش معلومات شیمی و فیزیک می‌پردازند، و در اسپانیا سیب زمینی و در فرانسه تباکو کاشته می‌شود، و زاک کارتیه^(۱۸) به کشف کانادا می‌رود و فرهنگستان لوزان بنیاد می‌گیرد و تارتالیا^(۱۹) و کاردن^(۲۰) به توسعه ریاضیات می‌پردازند و انجیل به زبان فرانسه ترجمه می‌گردد.

1- Magellan.

2- Copernic.

3- Collège de France.

4- Sangallo.

5- Romain.

6- Cranach.

7- Clouet

8- Rabelais

9- Marot

10- Mélanchton.

11- Zuingli.

12- Oecolampade.

13- Farel.

14- Lefèvre d'Etaples.

15- Meaux.

16- Paracelse.

17- Agrippa.

18- Jaques Cartier.

19- Tartaglia

20- Cardan.

در پنجمین دهه سلطنت صفویه همزمان با وفات میرعلی هروی، خوشنویس معروف و صاحب مدادالخطوط، با تولد شیخ بهائی داشمند بزرگ عصر صفوی، همزمان با نخستین چاپ فارسی که ترجمه فارسی تورات بود در استانبول، و وفات ابوالخیر عاشق سمرقندی، شاعر ایرانی، با تألیف تذکره تحفه سامی، از سام میرزا صفوی فرزند شاه اسماعیل، و با تألیف تاریخ نگارستان، از احمد بن محمد غفاری قزوینی، و با شهادت زین الدین بن نورالدین علی بن احمد عاملی معروف به شهید ثانی در استانبول، صاحب بیش از دو هزار نوشته، از آن میان کتاب شرح لمعه، در اروپا در زمینه هنر و معماری باید از تینتورتو^(۱) و وزاری^(۲) و لسکو^(۳)، لوبرتون^(۴) و بولان^(۵) و دلورم^(۶) و لوگرکو^(۷) و مکتب فرانسه، و در زمینه موسیقی شکوفایی پولیفونیک فرانسه نام برد و در زمینه ادب و اندیشه باید از ترجمه قسمت مزامیر کتاب مقدس به فرانسه و از اشعار مارگریت دنوار^(۸) و سروانتس^(۹) و از رونسارد^(۱۰) و دوبلای^(۱۱) و دورا^(۱۲) نام برد. در همین دهه زبان فرانسه برای کاربرد در علوم تکامل می‌یابد و از آن دفاع می‌شود؛ و ژنو کانون فعالیت‌های مذهبی می‌گردد و در اسپانیا اینیاسیودی لوبولا^(۱۳) فرقه یسوعی‌ها را بنیاد می‌نهد و مرسلین کاتولیک به ژاپن و هندوستان می‌شتابند. در پرو معادن نقره پیدا می‌شود که در جوار معادن دیگر به اقتصاد و سیستم اروپا رونقی تازه می‌دهد، و در زمینه دانش و اکتشافات با سbastien Munster^(۱۴) و فرنل^(۱۵) و مرکاتور^(۱۶) اطلاعات کیهانی و جغرافیائی تکامل یافته‌تری می‌یابد و با کونراد گسنر^(۱۷) علوم طبیعی و طبابت گسترش می‌یابد.

در دهه ششم، همزمان با تولد میرمحمد ملقب به عمادالملک، خطاط و خوشنویس مشهور، با تولد عرفی، شاعر معروف، و تولد اسکندر یک صاحب عالم آرای عباسی، و با وفات ذوقی، شاعر درباری، در اروپا در زمینه معماری و هنری باید از بنونو تو چلینی^(۱۸) و پالادیو^(۱۹) و آنیوال کساراخ^(۲۰) و برنار د پالیسی^(۲۱) و پریماتیچه^(۲۲) و ژرمن پیلوون^(۲۳) و در زمینه موسیقی از

1- Tintoreto.

2- Vasari.

3- Lescot.

4- Lebreton.

5- Bullant.

6- Delorme.

7- Le Greco.

8- Marguerite de Navarre.

9- Cervantes.

10- Ronsard.

11- Du Bellay.

12- Dorat.

13- Ignace de Loyola.

14- Sébastien Munster.

15- Fernel.

16- Mercator.

17- Conrad Gesner.

18- Benvenuto Cellini.

19- Pallaio.

20- Annibal Carrach.

پالستینا^(۱)، مارندزیو^(۲)، پیلانرت^(۳) و سوریانو^(۴) نام برد و در زمینه ادب و اندیشه باید از زودل^(۵)، لویز لابه^(۶) و آمیو^(۷) و از تشکیلات تفتیشی کلیساها و کونسیل دفترت، که در آن دو گم کاتولیکی مقرر گردید، و از عرفانی به مانند سانت ترز^(۸) و سان ژان دلاکروا^(۹) و از انشعاب کلیساها در اروپا بر علیه یک کلیسای همگانی کاتولیک نام برد. در همین دهه فرانسه با ترکیه قرارداد اتحاد اقتصادی می‌بندد و میشل دلوسپیتال^(۱۰) برای احترام به شخصیت و عقاید و رواداری به مبارزه برمی‌خیزد، و در زمینه علوم کالبد شکافی با امبرواز پاره^(۱۱) و میشل سروه^(۱۲) و وزال^(۱۳) تکامل می‌باید و در سویس فرهنگستان ژنو به وجود می‌آید.

در دهه هفتم، همزمان با قتل ادهم کاشانی، شاعر غزل‌سرا، در تبریز، و همزمان با مرگ شاه محمود نیشابوری، استاد خط نستعلیق، با درگذشت کمال‌الدین اصفهانی، شاعر و صاحب شش مثنوی، و همزمان با تألیف کتاب ارشاد العقل السليم الی مزایا الكتاب الکریم، از ابوالسعود عمادی، با تولد رضا عباسی، نقاش چیره دست ایران، همزمان با درگذشت کمال‌الدین حسین هروی، استاد خطوط ششگانه، در اروپا، در زمینه هنر و معماری باید از سکامودزی^(۱۴)، وینیولا^(۱۵)، وروننهزه^(۱۶)، سانسووینو^(۱۷)، کاراواژه^(۱۸)، برویگل^(۱۹)، آغاز ساختمان اسکوریال^(۲۰)، و دلورم^(۲۱) و از کارهای آنان نام برد.

و در زمینه ادب و اندیشه باید از گونگورا^(۲۲)، لوپه دوگا^(۲۳)، بایف^(۲۴)، کمدی هنر در ایتالیا،

21- Bernard Palissy.

22- Primaticie.

23- Germain Pilon.

1- Palestrina.

2- Marenzio.

3- Villaert.

4- Soriano.

5- Jodelle.

6- Louise Labé.

7- Amyot.

8- Sainte Thérèse.

9- Saint Jean de la Croix.

10- Michel de l'Hospital.

11- Ambroise Paré.

12- Michel Servet

13- vésale.

14- Scamozzi.

15- Vignola.

16- Veronese.

17- Sansovino.

18- Caravage.

19- Breughel.

20- Escurial.

21- Delorme.

22- Gongora.

23- Lope de Vega.

24- Baif.

۱۵۶ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

دکاسترو^(۱) و گارنیه^(۲) نامی یاد کرد و از فیلسوفانی به مانند تلزیو^(۳) و جورданو برونو^(۴) و از ادبائی به نام کلمان مارو^(۵) و فرانسوا رابله^(۶) ذکر کرد، که به مبارزه علیه زندگی تارک‌الدینیانی پرداخت. در همین دهه چاپخانه‌ها و کارخانه‌های پارچه‌بافی در سرتاسر اروپا گسترش می‌یابند و معادن تازه در اروپای مرکزی و فرانسه کشف می‌گردد و در زمینه علوم و اکتشافات اولین روزنامه در ونیز به چاپ می‌رسد و فرنسیس بیکن^(۷) و گالیله‌ای^(۸) به دنیا می‌آیند و اطلس اورتلیوس^(۹) فراهم می‌گردد و قهوه به ونیز می‌رسد.

در دهه هشتم، همزمان با درگذشت غزالی مشهدی، شاعر و صاحب مثنوی نقش بدیع، با وفات حافظ محمودخان کاشی، خواننده معروف زمان خود، با قتل سلطان ابراهیم میرزا صفوی فرزند شاه اسماعیل اول به دست شاه اسماعیل دوم، که هنرمند و خوشنویس و دانشمند بود، با تألیف خلاصه‌الأشعار و زبدة‌الافکار، از تقی‌الدین کاشی، و با تالیف کتاب احسن‌التواریخ، از حسن بیک روملو، و همزمان با وفات نویدی، شاعر و نویسنده توانای شیرازی، در اروپا در زمینه هنر و معماری و موسیقی از کارهای تیتورتو^(۱۰) و ویتوریا^(۱۱) و از شکوفائی ترانه‌های فرانسوی نام برد، و در زمینه ادب و اندیشه باید از کامونس^(۱۲) و دپورت^(۱۳) و لوتابس^(۱۴) و دوبرتاس^(۱۵) و مونتین^(۱۶) و هائزی اتین^(۱۷) و بودن^(۱۸) ذکر کرد و به مخالفت کلیساها کاتولیک و پروتستانت علیه دانش نوین اشاره کرد که اعدام سروه^(۱۹) و جوردانو برونو^(۲۰) را درپی داشت. در این دهه استوین^(۲۱) قوانین مربوط به استاتیک و هیدرواستاتیک را کشف کرد.

در دهه نهم، همزمان با وفات خواجه اختیار منشی، از معروفترین خوشنویسان، با درگذشت وحشی بالقی، صاحب مثنوی فرهاد و شیرین، با مرگ شیخ احمد بن محمد اردبیلی، صاحب حدیقة الشیعة، و

1- de Castro.

2- Garnier.

3- Telesio.

4- Giordan Bruno.

5- Clément Marot.

6- François Marot

7- Francis Bacon.

8- Galilei.

9- Ortelius.

10- Tintoreto.

11- Vittoria.

12- Camoens.

13- Desportes.

14- Le Tasse.

15- Du Bartas.

16- Montaigne.

17- Henri Etienne.

18- Bodin.

19- Servet.

20- Giordano Bruno.

21- Stevin.

همزمان با مرگ خوشنویس دیگری به نام بابا شاه اصفهانی، در اروپا در زمینه هنر و معماری و موسیقی باید از کارهای له کاراش^(۱) و کاراواژ^(۲) و تیتیورتو^(۳) و گرکو^(۴) و مودوی^(۵) و سورله^(۶) و شکوفائی مادریگال^(۷) ایتالیائی نام برد، و در زمینه ادب و اندیشه باید از نمایش الیزابتی در انگلستان و از کار اسپنسر^(۸) و فلسفه طبیعت‌گرای مونتین نام آورد و در زمینه اقتصاد اشاره‌ای به انحصار قدرت اقتصادی در دو دولت اسپانیا و پرتغال، که منجر به ورشکستگی ارزهای هر دو کشور می‌شد، اشاره کرد و در زمینه علوم و اکتشافات باید از تقویم گریگوری و از تکامل گیاه‌شناسی با سه زالپن^(۹) و گاسپار بوهن^(۱۰) و ژان بوهن^(۱۱) یاد کرد و از اولین ماشین خودکار نساجی در انگلستان و از اختراع میکروسکوپ گالیله اسمی به میان آورد.

در دهه دهم، همزمان با درگذشت جمال الدین محمد عرفی شیرازی، صاحب جوامع الحکایات، و با وفات سیدحسین جبل عاملی، صاحب تأییفات مهمی در فقه، و همزمان با انتصاب شاهنواز به منصب کتابداری، و همزمان با تأییف کتاب تذکره هفت اقلیم از امین احمد رازی، در اروپا در زمینه هنر و معماری و موسیقی آثاری دیگر بر گنجینه موروثی اضافه می‌گردد، به مانند تکامل سبک یسوعی و باروک و کارهای جووانی گابریلی^(۱۲) و مخالفت با سبک پولیفونیک گذشته. در ادب و اندیشه باید از کارهای مارلو^(۱۳)، شکسپیر^(۱۴)، و از دویست قطعه نمایشی لوپه‌دی و گا^(۱۵) نام برد. در علوم قانون مربوط به نورشکنی در اخترشناسی توسط تیشو - براهه^(۱۶) شناسائی شد.

در دهه یازدهم، همزمان با تأییف فرهنگ جهانگیری توسط جمال الدین حسین انجو، و همزمان با بنای عالی قاپو در اصفهان به دستور شاه عباس و با بنای مسجد مقصودیگ و سی و سه پل و همزمان با درگذشت بابا شاه اصفهانی، زبردست‌ترین استادان خط نستعلیق، و به هنگامی که شاه عباس اهالی جلفای رود ارس را به امامیه کوچ می‌دهد، و قاضی نورالله مرعشی شوستری از اعاظم علمای امامیه و

- | | |
|-------------------|------------------------|
| 1- Les Carrache. | 2- Caravage. |
| 3- Tintoreto. | 4- Greco. |
| 5- Mauduit. | 6- Morley. |
| 7- Madrigal. | 8- Spenser. |
| 9- Césalpin. | 10- Gaspard Bauhin. |
| 11- Jean Bauhin. | 12- Giovanni Gabrieli. |
| 13- Marlowe. | 14- Shakespear. |
| 15- Lope de Vega. | 16- Tycho- Brahé |

صاحب کتابهای احراق الحق و مجالس المونین به شهادت می‌رسد، در اروپا روبنس^(۱) و کاراش^(۲) و گویدو رنی^(۳) و گه درون^(۴) و منته‌ورده^(۵) و شوتز^(۶) در زمینه هنر‌های زیبا، و مالهرب^(۷) و ماتورن رنیه^(۸)، و شکسپیر^(۹) و سروانتس^(۱۰) و بن جونسون^(۱۱) و گونگورا^(۱۲) در زمینه ادب و اندیشه به خلاقیت‌های قبلی خود ادامه می‌دهند و دانش نیز گام به گام خود را بیشتر از یوغ الهیات و متافیزیک رها می‌سازد، و در زمینه اقتصاد مونت کرتین^(۱۳) و سولی^(۱۴) و کروسه^(۱۵) پایه‌های یک تجارت آزاد بین‌المللی را که جای جنگ‌ها را بگیرد پی‌ریزی می‌کنند، و برای اولین بار چای به اروپا وارد می‌شود، و در زمینه اکتشافات فرنسیس یکن اصالت تجربه را برا اصالت الهیات و متافیزیک به پیروزی می‌رساند و گالیله عینک را اختراع می‌کند و روسیه به کندوکاو در سیری می‌پردازند.

در دهه دوازدهم از سلطنت صفویان، همزمان باستن قرارداد ابریشم در میان ایران و دولت عثمانی که بر طبق آن ایران سالی دویست بار ابریشم به دربار عثمانی می‌باشد بفرستد، و همزمان با ساختن مسجد شاه و میدان نقش جهان به امر شاه عباس در اصفهان، و به هنگام وفات محمد حسین نظیری نیشابوری، از شاعران معروف، و همزمان با تالیف هفت اقلیم توسط امین احمد رازی و تاسیس مدرسه خان در شیراز به دستور شاه عباس و همزمان با قتل میرعماد خطاط معروف در قزوین، و با وفات محمد حسن زلالی خوانساری، شاعر و ادیب و صاحب هفت مشتوی، و با درگذشت آذرکیوان زردشتی موسس طریقه آذرکیوانیه، که مخلوطی از ادیان زردشتی، یهودی، مسیحی، مانوی، مزدکی و بودائی بود، و همزمان با ساختمان کاخ معروف چهل ستون در اصفهان، و با تالیف احیاء الملوک توسط شاه حسین بن ملک غیاث الدین محمد صفاری، و همزمان با درگذشت شیخ بهائی، وزیر و فقیه و ادیب و ریاضی دان و فیزیک دان و مهندس و عارف، صاحب الكتاب الكبير، در اروپا روبنس^(۱۶) و دبروس^(۱۷) و لومرسیه^(۱۸) و کاچینی^(۱۹) و پری^(۲۰) و فرسکوبالدی^(۲۱) در زمینه هنر و معماری

1- Rubens.

2- Carrache.

3- Guido Reni.

4- Guédron.

5- Monteverde.

6- Schutz.

7- Malherbe.

8- Mathurin Régnier.

9- Shakespear.

10- Cervantès.

11- Ben- Jonson.

12- Gongora.

13- Montchrétien.

14- Sully.

15- Crucé.

16- Rubens.

17- De Brosse.

18- Lemercier

19- Caccini.

20- Peri.

وضع کلی علم و فرهنگ در دوره صفویه | ۱۵۹

و موسیقی شاهکارهایی به تاریخ سپردهند و در این زمان موسیقی دراماتیک ایتالیایی و موسیقی مستقل ابزارهای موسیقی و سونات و سویت برای ارکستر به وجود می‌آید، و در زمینه ادب و اندیشه کارهای دوینیه^(۱) و هونوره دورفه^(۲) و راکن^(۳) و شکسپیر^(۴) و سروانتس^(۵) و دکاسترو^(۶) پوپه ده‌گا^(۷) بیشتر گل می‌کند، و دکارت^(۸) (یا کارتزیوس) در جستجوی اندیشه منزه از افکار گذشتگان به آن هماهنگی و تطابقی دست می‌یابد که اصولاً در میان قوانین ریاضی و قوانین طبیعی حکمفرما است، که پیش از او پیتاگور و لئوناردو داوینچی و کپلر و گالیله‌ای تا اندازه‌ای به آن رسیده بودند. و در زمینه اقتصاد و حقوق گروتیوس^(۹) هلندی از حقوق ملل و از تجارت آزاد دریائی و حقوق پاسدار از منافع بین‌المللی دفاع می‌کند. و در زمینه علوم: کپلر^(۱۰) فراترگذری نور را از اجسام شناسائی می‌کند و نیزلوگاریتم را می‌شناساند و فان هلمونت^(۱۱) گاز را کشف می‌کند.

در دهه سیزدهم، همزمان با درگذشت فقیه و دانشمند زمان صفوی، شیخ لطف‌الله، که شاه عباس سجد شیخ لطف‌الله را به خاطر او بناکرد، و با وفات طالب آملی، ملک‌الشعرای دربار جهانگیر پادشاه هندوستان، و همزمان با تالیف الحکمة المتعالیة فی اسفار الاربعة العقلیة توسط ملاصدرای شیرازی و به هنگام وفات علیرضا عباسی، خطاط و تذهیب‌کار، و همزمان با تالیف الصراط المستقیم، توسط میر محمد باقر بن محمد استرآبادی مشهور به میرداماد، شاعر و اشرافی مشهور، و به هنگامی که شاهجهان ساختمان معروف تاج محل را توسط هنرمندان معروف ایرانی برگور زنش نورجهان می‌سازد، در اروپا در زمینه هنرهای زیبا علاوه بر هنرمندان و معماران پیشین هنرمندان دیگری به مانند ولاسکه^(۱۲) و ریبرا^(۱۳) و تیتلوز^(۱۴) و مکتب هلندی گل می‌کنند، و در زمینه ادب و اندیشه بالزاک^(۱۵) و تئوفیل ده‌ویو^(۱۶) و تولسی داس^(۱۷) و کهودو^(۱۸) و تیرسو ده‌مولینا^(۱۹) وارد میدان می‌شوند و فلسفه دکارت گردباد فلسفه‌ها به راه می‌اندازد. در زمینه اقتصاد و حقوق: اروپائی‌ها به

21- Frescobaldi.

1- D'Aubigné.

2- Honoré d'Urfé.

3- Racan.

4- Shekespear.

5- Cervantès.

6- De Castro.

7- Lope de Vega.

8- Descartes.

9- Grotius.

10- Képler.

11- Van Helmont.

12- Vélasquez.

13- Ribera.

14- Titelouze.

15- Balzac.

16- Théophile de Viau.

17- Toulsi Das.

18- Quevedo.

19- Tirso de Molina.

۱۶۰ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

استعمار آمریکا و کانادا گسترش بیشتری می‌دهند؛ و هلندی‌ها به اکتشافات در استرالیا می‌پردازند و در زمینه علوم قوانین شکست نور توسط سنلیوس^(۱) تکامل بیشتر می‌یابد و هاروی^(۲) جریان خون را در بدن شناسائی می‌کند و دانشگاه یهود^(۳) در ژاپن نیز در این دهه تاسیس می‌گردد.

در دهه چهاردهم، همزمان با تجدید بنا و تکمیل رواق و بارگاه مولای متقیان در نجف توسط میرزا تقی خان مازندرانی، و همزمان با وفات اسکندریک، صاحب عالم آرای عباسی، و رضا عباسی، نقاش معروف دوره شاه عباسی، و به هنگامی که شاه صفی دستور تزئین و مرمرکاری مسجد شاه اصفهان را صادر می‌کند و همزمان با وفات ملاصدرا، در اروپا رامبرانت^(۴) و فرانس هالس^(۵) و وان دیک^(۶) و تزو رباران^(۷) و کلود لورن^(۸) و مکتب فلاماندی با شاهکاری‌هایشان شکوفائی بیشتری می‌یابند، و در زمینه ادب و اندیشه دکارت^(۹) و کورنی^(۱۰) تالیفات دیگری به پهنه چشم‌انداز اندیشمندان در می‌آورند و اکادمی فرانسه تاسیس می‌یابد، و عصر طلائی تاتر اروپا آغاز می‌کند. در زمینه اقتصاد اروپا شرکت‌های بزرگ هندوستان باختری و هندوستان شرقی بنیاد می‌گیرد و فرد اروپائی از لحاظ حقوق اجتماعی به آن استقلالی دست می‌یابد که در گذشته تنها از آن بالاترین طبقه‌ها به شمار می‌رفت. در زمینه علوم: رنوو^(۱۱) و گازت ده فرانس^(۱۲) را انتشار می‌دهد و گالیله سیستم جهان را شناسائی می‌کند و مورد محاکمه قرار می‌گیرد و کالیج‌ها روارد^(۱۳) تاسیس می‌شود و هندسه تحلیلی توسط دکارت و فرمات^(۱۴) تکمیل می‌شود و تاسمان^(۱۵) به مسافت‌ها می‌پردازد و اکتشافات دریائی به اتمام می‌رسد.

در دهه پانزدهم از سلطنت صفویان، همزمان با وفات میرفندرسکی، حاکم صوفی مشرب، و به هنگام وارد کردن اولین چاپخانه با حروف ارمنی به ایران، و به هنگام که فتحعلیشاه، حاکم خوزستان بر ویرانه‌های اولین دانشگاه در جهان یعنی دانشگاه دیرینه جندیشاپور قریه‌ای تازه به نام شاه‌آباد

1- Snellius.

2- Harvey.

3- Yedo.

4- Rembrandt.

5- Frans Hals.

6- Van Dyck.

7- Zurbaran.

8- Claude Lorrain.

9- Descartes.

10- Corneille.

11- Renaudot.

12- Gazette de France.

13- Harvard.

14- Fermat.

15- Tasman.

می‌سازد^(۱) و همگام با ساختمان عالی قاپو و مسجد ساروتقی توسط میرزا تقی اعتمادالدوله در اصفهان و همزمان با اولین چاپ مجموعه‌ای از امثال فارسی با ترجمه‌های لاتین آن‌ها در لیدن هلند، و نیز همزمان با ساختمان باغ سعادت‌آباد و عمارت چهل‌ستون و پل زاینده رود توسط هنرمندان ایرانی به فرمان شاه عباس دوم، و به زمان تالیف کتاب معتبر طب دارا شکوهی توسط نورالدین محمد عبدالله طیب دانشمند شهیر شیرازی و تالیف منظومه ظفرنامه توسط ابوطالب کلیم کاشانی به نام شاهجهان شهاب‌الدین، در اروپا در زمینه هنرهای زیبا: ده لاتور^(۲) و لوسوئر^(۳) و پوسن^(۴) و پوتر^(۵) و لونن^(۶) و ریبهرا^(۷) و شامپون ده‌شامبونیه^(۸) و لوی کوبهرن^(۹) و دنیس گولتیه^(۱۰) بر زیب آفریده‌های گذشتگان خود آثاری دیگر می‌افزایند، و در زمینه ادب و اندیشه و وزه‌لا^(۱۱) و هویس^(۱۲) وارد میدان می‌گردند و گاستنی^(۱) به زالوی افکار قرون وسطی، یعنی به ارسنطوی یونانی، سخت می‌تازد و پورت روایال^(۲) به اشاعه مکتب ژانسنسیست‌ها^(۳) ادامه می‌دهد، و در زمینه علوم: توریچلی^(۴) بارومتر را کشف می‌کند و وستون^(۵) علوم کشاورزی را تکامل می‌دهد و او توده گهریکه^(۶) پمپ بادی و ماشین الکتریکی را شناسائی می‌کند و پاسکال به حساب احتمالات روی می‌آورد.

در دهه شانزدهم، همزمان با تأثیف کتاب برهان قاطع توسط محمدحسن بن خلف تبریزی، با تالیف فرهنگ رشیدی توسط عبدالرشید حسینی، و همزمان با بافت یکی از نفیس‌ترین قالی‌های ایران برای بقعه شاه نعمت‌الله، و با پایان ساختمان پل خواجو، و تالیف کتاب التذکره (لطایف الخيال) توسط

۱- جا دارد که باستان شناسان ایران و دست‌اندرکاران حفاظت از میراث ملی و آثار باستانی هرچه زودتر به کاوش در زیر این تپه‌ها در زیر و در جوار شاه‌آباد پیردازند و نگذارند که مردم به مانند آنچه که در همدان اتفاق افتاده بود در منازل خود به حفر چاه‌های عمیق برای دستیابی به گنج‌های نهفته در زیر خاک پیردازند.

هر آینه ممکن است که زیرزمین‌های ویرانه‌های جندیشاپور دیرینه هنوز صندوق‌هایی پر از کتب پهلوی و سریانی و یونانی پیدا گردد، که باید با شیوه‌های ویژه به آن‌ها دست زد، و این کار از عهدۀ حفارین غیرمجاز خارج است.

2- De la Tour.

3- Le Sueur.

4- Poussin.

5- Potter.

6- Le Nain.

7- Ribera.

8- Champion de Chambonnière.

9- Louis Couperin.

10- Denis Gaultier.

11- Vaugelas.

12- Hobbes.

1- Gassendi.

2- Port- Royal.

3- Jansénisme.

4- Torricelli.

5- Weston.

6- Otto de Guericke.

۱۶۶ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

محمد بن محمد الدادابی، و همزمان با مرگ حاج خلیفه معروف به چلبی، صاحب کشف‌الظنون، با درگذشت ملام محمد تقی بن مقصود علی اصفهانی معروف به مجلسی اول، عالم و محدث بزرگ ایران و صاحب بخار الانوار در بیست و پنج جلد، در اروپا در زمینه هنرهای زیبا: ژوردنس^(۱) و موریلو^(۲) و رویسده‌تل^(۳) و ده‌شامپانیه^(۴) و کامبرت^(۵) آثار زیبایی دیگری را بر موزهٔ زیباشناسی و زیباکاری در جهان می‌افزایند، و در زمینهٔ ادب و اندیشه سکارون^(۶) و ژورژ ده‌سکوده‌ری^(۷) و پاسکال^(۸) و مولیر^(۹) و مالبرانش^(۱۰) و اسپینوزا^(۱۱) به گردباد اندیشه‌ها تندي می‌بخشد، و در زمینهٔ اقتصاد: کولبرت^(۱۲) توسعهٔ صادرات را توأم با توسعهٔ و تشویق صنایع سفارش می‌دهد، توسعه‌ای که تنها با ایجاد گمرک‌ها به کندی پیوست. در علوم نیمچرخه‌های ماگدهبورگ^(۱۳) و ساعت‌های آونگی یا لنگردار اختراع می‌شود و جراحی بر جانوران انجام می‌پذیرد.

در دههٔ هفدهم، هم زمان با ساختمان بنای قبر سیدفاطمه و ساختمان مسجد حکیم اصفهان کتاب‌های قرة‌العين و تحفة‌الاخوان و ثمرة‌الحيات و ذخیرة‌الممات، و همزمان با ساختن کلیسا‌ای ارامنه در جلفا و پایان ساختمان پل خواجه، و همزمان با وفات محمد طاهر غنی، شاعر خراسانی، و به زمان بنای کاخ هشت بهشت در اصفهان، و همزمان با مرگ بزرگترین شاعر دوران صفویه، محمد علی صائب تبریزی، در اروپا در زمینهٔ هنرهای زیبا: لوبرن^(۱۴)، لونوت^(۱۵)، پرولت^(۱۶)، مکتب هنری فرانسه و فرهنگستان موسیقی فرانسه و لولی^(۱۷) وارد میدان هنرها می‌گردند، و در زمینهٔ ادب و اندیشه: لاروش‌فوكولد^(۱۸) و راسین^(۱۹) و لافوتناین^(۲۰) و پپس^(۲۱) و میلتون^(۲۲) و گریملسهاوزن^(۲۳) و اندیشه‌های اسپینوزا^(۲۴) گامی در صحرای ناشناخته معلومات انسانی فراتر

-
- | | |
|------------------------|-----------------------|
| 1- Jordaens. | 2- Murillo. |
| 3- Ruysdael. | 4- de Champaigne. |
| 5- Cambert. | 6- Scarron. |
| 7- Georges de Scudéry. | 8- Pascal. |
| 9- Molière. | 10- Malebranche. |
| 11- Spinoza. | 12- Colbert. |
| 13- Magdebourg. | 14- Le Brun. |
| 15- Le Nôtre. | 16- Perrault. |
| 17- Lully. | 18- La Rochefoucauld. |
| 19- Racine. | 20- La Fontaine. |
| 21- Pepys. | 22- Milton. |
| 23- Grimmelshausen. | 24- Spinoza. |

می نهند. و در زمینه علوم مالپیگی^(۱) به کالبد شکافی ذره بینی می پردازد، و روزنامه ای برای اندیشمندان انتشار می یابد و فرهنگستان علوم تاسیس می شود و رصدخانه پاریس شروع به کار می کند و قانون فشارپذیری گازها شناسائی می گردد و اتوبوس های اسبی رفت و آمد را آسان تر و سریعتر می کنند.

در دهه هفدهم، هم زمان با وفات عبدالرشید دیلمی، یکی از مشاهیر خوشنویسی، و همزمان با درگذشت علیرضا تبریزی، یکی دیگر از مشاهیر خطاطی، و با درگذشت شیخ فخر الدین معروف به شیخ طربی، یکی از فقهاء و دانشمندان بزرگ و صاحب کتاب نفیس مجمع البحرين، و همزمان با قتل عام کلیمی ها و ارامنه در اصفهان، و همزمان با وفات محمد بن مرتضی معروف به غلامحسین فیض کاشانی، یکی از علمای امامیه در فقه و حدیث و حکمت و علوم عقلی و نقلی و صاحب تالیفات زیاد منجمله ابواب الجنان و مثنوی آب زلال و اصول العقاید، و همزمان با مرگ محمد بن مرتضی، دانشمند و عارف بزرگ و صاحب وافی و صافی، در اروپا در زمینه هنرهای زیبا: بلوندل^(۲) و لووو^(۳) و دوربی^(۴) و مانسار^(۵) و شارپاتیه^(۶) و بوکسته هود^(۷) و استرادلا^(۸) وارد میدان می شوند و در زمینه ادب و اندیشه: کاردینال دهره^(۹) و بوالو^(۱۰) و مالبرانش^(۱۱) و مادام ده لافایت^(۱۲) و آنژلوس سیلزیوس^(۱۳) و آواواکوم^(۱۴) ولاینیتر^(۱۵) به تبلور و شفافیت مطالب مورد بحث خود بیشتر می پردازند و در زمینه علوم: نیوتون^(۱۶) میکروسکوپ را و دنیس پاپن^(۱۷) قوانین مربوط به خلاء را و برانت^(۱۸) فوسفور را و رو默^(۱۹) سرعت نور را لیونهوك^(۲۰) پرتوز وئیدها را شناسائی می کنند و رصدخانه گرینویچ به کار می پردازد.

در دهه هیئت دهم، همزمان با تعمیر مسجد جامع عتیق شیراز توسط امام وردی بیک، و با پایان

-
- | | |
|-----------------------|---------------------|
| 1- Malpighi. | 2- Blondel. |
| 3- Le Vau. | 4- D'Orbay. |
| 5- Mansart. | 6- Charpentier. |
| 7- Buxtehude. | 8- Stradella. |
| 9- Cardinal de Retz. | 10- Boileau. |
| 11- Malebranche. | 12- Mme de Fayette. |
| 13- Angelus Silesius. | 14- Avvakoum. |
| 15- Leibniz. | 16- Newton. |
| 17- Denis Pepin. | 18- Brandt. |
| 19- Roemer. | 20- Leeuwenhoek. |

ساختمان گنبد هرمی شکل با کاشی فیروزه‌ای بر روی قبر بابارکن‌الدین در اصفهان، و با درگذشت سید علیخان، استاد مسلم خط نستعلیق، و با وفات آقا رضا قزوینی، صاحب لسان‌الخواص، و با درگذشت حاج جمال بن ملک محمد شیرازی، خوشنویس معروف و صاحب کشکول شیخ‌بهائی، و همزمان با وفات میرزا محمدحسن شیروانی صاحب کتاب حواشی بر معالم و شرح تجوید، و نیز همزمان با وفات جمال‌الدین حسین خوانساری، صاحب شرح دروس و همزمان با عمارت معروف هشت بهشت در اصفهان، در اروپا در زمینه زیباشناسی و هنرهای زیبا: پوژه^(۱) و کویسه وو^(۲) و لارژیلیر^(۳) والساندرو اسکارلاتی^(۴) هنرنمایی می‌کنند و در زمینه ادب و اندیشه: مادام ده سه وینیه^(۵) و فونته‌نل^(۶) و لابرویر^(۷) و لوک^(۸) و پیروان لایب نیتر به برخورد اندیشه‌ها برای ایجاد جرفه‌های تازه از کار بازنمی‌مانند، و در زمینه اقتصاد و سیاست و حقوق هویس^(۱) و لوک^(۲) به هنوان پیشتران سده هیجدهم به شمار می‌آیند، و در زمینه علوم: مارمیت پاپن^(۳)، و انانیز مربوط به لایتاهمی و کرت کیهان‌ها و قانون عمومی جاذبه‌ها و کالکول اینتگرال و قوانینی دیگر مربوط به نور شناسائی می‌شود.

در دهه نوزدهم، همزمان با تولد شیخ محمد حزین اصفهانی، شاعر معروف و صاحب تذكرة الاحوال و تذكرة المعاصرین، در اروپا در زمینه هنرهای زیبا: پورسل^(۴) و کوپهرن^(۵) و مارن ماره^(۶) و ده‌توش^(۷) و کامپرا^(۸) و کورلی^(۹) اظهار هنر می‌کنند، و در زمینه ادب و اندیشه: بوردارلو^(۱۰) و فلشیه^(۱۱) و رنیار^(۱۲) و پهرو^(۱۳) و فنه‌تون^(۱۴) و کونگرو^(۱۵)، در میدان‌اند و زانسینیست‌ها در تعقیب و محاکمه و اعدام می‌شوند و پورت روایال^(۱۶) مغلوب می‌گردد، و در زمینه

1- Puget.

2- Coysevox.

3- Largilli re.

4- Alessandro Scarlatti.

5- Mme de Sévign .

6- Fontenelle.

7- La Bruy re.

8- Locke.

1- Hobbes.

2- Locke.

3- La Marmite de Papin.

4- Purcell.

5- Couperin

6- Marin Marais.

7- Destouches.

8- Campra.

9- Corelli.

10- Bourdaloue.

11- Fl chier.

12- Regnard.

13- Ferrault

14- F nelon.

15- Congreve.

16- Port- Royal.

وضع کلی علم و فرهنگ در دوره صفویه | ۱۶۵

علوم و اقتصاد بانک انگلستان شروع به کار می‌کند و رصدخانه برلن به کار می‌پردازد و زان برنولی^(۱) سرگرم محاسبات کاهش یافته‌ترین ریاضیات است.

در دهه بیستم، یعنی یک دهه قبل از پایان صفویه، همزمان با وفات سید نعمت‌الله، یکی از فقهاء علمای معروف، و همزمان با پایان ساختمان مدرسه جلالیه در اصفهان و همزمان با ساختن ضریع منبت شده زیبای قبر امامزاده احمد در اصفهان و به هنگام ساختمان مدرسه مادر شاه در اصفهان و نیز همزمان با مرگ میرزا داراب بیگ تبریزی، شاعر پارسی‌گوی مقیم هند، در اروپا در زمینه هنرهای زیبا: ریگو^(۲) و تیپلو^(۳) و کله‌رامبو^(۴) و هندل^(۵) و آلبی‌نوتی^(۶) وارد میدان می‌شوند، و در زمینه ادب و اندیشه: بهیل^(۷) و له‌ساز^(۸) و سویفت^(۹) و واکنش بر علیه خودکامه‌گرائی و دسپوتیسم سیاسی و مطلق‌گرائی در هنر و ادبیات و گرایش به تعادل در همه زمینه‌ها و بازگیری اصول دموکراتیک توسط مونتسکیو^(۱۰) و انسکوپدیست‌ها^(۱۱) و روسو^(۱۲) میدان را برای خود باز می‌کنند، و در زمینه علوم اشتال^(۱۳) و نیوتون^(۱۴) و پاپن^(۱۵) دانستی‌های خود را گسترش می‌دهند و کشتی بخاری ساخته می‌شود و آزمایش بر روی برق انجام می‌پذیرد.

در آخرین دهه قدرت صفویه، همزمان با پایان ساختمان مدرسه مادرشاه در اصفهان، در اروپا در زمینه هنرهای زیبا: شاردن^(۱۶) و ناتیه^(۱۷) و بوشه^(۱۸) و واتو^(۱۹) و لارژیلیر^(۲۰) و ویوالدی^(۲۱) و دومینیکو اسکارلاتی^(۲۲) و بانخ^(۲۳) وارد میدان می‌شوند، و در زمینه ادب و اندیشه: فنه‌لون^(۲۴) و له‌ساز^(۲۵) و ماسیون^(۲۶) و آربوتنوت^(۲۷) و ده‌فو^(۲۸) و ولتر^(۲۹) و دیده‌رو^(۳۰) و هولباخ^(۳۱) و

1- Jean Bernoulli.

2- Rigaud.

3- Tiepolo.

4- Clérambauld.

5- Haendel.

6- Albinoni.

1- Bayle.

2- Lesage.

3- Swift.

4- Montesquieu.

5- les Encyclopédistes.

6- Rousseau.

7- Stahl.

8- Newton.

9- Papin.

10- Chardin.

11- Nattier.

12- Boucher.

13- Watteau.

14- Largillière.

15- Vivaldi.

16- Domenico Scarlatti.

17- Bach

18- Fénelon.

19- Lesage.

20- Massillon.

21- Arbuthnot.

22- De Foe.

۱۶۶ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

تورگو^(۱) و کوندورس^(۲) و لابه دهسان پیر^(۳)، در میدان مبارزه در نوع خود هستند، و در زمینه علوم و اختراعات: ترمومتر فارنهایت و ماشین تحریر و زیست‌شناسی تجربی شناسائی می‌گردد.

این بود شمه‌ای از وضع علم و فرهنگ و هنر و اندیشه در زمان صفویه در مقایسه با وضع این امور در اروپا. آنچه که در جای اول در این مقایسه فشرده در فراروی ما پی درپی خیز می‌کند این است که وضع فرهنگ و هنر و علم در ایران بیشتر در اصفهان تمرکز داشته است و بیشتر به امر یا به نام شاهان صفویه تحقق یافته است نه بر اثر رقابت و مبارزه بین مکاتب مختلف آن دوره، رقابت و مبارزه‌ای که در اروپا پیاپی در زمینه‌های مختلف در آن دوره به چشم می‌خورد. هر آینه اینچنین نیز پیداست که در اروپا استادان هر فن میدان بهتر کاری را برای شاگردان مکاتب خود نه تنها باز و آزاد می‌گذاشتند، بلکه آن را نیز برای آنان از پیش‌پیش فراهم می‌کردند، در صورتیکه در ایران به خاطر از دست ندادن تقرب به دربار هر یک از دست‌اندرکاران در زمینه‌های مورد بحث می‌کوشید منحصر به فرد بماند و از معلومات یکدیگر چه برای تعدیل دانستی‌های خود و چه برای تکامل آن‌ها کمتر استفاده می‌شد.

23- Voltaire.

25- D' Holbach.

2- Conorcet.

24- Diderot.

1- Turgot.

3- L'abbé de Saint-Pierre.

فهرست منابع

- ابن العبرى، تاريخ مختصر الدول
ابن خلدون، المقدمة، چاپ بيروت، مترجم: پروين گتابادى، ۱۸۷۹
- ادى شير مدرسه نصيبيين الشهيره، بيروت ۱۹۰۵
- اديب طوسى، تاريخ و فرهنگ ايران در زمان ساسانيان، ۱۳۵۳
- افشار، احمد، مانى و دين او، تهران ۱۳۲۵
- اكوينتائيس، توماس
- الگود، سيريل، تاريخ پزشکى در ايران، ترجمه م جاویدان، تهران ۱۳۵۲
- اميري، مجتبى، نظریه برخورد تمدنها، هانینگتون و منتداش، تهران ۱۳۵۷
- أوجين مَنَّا، يعقوب، دليل الرغين في لغة الaramيين، الموصل ۱۹۰۰
- أيونا، البير، ادب الفقه الارامي، بيروت ۱۹۷۰
- بابواسحاق، رفائيل، احوال نصارى بغداد في عهد الخليفة العباسى، بغداد ۱۹۶۰
- بديع، اميرمهدى، یونانیان و بربراها، ترجمه آحمد آرام، چاپ دوم ۱۳۶۴
- بصارى، طلعت، كتاب و كتابخانه در زمان ساسانيان، ۱۳۵۳
- بولس السمعانى، تاريخ الادب السريانى، اورشليم ۱۹۳۳-۱۹۳۶
- بهروزى، محمدجود، تقويم تاريخى و فرهنگى و هنرى ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهى ايران، شيراز ۱۳۵۰
- پانوسى، استفان، تأثير فرهنگ ايران بر سایر فرهنگها در جامعه نوين، تهران ۱۳۵۳
- پانوسى، استفان، آسوريان ايران در داريره المعارف اسلام، تهران، ۱۳۵۳.
- پورداود فرهنگ ايران باستان، تهران ۱۳۲۶
- پيرنيا، حسن، ايران باستان جلد اول
- تاریخ ایران، انتشارات دانشگاه کمبریج، ج دوم ۱۹۸۵
- جمالپور، بهرام، فلسفه روح تاریخ ایران، جامعه نوين ۲، ۱۳۵۳
- جمالزاده، سیدمحمدعلی، مقدمه یونانیان و بربراها، تأليف اميرمهدى بديع ترجمه احمد آرام ۱۳۴۳

۱۶۸ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

حامی، احمد، سفر جنگی اسکندر مقدونی به درون ایران و هندوستان بزرگترین دروغ تاریخ است، تهران ۱۳۵۴

دانشناسی‌المعارف اسلام و ایران، بنیاد فرهنگ پهلوی

دیبرنژاد، بدیع‌الله، گندیشاپور یا مهد تمدن ایران باستان ۱۳۴۹

دهقان، ابوالحسن، شهر گندی شاپور در زمان ساسانیان ۱۳۵۳

زيارت، حبیب، الدیارات النصرانیہ فی الاسلام، بیروت ۱۹۳۸

زیکفرید، آندره، نظر کلی به مدیترانه

سارتون، جورج، تاریخ علم، ترجمه احمد آرام، تهران ۱۳۴۶

سامی، علی، تمدن هخامنشی، شیراز ۱۳۴۱

شوشتاری، محمدعلی (مهرین)، ایران نامه یا کارنامه ایران در عهد اشکانیان

شهبازی، شاپور، کورش بزرگ، شیراز ۱۳۴۹

صدیقی، عیسی، سیر فرهنگ در ایران و مغرب زمین، تهران ۱۳۳۲

صناعی، م. نظر افلاطون درباره بزرگی و تباہی خاندان هخامنشی، سخن دوره ۱۱ شماره ۱۲

فروردین یشت

فرهنگ جهانپور، نظری اجمالی به تأثیر شرق ... دانشگاه اصفهان ۱۳۵۱

قائمه، محمد، هخامنشیان در تورات، اصفهان ۱۳۴۹

قططی، اخبار الحکما

کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ۱۳۱۷

کنت، اوگوست

کیکاووسی، نعمت‌الله، ایرانی درباره ایران مطالعه نمی‌کند، کیهان شماره ۹۵۷۳

گروسه، ر.، اولین سلسله‌های ایرانی، در تمدن ایرانی

لاکهارت، لارنس، ایران در نظر مردم مغرب زمین، در میراث ایران

ماتسوخ، رودلف، نفوذ زردهشت در یهود و مسیح، نورجهان (۳) جلد ۲

ماتسوخ، رودلف، زیان آرامی در دوره هخامنشی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه

تهران، سال دهم

ماسه، هانری، سلسله صفوی در تمدن ایرانی

۱۶۹ هرست منابع

- ماسه، هانری، مذهب شیعه در تمدن ایرانی
مایرخوف، طبیعی دانان کلیمی در خاورمیانه
مجتبایی، فتحالله، شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، انجمن فرهنگ ایران
باستان ۱۳۵۲
- مرادکامل و محمدالبکری تاریخ الادب السریانی مصر ۱۹۴۹
- محمودالعقاد، عباس، اثر العرب فی الحضارة الارویة مصر ۱۹۴۶، دیباچه
- میرحید، جامعه ایران و ویژگی‌هایش پس از اسلام، ۱۳۵۳
- مسعودی، التنبیه والاشراف
- معین، محمد، تأثیر افکار ایرانی در طریقہ گنوں، یغما (۱۰)
- معین، محمد، برهان قاطع، جلد دوم، تهران ۱۳۴۲
- مناس، ژ. پ.، مسافرت‌هایی که در سده یازدهم به ایران شده است در: تمدن ایرانی
- میلر، و. م.، تاریخ کلیساي قدیم در امپراطوری روم و ایران ۱۹۳۱
- نارمن شارپ، رلف، فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی شیراز ۱۳۴۳
- ناطق، هما، از ماست که بر ماست، تهران ۱۳۴۵
- نجم‌آبادی، محمود، تاریخ طب ایران، تهران ۱۳۴۱
- نقیسی، سعید، مسیحیت در ایران، تهران ۱۳۴۳ (۱۹۶۴)
- نوایی، ماهیار، کتابشناسی ایران
- ویل دورانت، مشرق زمین: گاهاواره تمدن، ترجمه احمد آرام، تهران، ۱۳۴۳
- هرودت، کتاب دوم
- هرودوتوس، کتاب اول
- همایون، غلامعلی، اثرات هنر ایران بر یونان، مجله هنر و مردم شماره ۱۴۳
- هومل، کارل، مباحثی درباره اصول فرهنگ اروپایی و رابطه آن با فرهنگ شرق با همکاری
- میرحید مدنی، توینینگن، ۱۳۴۷
- میشل یتیم، تاریخ الکنیسه الشرقيه، حلب ۱۹۵۷

۱۷۰ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

- Aristoteles**, *Metaph.* N 4, 1091 b 8.
- Barth, J.**, *Die Nominalbildungen in den Semitischen Sprachen*, 1889-91.
- Baumstark**, *Aristoteles bei den Syrern von V.-VIII. Jahrh.*, Leipzig 1900.
- Baumstark, A.**, *Geschichte der syrischen Literatur* Bonn 1922.
- Bengston, H.**, *H. Griechen und Perser, Die Mittelmeerwelt im Altertum I*, s. 12. in *Fischer Weltgeschichte*.
- Benveniste, E.**, "Éléments perses en araméen d'Égypte", JA, 242/3-4, 1954, 297-310.
- Biffault, R.**, *Making of Humanity*, London 1919.
- Brehier, E.**, *La philosophie de Plotin*, Paris 1961.
- Brockelmann, G.**, *Geschichte der arabischen Literatur*, 2 voll., Weimer-Berlin 1898-1902.
- Chabot, J.B.** *L'Ecole de Nisibe son Histoire ses statuts*, Paris 1896.
- Cuvillier A.**, *Antologie des Philosophes français contemporains*, Paris 1962.
- Dupont A. Sommer**, *Les arameens*, Paris 1949.
- Duval, R.**, *Historire d'Edesse*, Paris 1892.
- Fabro, C.**, *La nozione metafisica di partecipazione secondo S. Tommaso d'Aquino*, Milano 1959.
- Festugière. A. J.**, *Moins et les moines d'orient*, 4 voll, 1961-1965.
- Frey, J.M.** *Assyrie chrétienne*, 3 voll, Beyrouth 1956-1968.
- Id.**, *Mosoul chrétienne*, Beyrouth 1959.
- Geiger, L.B.**, *La Participation dans la philosophie de S. S. Thomas d'Aquin*, Paris 1953
- Geny, P.**, *Brevi conceptus historiae philosophiae*, Romae 1948.
- Giamil, S.** *Genuinae relationes inter Sedem Apostolicam et Assyriorum*

Orientalium seu Chaldeorum Ecclesiam, Romae 1902.

Goiçhon, A. M., "L'unité de la pensée avicennienne", in *Arch. inst. et sciens*, 1952 (31).

Goiçhon, A.M., *La philosophie d'Avicenne et son influence en Europe médiévale*, Paris 1951.

Gottheil, R.J.H., "References to Zoroaster in Syriac and Arabic Literature", *Classical Studies in Honour of Henry Drisler*, New York 1894, pp. 24-51.

Götze, A., *Persische Weisheit in griechischem Gewande*, Ein Beitrag zur Geschichte der Mikrokosmso-Idee, in *Zeitschrift für Indologie und Iranistik*, Vol.2, 1923, pp. 59-98.

Hans Jänichen, *Die Bildzeichen der königlichen Hoheit bei den iranischen Völkern*, Bonn 1956.

Hayes, E. R., *L'Ecole d'Edesse*. Paris 1930.

Hinz, W., *Neue Wege im Altpersischen*, Wiesbaden 1973.

Hummel,K., "Gundischapur im der Spätantike" in *Tübinger Ferschungen*, 1963.

Joseph, J., *The Nestorians and their Muslim Neighbours, A Study of Western Influences on their Relations*, Princeton 1961.

Krämer, J., *Das Problem der islamischen Kulturgeschichte*, Tübingen 1959.

Labourt, J., *Le Christianisme dans l'Empire perse sous la dynastie des Sassanides (224-632)*, Paris 1904.

Landau, R., *Islam and the Arabs*, London 1958.

Leroy. J., *Moins et Monastères du Proch-Orient*, 1958.

Moïn, M., *L'influence du Mazdéisme dans la littérature persane*,

Teheran 1948.

Morewedge, p., "The Metaphysica of Avicenne (Ibn Sînâ), A critical translation- commentary and analysis of the fundamental arguments in Avicenna's Metaphysica" in *Dânish Nâma-i Alâ'î* (The Book of Scientific Knowledge), Persian Heritage Series, No. 13, PP. 279 sq.

Nallino, C.A., "Tracce di opere greche giunte agli Arabi per trafile pehlevica", In *Browne Festschrift*, Cambridge 1922.

Nau.F., *Les Arabes chrétiens de Mésopotamie et de Syrie*, Paris 1933.

Graf, G., *Geschichte des Christlichen Arabischen Literatur*, Vatican 1944.

O'Leary, de L., *How Greek Science passed to the Arabs*, London 1948.

Ortiz de Urbina, "Storia e causa dello scisma della chiesa di Persia", In *Orientalia Christiana Periodica*, III, 1937, 456-485.

Palou, Christiane et Jean, *La peres antique* PUF 1962.

Panoussi, E., "L'origine de la notion de participation chez Zoroastre et chez Platon", in *Zur Alten Geschichte und deren Nachleben*, in *Fr. Altheim's Festschrift*, I. Bd, Berlin Beiträge, 1969, pp. 91-114.

Panoussi, E., "La théosophie iranienne source d'Avicenne?" in *Revue philosophique de Louvain*, 1968 (66), 239- 266.

Panoussi E., "Abriss der Geschichte der persischen Kirche" in *Festschrift Ewald Wagner um 65. Geburtstag*, herausgegeben von Wolfhart Heinrichs und Georg Schoeler, Bd I, 1994, 199 - 220.

Pearson, *Index Islamucus*, Cambridge 1958.

Peeters, P., "Observations sur la vie syriaque de Mar Aba Catholicos de l'Eglise perse (540-552)", *Miscelana Giov. Mercati V*, Vatican 1946.

Placide. P, "les Syrinens du Malabar", O.S. (1956), 375-425.

- Puech, H. C.**, "L'Iran et la philosophie grecque", in *La civilisation iranienne*, Paris 1952.
- Pètremont, S.**, *Le dualisme chez Platon, les gnostiques et les manichéens*, Paris 1947.
- Rose, V.**, "Die sogenannte Theologie des Aristoteles, Aus dem Arabischen übersetzt und mit Anmerkungen Versehen von Fr. Dieterici", in *Deutsche Litteraturzeitung* 1883, (24), Leipzig 1883, 843-846.
- Sachau, E.**, *Von christentum in der Persis*, Berlin 1913.
- Safa, Z.**, *Le livre du millénaire d'Avicenn*, Tehran 1953.
- Sauvaget, J.**, *Introduction à l'histoire de l'orient musulman. Eléments de Bibliographie*, Edition refondue et complétée par Cl. Cohen, Paris 1961.
- Sharif, M.M.**, *A history of Muslim philosophy*, 3 vols, Wiesbaden 1963.
- Steinschneider, M.**, *Die arabischen Übersetzungen aus dem Griechischen*, Leipzig 1893.
- Söhngen, G.**, "Die neuplatonische Scholastik und Mystik der Teilhabe bei Plotin", in *Philosophisches Jahrbuch*, 1936 (49), 98-121.
- Tavadia, J.C.T.**, *Die mittelpersische Sprache und Literatur der Zarathustrier*, Leipzig 1956.
- Telegdi, S.** "Essai sur la phonétique des emprunts iraaniens en araméen talmudique", JA, 1935, 177-256.
- Vierkandt, A.**, *Der Dualismus im modernen Weltbild*, Berlin 1923.
- Vööbus, A.**, *The Statutes of the School of Nisibis*, Stockholm 1961.
- Weisweiler, M.** "Avicenna und die Iranischen Fürstenbibliotheken seiner Zeit", *Avicenna Commemoration volume*, Calcutta 1956.
- West, E. D.**, "Pahlavi Literature", In: *Handbuch der Iraniischen*

۱۷۲ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

Philologie, Bd II...

Widengren, G., *Die Religionen Irans*, Stuttgart 1965.

Widengren, G., *Iranisch-semitische Kulturgeggnung in parthischer Zeit*. 1960.

نامنامه

۷

آسیای صغیر، ۳۵، ۴۳، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۹۰	۱۴۰		
آشور، ۱۹، ۲۱، ۹۱، ۶۲، ۱۰۲، ۱۲۷	۱۲۰، ۱۲۸	۱۳۹	آباخان
آشور، آسوریانی پال	۱۲۷، ۵۶	۸۹	آپولون
آشور باستان	۵۹، ۵۶، ۴۲، ۳۲، ۳۱	۷۵	آپولونیدس
آصفی هروی	۱۵۲	۶۸	آپولونیدس کوسی
آفتالیت‌ها	۹۲	۸۹	آپه لس
آق شیخ محمد مردوخ	۱۲۶	۴۳، ۴۲، ۳۷، ۳۵، ۳۴، ۲۳، ۲۲	آن
آکوینانیس، توماس	۱۴۵	۶۱، ۶۰، ۴۴، ۵۱	آدل سارتو، آندره
آگریا	۱۵۳	۱۵۲	آدلفوئه
آگوستینوس	۱۴۵	۸۸	آذر بایجان
آل اسحاق‌العبادی، از حیره (حنین، اسحاق، داود، حکیم)	۱۲۲	۷۴، ۷۳	آذر کیوان زردشتی
آل بختیشون	۱۲۲، ۱۳۰، ۱۱۹	۷۴	آذرگشسب
آل بر مکیان	۱۵۳	۹۰، ۷۹، ۷۶، ۵۳، ۴۱، ۳۹	آرام، احمد
آل بوكرک	۱۵۲	۶۷، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۴، ۲۱	آرامی
آل بویه	۱۴۹، ۱۴۳، ۱۴۲	۱۲۹، ۱۱۹، ۱۰۰، ۹۲، ۹۱، ۸۹	آربوتنت
آل بوئی	۱۶۵	۱۶۵	آرتمیزیون
آلی نوتی	۱۱۹	۳۳	آرتی می‌زیوم
آل حسین بن اسحاق	۱۳۳	۶۱	آرشوئی
آل قره	۱۳۱، ۱۱۹	۷۲	آریائی، آریا
آل ماسویه	۱۴۵، ۱۴۳، ۱۰۴، ۷۴، ۴۵	۸۲	آربورزن
آلمان	۱۱۹	۱۰۵	آریوس
آل نوبخت	۱۲۳	۸۳	آریه رتان
آل یقسطنطیون	۶۷	۱۰۱، ۸۹، ۷۷، ۷۶، ۷۰	آسوری
آمازیس	۱۵۹، ۱۵۰، ۱۲۹	۱۰۹، ۱۱۸، ۱۲۶	آسیا
آمریکا	۸۸	۸۲، ۷۸، ۶۹، ۶۸، ۶۵، ۴۴، ۴۲	آسیا
آمفیتریون	۱۵۵	۸۴	۱۴۶+
آمیو	۲۶		آسیای باختری
آناتالکیداس			

۱۷۶ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

۱۳۶	ابن صفیه ابو غالب بن صفیه المیسحی	۱۶۲	آنیگون
۱۳۶	ابن عکاش الجراح	۱۵۱	آندریا
۱۳۴	ابن مندویه اصفهانی	۸۸	آنژلو سیلزیوس
۱۲۳	ابن منصور حلاج	۸۸	آنژلو میکائیل
۱۴۰	ابن مهدی	۱۶۳	آوگوستوس
۱۳۹	ابوابی الفرج بن عبری المیسحی		آلولاریا
۱۳۴	ابوالاحمد بن علی بن مرزبان اصفهانی		آواکوم
۱۳۴	ابوالبرکات بلدی وحید الزمان		ابراهیم بن ایوب الابرش
۱۳۴	ابوالحسن بن النقاه الجراح		ابراهیم بن سیار
۱۳۴	ابوالحسن سعیدی بن هبت الله عیسوی	۱۳۲	ابراهیم بن سیارالنظام
۱۳۴	ابوالحسن علی بن ابراهیم بن بکوس (داروساز)	۱۲۲	ابراهیم (پزشک)
۱۳۴	ابوالحسن علی بن کشکرایا ابوالتنقیه	۱۲۱	ابراهیم دوم (پزشک)
۱۳۵	ابوالحسن مختار بن حسن عبدون بن بطلان المیسحی	۱۲۳	ابراهیم اول
۱۳۶	ابوالحسن یحیی بن عیسی بن جزلاء	۱۰۶، ۱۹	ابقراط
۱۳۲	ابوالحسین سعد بن معمنون	۱۳۶، ۱۳۵	ابن ابی صادق (شاگرد ابن سینا)
۱۳۴	ابوالحکم باحلی الاندلسی	۱۲۳	ابن ابی عقیل
۱۳۴	ابوالخیر الجراح	۱۲۰	ابن البطريق
۱۳۶	ابوالخیر بن ابی البقع بن عطار	۱۱۳، ۱۰۹، ۶۶	ابن الخلدون
۱۳۴	ابوالسلط دندانساز	۹۴، ۶۸، ۵۳	ابن العبری
۹۴	ابوالفرا	۱۳۷	ابن القوف
۱۳۹	ابوالفرج	۹۵، ۹۴	ابن الندیم
۱۳۷	ابوالفرج بن قوف	۱۲۳	ابن بابویه
۱۳۶	ابوالفرج عبدالله بن طیب المیسحی	۱۲۳	ابن حسن خزاعی
۱۳۴	ابوالفرج یحیی بن تلمذ	۱۲۳	ابن حنبل
۱۲۳	ابوالقاسم بن جنید	۱۲۶	ابن زکریا یحیی بن شرف
۱۳۵	ابوالقاسم عبدالرحمن بن علی بن احمد بن ابی صادق	۱۲۶	ابن زکریا یحیی بن شرف النوی الشافعی
۱۳۴	ابومجدد بن ابی الحکم باحلی		ابن سینا (حجت الحق، شرف الملک، امام الحکماء، سلطان اللغة، الشیخ الرئیس، الحکیم الوزیر، الدستور ابوعلی الحسین بن
۱۲۲	ابوالهدیل		عبدالله بن الحسن بن علی بن سینا)
۱۲۳	ابوحنینه، نعمان بن ثابت ایرانی	۴۸	۱۸، ۱۸

۴۹	ادوکسوس	۱۳۳	ابودرید
۱۰۳، ۹۵	ادیب طوسی	۱۳۲	ابوسعید بن یمانی بصر اوی
۱۵۱	اراسم	۱۴۱	ابوسعید بهادر
۷۹	اربیل	۱۲۱	ابوسعید عیید الله دوم
۷۶	ارتاكانیس	۱۲۷	ابوسهل بن عبد العزیز نیشابوری النیلی
۱۲۰، ۹۴، ۹۳، ۷۲، ۳۵	اردشیر	۱۲۵	ابوسهل عیسی بن یحیی المیسیحی
۶۸، ۴۴	اردشیر اول	۱۲۲	ابوعثمان سعید بن قالب
۹۴، ۸۵	اردشیر بابکان	۱۲۳	ابوعثمان سعید بن یعقوب الدمشقی
۶۸، ۶۲، ۶۱، ۴۹، ۳۶، ۳۵	اردشیر دوم	۷۳	ابوعلی
۶۲، ۶۱، ۵۷	اردشیر سوم	۱۳۸، ۱۳۶	ابوعلی بن ابیالخیر بن عطار
۸۵	اردوان	۱۲۴	ابوعلی بن محمد بن مسکویه
۸۵	اردوان پنجم	۱۲۵	ابوعلی بن مسکویه
۱۴۵، ۶۵، ۶۲، ۵۲، ۵۳	ارسطو	۱۲۴	ابوعیسی باقیه
۱۳۰۸، ۱۱۰، ۱۰۸، ۱۰۵، ۹۵	ارسطو	۱۳۱	ابوقریش طیفوری
۱۵۱، ۸۵، ۸۳، ۵۳	ارشک، ارشک اول	۱۵۵	ابومسعود عمادی
۱۳۹	ارغون	۱۲۱	ابومسلم خراسانی
۱۵۲	ارکادلت	۱۲۶	ابونصر
۹۳، ۸۲، ۸۱، ۵۴، ۲۲	ارمنستان	۱۲۴	ابونصر الدھالی الکحال
بیشتر صفحات	اروپا	۱۲۵	ابونصر عراقی
۱۴۸، ۱۴۷	ازبک	۱۲۳	ابوهلال بن ابراهیم
۸۸	اسپارت	۱۲۴	ابویعقوب اهوازی
۴۲، ۳۶، ۳۳	اسپارتا	۱۲۰	ابویوسف الکندی
۴۴، ۳۶	اسپارتی (ها)	۷۶	ابی الفرج هرون الطیب الملطی
۱۴۵، ۱۲۳، ۱۰۸، ۲۳، ۱۱	اسپانیا	۱۱۰، ۸۲	ایمامه‌ای
۱۵۷، ۱۵۳، ۱۴۷، ۱۴۶		۷۱	اتروان
۱۵۷	اسپنسر	۱۵۶	اتین - هانری
۸۱	اسپیتان	۵۳	اثور
۱۶۲	اسپینوزا	۱۲۲	احمد بن الطیب السرخی
۱۵۱	استاد حسین (معمار)	۱۲۷	احمد بن خرج
۱۵۲	استاد شمس الدین محمد	۱۲۵	احمد بن طولون
۱۲۱	استاذیس	۱۵۴	احمد بن محمد غفاری قزوینی
۱۵۴	استانبول	۱۳۳	احمد بن یونس
۹۴	استخر	۱۰۱، ۱۰۰	ادسا

۱۷۸ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

۱۲۰	اصفهانی، محمد	۷۰	استرابون
۱۹۷	اطرش	۱۶۳	استرادلا
۹۳	اعرب	۱۲۹	استرالیا
۹۱	افریقا	۱۵۶	استوین
۹۹	افزوں	۱۳۳	اسحاق
۱۲۰	افشار، احمد	۱۳۰	اسحق بن ابن مقفع
۸۲	افغان	۱۳۳	اسحق بن شلیطا
۸۲	افغانستان	۱۲۹	اسدبن جانی(حارث)
۴۹، ۴۸، ۴۷، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶	افلاطون	۱۳۲	اسرائیل بن زکریای طیفوری
۱۰۵، ۷۷، ۶۳، ۶۲، ۵۹، ۵۸، ۵۵، ۵۲		۱۶۴	اسکارلاتی، الساندرو
۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۱، ۱۴۵		۱۶۵	اسکارلاتی دومینکو
۱۱۰، ۱۰۵، ۴۹، ۴۸	افلوبین، فلوبین	۴۴، ۴۳، ۴۲، ۲۶، ۲۳، ۲۲، ۱۹	اسکندر، ۱۹
۱۱۰	اکارت	۸۴، ۸۳، ۸۱، ۷۹، ۷۷، ۷۶، ۶۵، ۵۳، ۴۷	
۷۴	اگره	۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۸۹، ۸۷	
۱۱۳	الازهر	۱۶۰، ۱۵۴	اسکندریک
۱۲۰	البرتوس مگنس	۱۱۸، ۹۶، ۸۸، ۵۳	اسکندریه
۱۲۰	البکری، محمد	۸۹	اسکندریه(کتابخانه)
۱۱۶	البیرابونا	۱۵۵	اسکوریال
۱۲۳	السلمی و تمامه بن اطرش	۱۰۰	اسکولاضرساوم.
۵۲	السنند	۴۰	اسکونا
۹۲	العقاد، محمود	۳۱، ۳۰، ۲۴، ۲۱، ۱۸، ۱۵، ۱۰	اسلام
۱۰۳	الفرغانی، محمد	۷۷، ۷۴، ۷۲، ۷۱، ۶۶، ۶۳، ۵۳، ۳۲	
۱۳۶، ۷۳	القاهره	۷۵	اسلولاکس
۱۰۶، ۱۰۵	الکساندر لیکوپولیسی	اسمعیل بن حسن بن محمدبن محمودبن اهد	
۱۲۳	الكلینی	۱۳۶	حسینی ابوابراهیم جرجانی
۷۶، ۷۵، ۷۳، ۷۱، ۶۸، ۱۹	الگود، سیریل	۱۳۵	اسمعیل بن حسن بن محمد
۹۶، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹		۱۶۵	اشتال
۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷		۸۶، ۸۵، ۸۲، ۷۴، ۲۱، ۲۰	اشکانی
۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸		۹۹، ۹۸، ۹۰، ۸۸	
۱۶۵، ۶۸، ۵۳	اللهند	بیشتر صفحات	اشکانیان
۱۶۵	امامزاده، احمد	۹۴، ۱۰۰، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۹،	اصفهان
۱۰۸	امام فخر(رازی)	۱۲۱، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۵۸	
۱۴۷	امامقلیخان فاتح	۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱	
۱۶۳	امام وردی بیک	۱۵۵	اصفهانی، کمال الدین

بیشتر صفحات	ایران	۱۵۷	اما میه
۲۴	ایران باستان، ۱۰، ۱۵، ۱۹، ۱۶، ۱۸، ۱۵، ۲۴، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۴، ۵۰، ۴۹، ۴۵، ۴۳	۱۵۵	امبرواز پاره
۵۹		۲۴	اموی
۷۶	۷۶، ۷۰، ۶۹	۱۵۰، ۱۴۱، ۱۲۶، ۱۲۱	امویان
۴۷	ایران کهن	۱۵۱	امیر حسین بن معین الدین میدی (منطقی)
۵۹	ایسخلولوس	۱۵۲	امیری شیرازی
۲۷، ۲۶، ۱۷	ایسخیلوس	۱۰	امیری، مجتبی
۷۹	ایوس	۱۳۴	امین الدوله بن تلمید المسيحي
۱۴۰، ۲۴	ایلخانیان	۱۲۳	امین حسین خزاعی
۳۵	ایمبروس	۸۲	انتیوکوس
۱۵۴	اینیاسیو دی	۱۴۰	اندنوریا
		۱۶۵	انسکوپیدیست ها
		۹۰، ۸۸، ۸۲	انطاکیه
ب		۱۵۷، ۱۴۷، ۱۴۶	انگلستان
		۱۲۳	انوری
۱۶۴	بابا رکن الدین	۱۲۶، ۱۰۵، ۱۰۵، ۲۳	انوشیروان
۱۵۷	بابا شاه اصفهانی	۴۸	انه آدهای افلاطین
۱۵۱	بابا غافنی	۴۸	او دوکسوس
۱۲۱	بابک	۹۳	اورابانوس
۱۱۸، ۸۵	بابل	۱۵۶	اورتیلوس
۸۷، ۸۴، ۸۲، ۷۷، ۶۸، ۶۷، ۶۱، ۳۸	بابل	۱۵۲	اورس گراف
۱۲۰	بابو سحاق، رفائل	۹۷	اورشلیم
۱۶۵، ۱۴۵	باخ	۱۲۰، ۱۱۸	اورشلیمی
۱۰۳	بار تولمه	۹۴	اور لیانوس
۱۲۶	بازرگان	۹۴	اور بیانوس
۱۵۱	باسانو	۹۴	او سنی ها
۱۶۱	باغ سعادت آباد	۱۵۳	او کولا مپاد
۸۸، ۸۲	باکتریا (باختر)	۴۵	او لیگارشی
۶۷	بالاتو	۸۸	او ویدیوس
۱۵۹	بالزاک	۸۸	اوینو خوس
۹۵	باو شتارک	۷۴، ۶۰، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۱	اهورامزدا
۱۲۳	با یزید بسطامی		۷۵
۱۵۵	بایف	۸۲	ایپوس
۷۵	بحر احمر	۱۵۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۰۸، ۴۰، ۲۳	ایتالیا

۱۸۰ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

۱۳۶	بقراط	۱۱۹	۱۴۷، ۱۴۶	بحرين
۱۵۱	بقעה هارون ولايت	۱۳۰، ۱۲۸، ۱۲۰	۱۳۰، ۱۲۸، ۱۲۰	بخارا
۹۳	بلاش اول اشکانی	۱۳۱		بختیشور اول
۷۲	بلغ	۱۳۱	۱۳۱	بختیشور چهارم (پزشک مقتدر)
۱۵۲	بلوا		۱۳۱	بختیشور دوم (پزشک مهدی، هادی و هارون الرشید)
۸۲، ۸۱	بلوچستان	۱۳۱		بندهیع، امیرمهدی
۷۴، ۱۸	بلوغ ارنست	۱۳۱		بختیشور سوم
۱۶۳	بلوندل	۱۳۱	۴۴، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۴	۴۵، ۴۳، ۵۳، ۵۹
۱۲۹	بن آرون بس، گریگوری		۷۸، ۷۷	۷۸، ۷۷، ۵۹
۱۵۸	بن جونسون	۱۶۵		بدیل
۳۸، ۳۷	بنگستون، ۱۰، ۳۴، ۳۳، ۳۵، ۳۶	۱۴۶		برازیل
	۷۷، ۷۰، ۵۴، ۵۰، ۴۵	۱۴۵		برامانته
۱۲۴	بنوحسنون	۱۶۳		برانت
۱۵۲	بنونو توچلینی	۱۴۵		براندنبورگ
۹	بنیاد نیشابور	۱۵۷		براهه، تیشو
۱۰۸، ۱۰۶، ۴۸	بوئسیوس	۵۹		بردیه
۱۶۳	بوالو	۱۰۱		برصوما
۱۰۲	بوتا	۱۳۱		برمک پزشک
۱۵۱	بوتیچلی	۱۳۲	بنیل، فصل بن یحیی	
۱۵۶	بودن	۱۲۰	برمکی، موسی، یوسف	
۱۵۲	بوده، گیوم	۱۳۰	برمکی، یوسف	
۱۱۹	بوزادنی	۱۹		برودبک
۷۶	بوربالس	۷۷	برودبک، آدولف	
۱۶۴	بوردالو	۱۱۶، ۱۱۵		بروکلمان
۹۴	بوزنطیا	۱۰۵		برویگل
۱۶۵	بوشه	۴۸		برهیه
۱۶۳	بوکسته هود	۷۴، ۷۳		بریسپا
۱۵۴	بولان	۱۲۵		بریغو
۱۲۰	بولس المعانی	۱۲۲	شارین منسر	
۱۱۰، ۷۷، ۷۰، ۴۵، ۴۲، ۴۱	بولسوئه	۱۰۵، ۹۶، ۹۴	بصاری، طلعت	
۱۵۲	بویکل، پترل	۱۴۶، ۱۱۹		بصره
۳۵	به ثوتیا	۸۱، ۵۳		بطلمیوس
۱۲۰	بهرام بن روانشاه	۱۱۹، ۱۰۷، ۱۰۳، ۹۸، ۹۵، ۹۴		بغداد، ۲۳

۱۶۲		۱۲۵، ۱۲۶	۱۳۰	بهرام فرزند مردان شاه
۵۲		پیس	۱۰۳، ۹۳، ۸۵	بهروزی، محمدجواد
۵۲		پترمان	۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹	۱۵۱
۱۵۹		پتولمايوس فيلادلفوس	۱۲۰، ۷۶، ۶۸، ۶۶، ۵۳	بیروت
۸۸		پتیاگور	۱۲۲	بیرونی
۱۵۷، ۱۴۷، ۱۴۶		براکسیتیه لس	۹۳	بیزانس
۸۱		برتغال	۱۲۵، ۴۸	بیکن، روجر
۸۱		پردیکاس	۱۵۸، ۱۵۶	بیکن، روزر
۱۵۴، ۱۴۶		پرس پلیس	۱۵۸، ۱۵۶	بیکن، فرانسیس
۸۸		پرو	۱۴۰، ۱۰	بیمارستان اتابکیان
۴۷		پروپریتوس	۱۴۰	بیمارستان تبریز
۱۵۲		پروتاگوراس	۱۲۳	بیمارستان عصدى
۱۱۰		پروتری	۱۳۶، ۹۰، ۸۵، ۸۲، ۸۱	بین النهرين
۴۸		پروکلس		
۱۱۴		پروین گنابادی، محمد		پ
۱۴۷		پری خان خانم		
۲۴، ۳۲		پریکلس	۴۴	پا او سانیاس
۱۵۴		پریما تیچه	۱۶۵، ۱۶۳	پاپن، دنیس
۴۸		پشو دو دیونیوس	۱۱۸، ۱۰۳، ۹۴	پاپیت، اردشیر
۴۴، ۳۴		پلاته یه (پلاتایا)	۱۵۲	پاراسیس
۸۸، ۸۷		پلاوتوس	۸۷، ۲۰	پارتی
۱۳۲		پل (پولوس) شیرازی	۵۸، ۲۴، ۲۱	پارس
۳۴		پلپونزای	۱۶۳، ۴۰	پاریس
۱۶۲، ۱۶۱		پل خواجه	۷۴	پاسارگاد
۴۸		پلوتیلوس (افلاطون)	۱۵۵	پاسترینا
۱۵۴		پلون، ژرمن	۱۶۲	پاسکال
۸۲، ۸۱		پنجاب	۱۲۶	پاک تزاد، دکتر سید رضا
۱۰۵، ۴۸		پوئج	۱۵۴	پالادیو
۱۶۱		پوتر	۱۵۲	پالما و کیو
۷۰، ۴۹		پورداود	۹۳	پالمیر
۱۶۴		پورسل	۶۵	پالو، ژان
۴۸		پورفیریوس	۱۵۴	پالیسی، برنارد
۹۰		پورمحمدعلی شوستری (مهرین)، عباس	۹۸، ۸۵، ۴۴، ۳۳، ۲۹	پانوسی، استفان

۱۸۶ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

۱۵۲	تریت جام	۱۶۴	پوزه
۱۲۲، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۴۲، ۴۳، ۱۴۸، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۲۸، ۱۲۷	ترک، ترکی	۱۶۱	پوسن
۱۱۹، ۳۱	ترکستان	۸۹	پوکریتی
۱۵۵، ۸۹، ۲۲	ترکیه	۱۰۵	پولیوس پرس (پولوس ایرانی)
۸۸	ترنیتوس	۷۵	بولیگریتوس
۱۴۰	تریبولی	۱۵۲	بومپو نازی
۱۶۱	تروریاران	۸۸	پونیقی، هاینبال
۱۵۳	تروینگلی	۱۵۷	پوهن، ژان
۱۵۲	تسیان	۱۶۴	پ رول
۱۵۶	تلزیو	۱۶۲	پ رولت
۱۴۷	تمرسلطان	۱۵۸	پ ری
۴۴، ۳۴، ۳۳	تمیستوکلس	بیشتر صفحات	پهلوی
۴۲	تن	۱۱۶	پیرسن
۹۹، ۴۹	توینگن	۹۲، ۷۷، ۵۷، ۵۶	پیرنیا، حسن
۱۰۴	تور	۱۱۳	پنس
۱۶۶	تورگو		
۴۴	توکودیدس		
۱۵۹	تولسی داسن		
۴۸	توماس		
۱۴۰	تونس	۹۳	تندوسیوس
۳۵	توینبه	۱۵۳	تابله، لوفورد
۵۳، ۴۹، ۳۹، ۳۰، ۲۹، ۲۶، ۱۰	تهران	۷۴، ۴۳، ۴۲	تاتار
۹۴، ۹۲، ۹۰، ۷۹، ۷۷، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۵۷			تاج محل
۱۴۱، ۱۲۰، ۱۱۵، ۱۰۴		۱۵۹	تارتالا
۷۲، ۱۹	تهرتیا، ترتیبه	۱۵۲	تازیان
۱۲۰	تیادوق (پزشک حجاج)	۲۴	تاسمان
۱۶۵	تیلو	۱۶۰	تاوادیا
۹۰	تیتوس	۹۵	تاوادیا
۸۵، ۸۳	تیرداد اول	۲۲	تاوادیا
۱۵۹	تیرسوده مولینا	۱۵۵، ۱۳۹، ۱۲۷	تبریز
۸۵	تیسفون، مداری	۱۶۳	تبریزی، علیرضا
۱۴۷، ۱۴۳، ۱۴۱، ۴۲، ۳۶	تیمور لنگ	۱۰۳، ۷۷، ۷۴، ۷۳، ۶۱	تخت جمشید
۲۴	تیموریان	۹۳	تدمیری
		۳۵	تراسی

ت

٩	جنیدی، فریدون	۱۳۰، ۱۲۰	تبیعی، علی
۱۵۷	جوانی کابریدلی	۱۵۷، ۱۵۴، ۱۵۲	پیتور تور
۱۵۱	جورجونه		
۱۵۶	جوردانو برونو		
۱۰۲	جوزف، جون		
۱۳۷	جوینی، ابوبکر		
۱۲۵، ۱۱۵	جهانپور	۱۳۳	ثابت ابوالحسن
۱۵۹	جهانگیر پادشاه هندوستان	۱۳۳	ثابت اول
۱۳۲	جیش الاعم بن حسن دمشقی	۱۳۳	ثابت دوم
		۴۸	ثوبنکا

ث

ج

ج

۱۶۲	چلپی، حاج خلیفه		جاحظ
۱۴۷، ۱۳۸، ۱۳۷، ۴۲، ۳۶	چنگیزخان	۱۲۳	
۱۶۱، ۱۵۸، ۱۴۳	چهل ستون	۱۳۹	جالینوس
۲۳	چیچیلیا، صقلیه، سیسیل	۱۲۶، ۱۱۵	جاویدان، محسن
۱۱۹، ۹۴، ۹۱، ۸۸، ۸۴	چین، چینیان	۱۳۱	جرائیل اول
		۱۲۷	جرائیل بن عبدالله
		۱۲۱	جرائیل دوم
		۱۵۷	جبل عاملی، سیدحسن
		۳۲	ج. توینبه، آرنولد
		۵۲	جرجان

ح

۱۶۴	حاج جمال الدین بن ملک محمد شیرازی	۱۳۶	جرجانی، سید اسماعیل
۱۲۶	حارث بن كلده	۱۲۱	جريس اول
۱۲۳	حارث مجلسی	۱۲۶	جريس (جورجیس)
۱۵۶	حافظ محمودخان کاشی	۱۳۷	جلال الدین خوارزمشاه
۱۲۳	حاکم تریندی	۱۶۲، ۱۵۷	جلفا
۱۴۱	حامی، احمد	۱۴۱	جمال الدین
۱۲۰	حیب زیارت	۱۵۷	جمال الدین حسین انجو
۱۱۹	حییه طبرهان	۵۹، ۵۸، ۵۷	جمالپور، بهرام
۱۳۰	حجاج	۴۱، ۴۰، ۳۹	جمالزاده، سید محمدعلی
۱۳۰	حجاج بن مطر	۱۲۷، ۱۲۶، ۱۱۹، ۹۳	جندیشاپور(دانشگاه)
	حجت الاسلام ابو عبدالله محمد فخر الدین	۱۶۰، ۱۲۹، ۱۲۸	

۱۸۲ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

<table border="0"> <tbody> <tr><td>الکاتب</td><td>خواجہ شهاب الدین عبدالله</td><td>۱۳۶</td></tr> <tr><td>حاجت الاسلام قطب الدین ضیاء الدین مسعود</td><td>مروارید(بیانی)</td><td>۱۵۱</td></tr> <tr><td>کازرونی</td><td>خواجه نصیر طوسی</td><td>۱۳۸</td></tr> <tr><td>حران</td><td>خواجه نظام الملک</td><td>۱۲۲</td></tr> <tr><td>حسن بصری</td><td>خوارزم</td><td>۱۱۹، ۱۰۳</td></tr> <tr><td>حسن بیک روملو</td><td>خوارزمشاهیان</td><td>۱۳۶</td></tr> <tr><td>حسن فرزند سهل</td><td>خوانساری، جمال الدین حسین</td><td>۱۶۴</td></tr> <tr><td>حسین میرزا</td><td>خوزستان</td><td>۱۶۰، ۱۰۲، ۹۴</td></tr> <tr><td>حسینی، عبدالرشید</td><td>خیام نیشابوری، حکیم عمر</td><td>۶۷، ۱۶</td></tr> <tr><td>حضرت امام حسین(ع)</td><td>خیوه</td><td>۱۱۹</td></tr> <tr><td>حضرت امیر(ع)</td><td></td><td>۵</td></tr> <tr><td>حضرت محمد(ص)</td><td></td><td>۱۲۶</td></tr> <tr><td>حلب</td><td></td><td>۱۲۰</td></tr> <tr><td>حمدالله بن ابی بکر بن مستوفی قزوینی</td><td>دارالحكماء کرخ</td><td>۱۴۱</td></tr> <tr><td>حنین</td><td>دارالحكمه</td><td>۱۱۹</td></tr> <tr><td>حنین بن اسحاق</td><td>دارالسلام</td><td>۱۳۱</td></tr> <tr><td>حیره</td><td>دارالفنون</td><td>۱۰۳</td></tr> <tr><td>داریوش</td><td>داریوش</td><td>۱۰۶</td></tr> <tr><td>داریوش بزرگ</td><td>داریوش بزرگ</td><td>۶۰، ۵۹، ۴۲، ۳۳، ۲۷، ۱۷</td></tr> <tr><td>خارک</td><td>داریوش دوم</td><td>۷۵، ۷۳، ۶۷، ۶۱</td></tr> <tr><td>خاندان نوبخت</td><td>داود بن حنین</td><td>۱۴۶</td></tr> <tr><td>خاندان نوبختی زردشتی</td><td>داود بن سرابیون</td><td>۱۳۰</td></tr> <tr><td>خراسان</td><td>دبروس</td><td>۱۵۸</td></tr> <tr><td>خرجرد</td><td>دبیر نژاد، بدیع الله</td><td>۱۰۴</td></tr> <tr><td>خسروپرویز</td><td>دجله</td><td>۹۳، ۸۲، ۸۱</td></tr> <tr><td>خشایار</td><td>دریای سیاه</td><td>۶۸</td></tr> <tr><td>خلف زهراوی، ابوالقاسم</td><td>دزفول</td><td>۱۰۴، ۲۲</td></tr> <tr><td>خلیج فارس</td><td>دسپوئیسم</td><td>۳۳</td></tr> <tr><td>خلیقه ناصر</td><td>دکارت(کارتریوس)</td><td>۱۵۹، ۱۶</td></tr> <tr><td>خواجہ اختیار منشی</td><td>دکاسترو</td><td>۱۵۹، ۱۵۶</td></tr> <tr><td>خواجہ امین الدوله</td><td>دلکروا، سان ژان</td><td>۱۵۵</td></tr> <tr><td></td><td>دل پیومبر، سیاستیانو</td><td>۱۵۲</td></tr> </tbody> </table>	الکاتب	خواجہ شهاب الدین عبدالله	۱۳۶	حاجت الاسلام قطب الدین ضیاء الدین مسعود	مروارید(بیانی)	۱۵۱	کازرونی	خواجه نصیر طوسی	۱۳۸	حران	خواجه نظام الملک	۱۲۲	حسن بصری	خوارزم	۱۱۹، ۱۰۳	حسن بیک روملو	خوارزمشاهیان	۱۳۶	حسن فرزند سهل	خوانساری، جمال الدین حسین	۱۶۴	حسین میرزا	خوزستان	۱۶۰، ۱۰۲، ۹۴	حسینی، عبدالرشید	خیام نیشابوری، حکیم عمر	۶۷، ۱۶	حضرت امام حسین(ع)	خیوه	۱۱۹	حضرت امیر(ع)		۵	حضرت محمد(ص)		۱۲۶	حلب		۱۲۰	حمدالله بن ابی بکر بن مستوفی قزوینی	دارالحكماء کرخ	۱۴۱	حنین	دارالحكمه	۱۱۹	حنین بن اسحاق	دارالسلام	۱۳۱	حیره	دارالفنون	۱۰۳	داریوش	داریوش	۱۰۶	داریوش بزرگ	داریوش بزرگ	۶۰، ۵۹، ۴۲، ۳۳، ۲۷، ۱۷	خارک	داریوش دوم	۷۵، ۷۳، ۶۷، ۶۱	خاندان نوبخت	داود بن حنین	۱۴۶	خاندان نوبختی زردشتی	داود بن سرابیون	۱۳۰	خراسان	دبروس	۱۵۸	خرجرد	دبیر نژاد، بدیع الله	۱۰۴	خسروپرویز	دجله	۹۳، ۸۲، ۸۱	خشایار	دریای سیاه	۶۸	خلف زهراوی، ابوالقاسم	دزفول	۱۰۴، ۲۲	خلیج فارس	دسپوئیسم	۳۳	خلیقه ناصر	دکارت(کارتریوس)	۱۵۹، ۱۶	خواجہ اختیار منشی	دکاسترو	۱۵۹، ۱۵۶	خواجہ امین الدوله	دلکروا، سان ژان	۱۵۵		دل پیومبر، سیاستیانو	۱۵۲	<p style="text-align: center;">خ</p>
الکاتب	خواجہ شهاب الدین عبدالله	۱۳۶																																																																																															
حاجت الاسلام قطب الدین ضیاء الدین مسعود	مروارید(بیانی)	۱۵۱																																																																																															
کازرونی	خواجه نصیر طوسی	۱۳۸																																																																																															
حران	خواجه نظام الملک	۱۲۲																																																																																															
حسن بصری	خوارزم	۱۱۹، ۱۰۳																																																																																															
حسن بیک روملو	خوارزمشاهیان	۱۳۶																																																																																															
حسن فرزند سهل	خوانساری، جمال الدین حسین	۱۶۴																																																																																															
حسین میرزا	خوزستان	۱۶۰، ۱۰۲، ۹۴																																																																																															
حسینی، عبدالرشید	خیام نیشابوری، حکیم عمر	۶۷، ۱۶																																																																																															
حضرت امام حسین(ع)	خیوه	۱۱۹																																																																																															
حضرت امیر(ع)		۵																																																																																															
حضرت محمد(ص)		۱۲۶																																																																																															
حلب		۱۲۰																																																																																															
حمدالله بن ابی بکر بن مستوفی قزوینی	دارالحكماء کرخ	۱۴۱																																																																																															
حنین	دارالحكمه	۱۱۹																																																																																															
حنین بن اسحاق	دارالسلام	۱۳۱																																																																																															
حیره	دارالفنون	۱۰۳																																																																																															
داریوش	داریوش	۱۰۶																																																																																															
داریوش بزرگ	داریوش بزرگ	۶۰، ۵۹، ۴۲، ۳۳، ۲۷، ۱۷																																																																																															
خارک	داریوش دوم	۷۵، ۷۳، ۶۷، ۶۱																																																																																															
خاندان نوبخت	داود بن حنین	۱۴۶																																																																																															
خاندان نوبختی زردشتی	داود بن سرابیون	۱۳۰																																																																																															
خراسان	دبروس	۱۵۸																																																																																															
خرجرد	دبیر نژاد، بدیع الله	۱۰۴																																																																																															
خسروپرویز	دجله	۹۳، ۸۲، ۸۱																																																																																															
خشایار	دریای سیاه	۶۸																																																																																															
خلف زهراوی، ابوالقاسم	دزفول	۱۰۴، ۲۲																																																																																															
خلیج فارس	دسپوئیسم	۳۳																																																																																															
خلیقه ناصر	دکارت(کارتریوس)	۱۵۹، ۱۶																																																																																															
خواجہ اختیار منشی	دکاسترو	۱۵۹، ۱۵۶																																																																																															
خواجہ امین الدوله	دلکروا، سان ژان	۱۵۵																																																																																															
	دل پیومبر، سیاستیانو	۱۵۲																																																																																															

			۳۷		دلفى
			۱۵۵، ۱۵۴		دلورم
۵۹	رئو خشنہ	۱۵۵			دلوسپیتال، میشل
۱۵۳	رابله	۷۶			دماغه آفریقا
۸۹	راین	۱۲۱			دمشق
۱۳۶	رازی، ابوالفتح	۷۵، ۴۹			دمودس
۱۵۸، ۱۵۷	رازی، امین احمد	۱۵۴			دنوار، مارگریت
۱۳۸	رازی، فخرالدین	۱۶۳			دواربهی
۱۱۰	رازی، محمد ابویکرین زکریا ۱۰۸،	۱۵۶			دوبرتاس
	۱۳۹، ۱۳۵، ۱۲۰	۱۵۴			دوبلای
۱۶۲	راسین	۱۵۹			دوین یه
۱۵۱، ۱۴۵	رافائلو	۱۵۴			دورا
۱۵۹	راکن	۱۵۲			دورر
۱۶۰	رامبرانت	۱۶۴			ده توش
۱۶۵	رامبو، کله	۱۶۲			ده سکو وری، ژورز
۱۰۴	رایشناو	۱۶۲			ده شامپان یه
۱۳۹	رشیدالدین، فضل الدین ابیالخیر علی (فضل الله)	۱۶۵			ده فو
۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹		۱۰۷ ۱۰۴			دهقان، ابوالحسن
۱۳۹	رصدخانه مراغه	۱۶۱			ده لاتور
بیشتر صفحات	رم، روم، رومی، رومیان	۱۵۹			دهویو، توفیل
۴۲	رنان	۱۶۵			دیده رو
۱۶۰	رنودو	۱۶۳			دیلمی، عبدالرشید
۱۶۴	روایال پورت	۱۵۶			دیورت
۱۵۱	روترانه	۱۳۹			دیوسکوریدس
۸۲	رود سند	۹۳			دیوكلیتانوس
۱۳۰، ۱۲۰	روزبه، ابن مقفع	۱۵۹، ۱۵۷، ۱۵۵			دی وگا، دوگا، لوپه
۱۴۷، ۱۴۵	روس، روسی	۱۵۹، ۱۵۱، ۱۴۵			دی وینچی، لئونارد
۱۶۵	روسو				
۱۶۳	رومیر				
۱۵۴	رونسارد				
۱۵۵	روننه زه				
۱۶۲	رویسده ئیل	۱۵۴			ذوقی
۱۵۸	روینس				
۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۱۸	رهاء، ادسا				

ذ

۱۸۶ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

س		۱۳۸، ۱۱۹، ۷۳	ری
		۱۶۱	ریبه را
۷۲	شنا	۱۱۸، ۱۰۳، ۹۴	ریشه
۴۸	سائکوس توomas آگویناتیس	۱۶۵	ریگو
۴۷		۶۳، ۵۶	رینار
۷۴، ۷۳	سائیس	۱۶۴	رینه
۷۵	ساتاپس	۱۱۸، ۱۰۳، ۹۴	ریواردشیر
۱۵۶، ۱۱۵، ۷۹، ۷۶	سارتن، جرج		
۷۳، ۶۸	سارد		
۳۵	ساردس		ز
بیشتر صفحات	ساسانی، ساسانیان		
۱۵۲	ساکس، هانس	۱۳۰	زادویه فرزند شاهویه اصفهانی
۶۱، ۴۴، ۴۳، ۳۴، ۳۳	(سالامین) سلامیس	۱۲۸	زاگرس
۲۲	سالرنو	۸۰	زاما
۸۸	سالوستیوس		بیشتر صفحات
۱۴۳	سامانیان	۱۵۸	زلالی خوانساری، محمدحسن
۱۵۴	سام میرزا صفوی	۴۰	زوریخ
۹۲، ۹۱	سامی	۱۱۰، ۷۸، ۴۵، ۴۱	زیگفرید
۸۶، ۵۰، ۳۲، ۳۰، ۲۰	سامی		زین الدین نورالدین علی بن عاملی (شهید)
۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۴۹	سامی، علی	۱۵۴	ثانی)
۷۶، ۷۵، ۷۳، ۷۲		۱۰۳	زینون
۱۵۵	سانت ترز		
۸۲	سان دراکت		
۱۲۰، ۱۲۹، ۱۱۹	سانسکریت		ژ
۱۵۵	سانسوینو		
۱۱۰، ۴۷، ۱۸، ۱۶	سانکوس آو گوستینوس	۱۶۰، ۱۵۴، ۱۲۷، ۱۱۹، ۹۱، ۳۱	ژاپن
۱۱۰	سانکوس، توomas	۱۴۵	ژانسینیست
۱۵۳	سانگالو	۱۵۲	ژانکن
۱۵۴	سباستیان مونستر	۹۲	ژرسها
۱۳۳	ستان	۱۵۵	ژلو
۴۳	سترابون	۱۵۵	ژودل
۱۲۷	سخاریب	۱۶۲	ژوردنس
۱۳۴	سدید ابوالوفا موراخیم		
۱۲۸، ۱۲۷	سرحدون		

۱۲۵	سنت تومان اکونیناس	۱۳۶	سرخشی، عبد الرحمن
۱۰۴	سنت گالان	۱۲۸	سرگون
۴۵	سنت هلن	۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۴	سروانتس
۷۵	سندر	۱۵۶، ۱۵۵	سروه، میشل
۱۶۰	سنتیوس	بیشتر صفحات	سریانی
۱۳	سوئد	۱۳۹	سعد الدوّله
۱۵۵، ۱۰۴، ۴۰	سوئیس	۷۹، ۲۶	سعدی
۳۰	سوری	۹۶	سعودی
۱۳۲، ۹۱	سوریا	۹۶	سعید بن بطريق
۹۱، ۲۱	سوریابا	۷۳	سعید، زاید
۱۵۵	سوریانو	۸۲، ۸۱، ۶۲	سغد
۱۰۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۲۲، ۲۱	سوریه	۱۱۱، ۱۱۰، ۴۴	سقراط
۷۶	سوله ئیس	۱۶۲	سکارون
۱۵۸	سولی	۱۵۵	سکاودزی
۱۲۷، ۳۲، ۲۱	سومر	۳۵	سکیروس
۱۱۶	سووازه	۱۲۳	سلاجقه
۱۶۵	سویفت	۱۲۷، ۲۴	سلجوچی
۱۴۰	سویل	۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۳۶	سلجوقیان
۱۲۳، ۱۱۰	سهروردی	۱۴۷	سلطان ابراهیم میرزا
۱۵۷	سه زالین	۱۵۲	سلطان حسین
۱۳۲	سهل بن شاپور(سهل الكوج)	۱۰۳	سلطان زاده، حسین
۱۲۷، ۱۱۹	سیام	۱۵۱	سلطان سلیم
۱۴۹	سیاوش	۱۲۷	سلطان محمد
۱۱۵، ۲۴	سیبویه	۱۳۰	سلم
۱۵۱	سید علاء الدین حسین	۱۲۳	سلمویه بن بنان
۱۶۴	سید علیخان	۸۱	سلوکوس
۱۲۳	سید مرتضی	۸۹، ۸۵، ۸۱	سلوکی
۱۶۵	سید نعمت الله	۸۳، ۸۲	سلوکیا
۹۱	سیرو مالا بار	۸۴، ۲۰	سلوکید
۲۱	سیرومیبار	۹۰، ۸۲	سلوکیه
۸۲، ۸۱، ۷۴	سیستان	۱۲۱	سلیمان بن عبد الملک
۱۳۰، ۱۰۸	سیسیل	۷۲	سلیمان، دنیا
۳۱	سیلان	۱۳۸، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۰۳، ۹۴	سفر قند
۸۷	سیلیسی	۱۲۱	سباد

۱۸۸ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

۱۳۳		شبلی	۷۲	سیمرغ
۴۵		شتراوس بابری	۷۳، ۷۲	سینا
۱۱۶		شریف	۱۵۲	سینورلی
۱۲۲		شعویه	۱۵۷	سی و سه پل
۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷		شکسپیر	۱۵۱	سبوطی
شمس الدین محمد بن یحیی بن علی				
۱۵۱	لاهیجانی			
۴۰	شوپنهاور			
۱۵۸	شوتر			ش
۱۱۹، ۷۷		شوش	۱۰۵، ۱۰۳، ۹۴، ۹۳	شاپور اول
۵۶		شوشان	۱۳۲	شاپور بن سهل بن شاپور
۱۰۴، ۲۲		شوستر	۱۰۷، ۱۰۰	شاپور دوم
۸۲		شوشتاری	۱۶۳	شار پانیه
۵۹		شهبازی، شاپور	۱۶۵	شاردن
۱۱۹		شهر سبز	۱۱۵	شارلمان
۱۲۲		شهرستانی	۱۲۱، ۸۲، ۸۱	شام
۱۴۷		شیک خان	۱۵۲	شامبور
۷۴	شیکان، شیزگان		۱۶۱	شامپون ده شامبونیدر
۱۵۸	شیخ احمد بن محمد اردیلی		۱۰۶، ۱۰۴، ۱۰۳، ۲۲	شاه آباد
۱۳۹	شیخ‌الاسلام، کمال الدین		۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۳، ۱۳۹	شاه اسماعیل اول
۱۶۴، ۱۵۸، ۱۵۴	شیخ بهایی			۱۵۷، ۱۵۴، ۱۵۱
۱۳۷	شیخ رضی‌الدین الرهاوی		۱۵۶، ۱۴۷	شاه اسماعیل دوم
شیخ زین‌الدین ابوالحسن بن علی بن			۱۴۷، ۱۴۴	شاه تهماسب
۱۵۳	حسینی (محقق ثانی)		۱۶۱، ۱۵۹	شاه جهان، شهاب‌الدین
۱۴۳	شیخ صفی‌الدین اردیلی		۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۳	شاه سلطان حسین
۱۲۳	شیخ طوسی		۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۲۵	شاه سلیمان
۱۶۳	شیخ فخر الدین (شیخ طریحی)		۱۶۰	شاه صفی
۱۵۹	شیخ لطف‌الله		۱۵۷، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۳	شاه عباس اول
۱۲۳	شیخ مفید			۱۵۸
۱۵۱، ۱۳۹، ۶۵، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۴۹	شیراز		۱۶۱	شاه عباس دوم
۱۴۱	شیرازی، محمد الیاس		۱۵۵	شاه محمود نیشابوری
۱۰۳	شیز		۱۶۱	شاه نعمت‌الله
			۱۵۷	شاہنواز
			۳۶	شاہین

ص	
صائب تبریزی، محمد علی	۱۶۲
صالح بن نهاد هندی	۱۳۲
صفاری، شاه حسین بن ملک غیاث الدین	۱۴۷
محمد	۱۵۸
صفویه، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸	۱۴۹
صفی میرزا	۱۴۷
ط	
طالب آملی	۱۵۹
طاهر دوم	۱۲۲
طاهریان	۱۳۲
طبرستان	۱۱۹، ۷۳
طبری، شیخ احمد	۱۲۳
طبری، علی بن سهل	۱۳۵
طیب شیرازی، نورالدین محمد عبدالله	۱۶۱
طغول سلجوقی	۱۳۷، ۱۳۶، ۹۵
طه حسین	۱۲۲
طیفوری، عبدالله	۱۲۱
ع	
عاشق سمرقندی، ابوالحسن	۱۵۴
عالی قاپو	۱۶۱، ۱۵۷
عاملی، سید محمد	۱۲۶
عاملی، شیخ محمد	۱۲۶
عباس میرزا	۱۴۸، ۲۵
عباسی، رضا	۱۵۵
عباسی، عباسیان	۹۲، ۷۱، ۴۲، ۲۵، ۲۳، ۲۲

۱۹۰ | گرایش‌های علمی و طرنه‌گی از هخامنشی تا پایان صفویه

			خ
۱۵۸	فرسکو بالدی		
۷۴	فرعون		
۱۰۳	فرغانه	۱۲۹، ۱۲۷	خازان خان
۱۶۰	فرمات	۱۲۳	هزالی، احمد
۱۵۴	فرنل		هزالی طوسی (توسی)، ۳۹، ۴۰
۴۹	فرهوشی، بهرام	۱۵۶	هزالی مشهدی
۱۴۵، ۱۱۰	فلاماند	۱۱۹	غزنه
۱۰۲	فلچر	۱۴۹	هزایی، محمود
۱۱۵، ۹۲	فلسطین	۶۳	هنوسی
۱۶۴	فلشیه	۱۶۲	هفی، محمد طاهر
۱۰۴	فولدا	۱۵۳	هیات‌الدین بن همام الدین
۵۱	فولگراف	۱۵۳، ۱۵۲	هیات‌الدین خواندمیر
۱۶۴	فوونته نل	۱۳۹	هیات‌الدین شیرازی منجم
۱۶۴	فه نه توون	۱۵۳	هیات‌الدین منصور بن صدرالدین محمد
۱۶۵	فه نه لون		
۱۱۰	فیثاغورث		
۶۳	فیرکانت		ف
۱۰۱	فیروز(پیروز)		
۱۲۳	فیض عاملی	۴۸	فابرو
۱۶۳	فیض کاشانی، محمد بن مرتضی، غلامحسین	۱۲۳، ۱۱۰، ۶۳، ۴۸، ۱۸	فارابی
۱۰۵	فیلو	۱۳۲، ۸۹، ۶۶۵۴، ۵۳، ۲۴	فارل
۱۱۰	فیلون	۱۲۶	فاضل، جواد
۱۴۶	فیلیپین	۱۵۹	لان هلمونت
۶۵	فیلیفورت	۱۶۰، ۱۰۳	فتحعلیشاه
۳۸	فینقی	۱۳۶، ۱۲۷	لغزالدین
		۱۱۹	فرات میشان
		۴۳، ۴۲	طراهنه
		۱۵۶	فرانسو رابله
		۱۶۲، ۱۶۰، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۰۴	فرانسه
۱۵۲	قاضی اختیارالدین بن حسن بن علی	۱۶۲، ۱۶۰، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴	
۵۷	قاضی، محمد	۱۶۰	فرانس هال
۱۵۷	قاضی نورالله مرعشی شوستری	۴۲	فراؤس
۳۵	قرس	۷۱، ۹	فردوسی

۱۵۱، ۱۴۵	کالوین	۱۶۲	قبر سید فاطمه
۱۱، ۱۰	کالیفرینیا	۱۵۹، ۱۴۷، ۱۳۸	قریون
۱۶۲	کامبرت	۱۶۴	قریونی، آقارضا
۱۶۴	کامپرا	۱۱۸	قسطنطیل
۱۵۶	کامونس	۱۴۶	قشم
۱۵۹، ۱۵۳	کانادا	۱۳۸	قطب الدین
۱۵۳، ۱۲۵	کپرنیک	۱۵۳	قطیبه(مسجد)
۱۵۹	کپلر	۱۰۷	قططی
۶۸، ۴۹	کتریاس	۱۳۸	قم
۷۵	کتسیاس	۱۴۹	قدھار
۷۵	کتسیوکوس	۳۳	قیصر آوگوستوس
۲۲	کتلانی		
۱۵۳	کراناخ		
۱۱۹	کرخ (دارالحکما)		ک
۱۲۹، ۱۱۹	کرخ سلوخ		
۱۴۰، ۱۳۷، ۲۳	کردوا	۸۸	کائے سر(قیصر)
۸۵	کرمان	۸۳	کاپادوکی، کپودوکیہ(ایران کوچک)
۱۵۳، ۱۴۰	کروان		۸۴
۱۵۸	کروسه	۸۸	کاتو
۱۰۱	کریستن سن	۸۸	کاتولوس
۶۵	کریستیان	۱۵۸	کاچینی
۷۸، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۱	کسنوفون	۱۵۴	کاراخ، آنیال
۱۱۸	کشکر	۱۵۸	کاراش
۱۱۹	کفر عوزیل	۱۵۷، ۱۵۵	کاراواز
۳۵	کلازومنا	۱۵۲	کارپاچو
۹۳	کلت	۱۶۳	کاردینال دہڑہ
۶۷، ۴۹، ۴۲، ۳۲، ۳۱، ۲۴، ۲۱	کلدانی	۱۵۳	کارون .
		۸۳، ۷۰	کاریته، ڈاک
۱۲۶، ۱۲۶، ۱۰۲، ۹۱، ۸۹، ۸۵	کلدہ، کلدانیان	۱۱۹	کازرون
		۱۳۰، ۱۲۸، ۱۲۷	کازیودور
۱۰۴	کلوستر	۱۵۵	کاشانی، ادھم
۱۵۳	کلوہ	۱۵۱	کافشی، کمال الدین حسین
۳۴	کله ئون	۱۵۶	کاشی، نقی الدین
۱۶۲	کلیساي ارامنه	۴۹	کاظم زادہ، حسین

۱۹۶ | مقالات علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

۷۹	کیهان	۱۲۸	کلیساي پارسي
		۸۵	کلیساي کلداني
		۱۶۱	کلیم کاشانی، ابوطالب
		۱۵۵	کمال الدین اصفهانی
		۱۵۳	کمال الدین بهزاد هراتی
۱۵۲	گارینه	۱۵۵	کمال الدین حسین هروی
۱۶۰	گازت ده فرانس	۸۲	کمبریج (دانشگاه)
۱۵۷	گاسپابوهن	۵۹، ۵۸، ۵۷	کمبوجیه
۱۶۱	گاسندی	۵۰	کنت، اوگوست
۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶	گالیله	۱۲۳	کندی
۴۸	گایگر	۹۳	کنسانتیوس
۷۹	گرانیک	۹۸	کنسیل افروس
۴۲	گرانیکوس	۱۶۶	کولدورس
۱۴۷	گرجستان	۱۶۴، ۱۶۱	کوپرن، لومی
۱۵۷	گرکو	۱۵۲	کورته
۱۱۹، ۸۵	گرگان	۱۵۲	کورژ
۱۲۲	گرسه، ر	۴۳	کورش اصغر
۱۵۲	گرونه والد	۵۶، ۵۵، ۴۳، ۴۲، ۱۸، ۱۷	کورش (بزرگ)
۱۵۹	گرویتوس	۱۴۸، ۱۰۶، ۵۹، ۵۸	
۱۵۷	گریگوری	۱۶۴	کورلی
۱۶۲	گریسلهاوزن	۸۸	کورنلیوس پونسن
۱۶۳	گرینویچ (دانشگاه)	۱۶۰	کورنی
۷۰	گزونوفون	۱۶۲	کولبرت
۱۵۴	گسner، کونراد	۱۵۱	کولت، جون
۸۴	گندهارا	۱۵۳	کولز دوفرانس
۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۰، ۹۸، ۲۳، ۲۲	گنديشاپور	۱۵۲	کولومب، میشل
		۱۱۸، ۱۰۵، ۱۰۵	کونگرو
۱۲۰	گنوس	۶۱	کوه رحمت
۶۶	گواشون	۱۱۰، ۴۵	کوهن
۸۲	گوتای، چاندرا	۴۱	کوهن، روبر
۱۰۶	گوتزه	۱۶۴	کویسه وو
۱۳	گوتیرگ	۶۷	کیدیاس
۱۱۰	گورس، اناسا	۶۷	کیدینو
۴۴	گوگمل	۱۴۲	کیکاووسی، نعمت الله

گ

۸۸	لوکرتیوس	۹۳	گول
۱۵۴	لوگرکو	۱۶۱	گولتیه، دنیس
۱۶۲	لولی	۷۳	گومیو
۱۵۸	لومرسیه	۱۵۸، ۱۵۵، ۱۵۱	گونگورا
۱۵۶	لوناس	۱۵۸	گویدورنی
۱۶۲	لونتر	۱۵۸	گه درون
۱۶۱	لونن	۵۱	گیتیک
۱۱۶	لوون	۹۴	گیلانی
۱۶۳	لووو		
۱۴۶	لوی پانزدهم		
۱۴۶	لوی دوازدهم		
۱۱۰، ۴۷، ۱۶	لوی لاول		
۱۵۵	لویز لابه	۱۵۹، ۱۵۱، ۱۴۵	لئوناردو دی وینچی
۱۶۵	له ساز	۱۶۴	لا برویر
۱۵۷	له کاراش	۱۶۲	لابه ده سان پیر
۱۶۱	لیدن	۱۶۴، ۱۶۳	لابپ نیتر
۳۸	لیدی	۱۶۴	لارژیلبر
۱۴۳	ليندیخ	۱۶۵	لارژیلیه ر
۱۶۳	ليوننهوك	۱۶۲	لاروش فوکوله
		۱۶۲	لافوتاین
		۸۷، ۸۶، ۷۶	لاکهارت، لارنس
م		۱۰۲	لا یارد
		۸۹	لبنان
۱۲۰، ۹۰، ۳۰	ماتسوخ، ردولف	۱۵۴	لسکو
۵۶	ماداکتو	۱۳۲	لکلرک
۱۶۳	مادام دلافایت	۳۴	لمپساکوس
۱۶۴	مادام ده سه وینیه	۳۵	لمنوس
۱۵۷	مادریگان	۱۵۴	لوبرتون
۷۶، ۵۸	مادها	۱۶۲	لوبرن
۷۹، ۷۸، ۶۱، ۴۲، ۴۱	ماراتون	۱۵۲، ۱۴۵	لوتر
۹۱	مارکیون	۱۶	لورن، کلود
۱۶۴	مارمیت پاپن	۱۵۳، ۴۵	لوزان
۱۵۵	مارندزیو	۱۶۱	لوسوثر
۱۵۳	مارو	۱۶۴	لوک

ل

م

۱۹۶ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

۱۲۰	مدرسہ نصیبین الشہرہ	۱۵۶	مارو، کلمان
۷۳	مدکور ابراهیم	۱۱۹	مازندران
۱۴۳، ۴۹	مدنی، میر حمید	۱۵۳	مازان
۱۲۰	مراد کامل	۱۵۰	ماسه، هانری ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۶
۵۷	مردوک	۱۶۵	ماسیون
۶۱	مردونیه	۱۵۲	ماکیاولی
۱۵۴	مرسلین	۱۶۲	ماگدله بورگ
۱۵۴	مرکانور	۳۴	ماگنزا
۱۲۸، ۱۲۱، ۱۱۹، ۱۱۸	مرو	۱۶۳، ۱۶۲	مالبرانش
۷۳، ۷۲	مزدیستا	۱۵۸	مالهرب
۱۲۱	مسجد الحرام	۱۵۱	مانتیا
۸۸	مسکوپاس	۱۶۳	مانسار
۱۵۱، ۱۴۷	مشهد	۱۵۲	مانول دویچ، نیکولاوس
۱۳۷	مغولستان	۹۱	مانی
۴۲، ۴۲	مقدونی	۱۴۷	ماوراء النهر
۱۵۳	مقصودیک کاشانی	۱۲۰	مایرخوف
۱۲۱	مقفع	۱۲۵	مابل سکات
۱۴۶	مکزیک	۸۹	منی
۸۸	مکوپاس	۵۷، ۴۹	مجتبایی، قتح الله
۱۶۰، ۱۵۹	ملاصدرا، ملاصدرا شیرازی	۹۲	مجلس اعیان
۱۶۲	ملامحمد تقی بن مقصود علی اصفهانی	۹۲	مجلس مهستان
۱۵۳	ملانشتون	۱۳۴	مجوسي اهوازي، علی بن عباس
۱۲۸، ۳۱، ۲۱	ملبار	۱۵۳	محقق ثانی
۶۷	ملشکاہ سلجوقی	۱۵۳	محمدبن ابی سعد حسینی
۱۴۵، ۱۴۴	مناس، ز.ب	۱۴۱، ۱۴۰	محمدبن الیاس شیرازی
۱۵۸	منته وردہ	۱۶۲	محمدبن محمد الدادابی
۸۸	منشمی	۱۴۰	محمدبن نیلی
۱۵۳	مو	۱۶۱	محمدحسن بن خلف تبریزی
۱۶۲	مودیلو	۷۲	محمد معین
۱۵۱	مور، توماس	۷۳	محمد یوسف، موسی
۱۵۱	موریس سو	۱۴۳	محمود افغان
۳۰	موصل	۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹	محمود العقاد، عباس
۱۳۷	موصلی، عمارین علی	۱۱۸، ۱۰۳، ۹۵، ۹۴	مدائن (تیسفون)
۱۸	مولانا	۱۵۳	مدرسہ منصوریہ

۸۵	نبوخذ نصر	۱۶۲	مولیر
۶۷	نیوریمانوس	۱۵۲	مونتانیلو
۶۷	نیوریمنو	۱۶۵	مونتسکیو
۹۶	نجد ایران	۱۵۸	مونت کرتین
۸۱، ۷۵، ۷۳، ۷۲، ۶۹	نجم آبادی، محمود	۱۵۶	مونتین
۸۷، ۸۶، ۸۳		۴۵، ۴۱	مونتینه
۱۰۱	نرمی(نرسن)	۸۲	مهرداد
۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸	نستوریوس	۱۵۲، ۸۳	مهرداد بزرگ
۱۱۸، ۹۸	نسطوری(نستوری)	۸۲	مهرداد سوم
۱۱۹	نسف	۳۴	میتلنی
۱۲۲	نصیری، صدرالدین	۱۲۱	میخائل
۱۲۴	نظیف الرومی	۶۱	میخی پارسی
۱۲۰، ۱۰۱	نفیسی، سعید	۱۶۱	میرزا تقی خان اعتمادالدوله
۱۵۸	نقش جهان	۱۶۰	میرزا تقی خان مازندرانی
۶۱، ۶۰	نقش رستم	۱۶۵	میرزا داراب بیگ تبریزی
۱۱۶	نوابی، ماهیار	۱۶۴	میرزا محمد حسن شیروانی
۱۱۸	نوافلاطون	۱۵۸	میرعماد
۱۰۳	نویخت	۱۶۰	میرفندرسکی
۱۵۱	نوربخش، سید محمد	۱۵۹	میرمحمد باقر بن محمد استرآبادی
۱۵۹، ۱۲۰	نورجهان	۳۵	میکالسوس
۱۲۲	نوری طبری، حاج میرزا حسین	۱۴۵	میکل آنژ
۱۰۳	نولدکه	۱۶۲	میلتون
۱۱۰، ۴۸	نومینوس	۱۲۰	میلر، و.م
۱۵۶	نویدی شیرازی	۷۲	میلیتس
۵۸، ۵۵، ۵۱	نیرگ	۳۴	میوس
۷۳	نیت		
۱۰۱، ۱۰۰، ۹۸، ۹۴	نى سى بىن(نصىبىن)		
۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۸، ۱۱۹			
۱۲۸، ۱۲۲، ۱۱۰	نیشابور	۴۵، ۲۰	ناپلئون
۱۵۸	نیشابوری نظری، محمد حسین	۱۶۵	ناتیه
۹۳	نیکو مدی	۶۰	نارمن شارپ، رلف
۱۰۲	نینوا	۲۶	ناطق، هما
۱۴۶	نيوآمستردام(نيويورك)	۹۵، ۷۷	ناليبوه

ن

۱۹۶ | گرایش‌های علمی و فرهنگی از هخامنشی تا پایان صفویه

۱۰۵، ۱۰۴		ویواریوم	۱۶۵، ۱۶۳	نیوتون
۱۶۱		ویوالدی		

۹

۵

۵۹	هتوتسه	۱۶۵	۱۱۷، ۱۱۶	واسپوایلر
۱۵۲	هاتفی، ملاعبدالله	۱۰۲، ۸۹، ۸۵		وانو
۱۶۰	هاروارد(دانشگاه)	۸۸		واتیکان
۱۶۰	هاروارد، کالج	۱۲۳		وارو
۷۲	هارونالرشید	۱۶۰		واصل بن عطابین یسار
۱۶۰	هاروی	۹۳		وان
۴۲	هالیکارتاسوس	۱۵۹		واندل
۱۰	هانتینگتون، ساموئل	۱۵۶، ۱۵۲		وتبیه لوز
۱۵۶	هانری، تین	۸۸		وحشی باقی
۱۳۴	هبتالدینالحسن ابن اصفهانی المسلم	۵۲، ۴۹		ورنر یگر
۱۳۴	هبتالدین ملکه اليهودی	۱۵۲		ورونزه
۱۳۴	هبتالله ابوالعلا سعیدبن ابراهیم	۱۵۹		وریه را
۹۴، ۹۳	هپتال	۱۵۴		وزاری
بیشتر صفحات	هخامنشی، هخامنشیان	۱۵۵		وزال
۱۳۸	هرات	۱۶۱		وستون
۱۵۳	هراتی، کمالالدین بهزاد	۱۵۰		وکه وہ دو
۱۱۰	هراکلیت	۱۵۹		ولادکه
۴۷	هرمز	۱۶۵، ۴۲		ولتر
۹۴	هرمزد	۱۶۵		وله ساز
۸۵	هرمزدگان	۷۳		ونداد هرمزد
۷۰، ۴۴، ۴۳، ۴۱	هرودوتوس، هردوت	۱۶۱		ووزه لا
		۱۱۰		ویتوریا
۸۷	هرودیان	۵۵، ۵۱، ۲۲، ۲۰		ویدنگرن
۱۵۴، ۱۵۲	هروی، سیدعلی	۱۵۳		ویکتوریا(موزه)
۱۵۵	هروی، کمالالدین حسین	۱۵۵		ویلائرت
۱۵۳	هروی، محمدبن یوسف	۹۰، ۶۸		ویل دورانت
۱۳۰	هشام فرزند قاسم اصفهانی	۱۵۶، ۱۴۵		وینر
۱۶۴، ۱۶۲	هشت بهشت	۱۵۵		وینیولا

۵

۸۸	پتبولوس	۱۲۳	هلال بن ابراهیم بن زهرون
۱۲۰	پتیم میشل	۱۵۲	هلالی استرآبادی جنتایی
۱۲۱	یحیی	۱۶۱، ۱۵۹، ۱۴۶، ۱۴۵	هلند
۹۲	یزیگوتها	۵۳، ۴۰	همایون، غلامعلی
۳۰	یعقوب اوچین منا	۱۰۳، ۷۴، ۷۳، ۴۰، ۳۹	همدان، همدانی
۱۱۸	یعقوی (ای)	۱۳۹، ۱۳۸	
۱۲۰	یغما	۴۰	همدانی، بدیع
۴۹	یگر	۱۶۵	هندل
۱۲۱	یوحنا	۱۱۹، ۹۱، ۸۹، ۸۸، ۳۱	هندو، هندوستان
۱۲۰	یوحنا بن ماسویه	۱۴۰، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۳۹	۱۲۶
۱۰۵، ۲۳	یوستینیانوس	۱۶۰، ۱۵۴، ۱۵۲، ۱۴۶، ۱۴۱	
۱۲۳	یوسف السحرالقمن	۱۰۶، ۹۴، ۸۴، ۸۲، ۴۹	هند، هندی
۱۲۱	یوسف بن ابراهیم	۱۶۴، ۱۶۱	هوبس
۱۲۲	یوسف بن واسطی	۸۸	هوراتیوس
۸۱	یوفان	۱۶۵	هولباخ
۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵	یولیانوس، کودکس	۱۵۲	هولیاین
۷۹، ۳۶، ۳۵، ۱۶	یونائزین	۱۲۶	هومانیاس (دکتر)
بیشتر صفحات	یونانی	۹۴	هون
۱۶۰	یه دو، دانگاه	۱۴۲، ۹۸، ۸۸، ۴۹، ۲۳	هونل، کارل
۶۹، ۱۹	یه نیخن، هانس	۱۵۹	هونوره دو رفه
۱۱۸، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۳۸	یهود، یهودی	۹۳	هیاکله
۵۷	یهوده	۶۸، ۵۱	هیپوکرات «بقراط»
		۸۹	هیرونیموس

A short C.V.
of
Prof. Estiphan Panoussi, Ph.D.

Date of birth: September 11, 1935. Place of birth: Sanandadj, Iran

Education and academic grades, positions, and status:

School and Highschool in Iran and Iraq.

- 1957 B. A., Philosophy, Pontificia Universitas Urbaniana de Propaganda Fide, Rome, Italy.
- 1958 M. A., Philosophy, Pontificia Universitas Urbaniana de propaganda Fide, Rome, Italy.
- 1961 Study of Oriental Philology and History and Ph.D. (1st Degree), Philosophy, Université Catholique de Louvain, Belgium.
- 1961-64 Study of Iranian Philology and Semitic Languages, University of Tübingen, Germany
- 1964-66 Dissertation research in Philosophy, while also teaching in the Universities of Giessn and Marburg.
- 1967 Ph.D. (2nd Degree). Philosophy, Louvain, Belgium.
- 1967-73 Assistant Professor (Wissenschaftlicher Assistent), Orient-Institut, Freie Universität Berlin, Germany.
- 1973-78 and
- 81-89 Assoc. Professor (dānesyār), University of Tehran, Iran.
- 1994 Docent, Göteborgs universitet, Sweden.
- 2000 Professor, Göteborgs universitet, Sweden.
- 2000-2002 Visiting Scholar at Harvard University with Neo-Aramaic fieldwork research in/around L.A.
- 2002 Obtained the "Green Card" through son, Howfarr Panoussi, U.S.A. citizen by birth.
- 2002-ongoing Adjunct Instructor, Social and Behavioral Sciences/FACE Division, Antelope Valley College, Lancaster, U.S.A.

Academic experience:

1964-66 Instructor (Lektor), Seminar für Sprachen und Kulturen Nordafrikas, Justus Liebig-Universität, Giessen, Germany. Courses taught: Classical Arabic, Persian, New Aramaic dialects, Old Syriac, The Ninth Book of Avicenna's *as-Sīfa'*, compared with the *Elementa Theologica* of Proclus and with the *Liber de causis*, The *Isagoge* of Porphyry in the Syriac and Arabic



versions; Avicenna's *Dānešnāmā-ye Ḫalā'i* (Persian philosophical readings). 1964-66 (while also teaching in Giessen): Instructor (Lektor), Seminar für Semitistik, Philipps Universität Marburg, Germany. **Courses taught:** The same as in Giessen, in addition to: Eastern and Western philosophical confrontation, Aristotle's Categories in their Syriac and Arabic versions. 1967-73 Assistant Professor, FUB, Berlin. **Courses taught:** Old Syriac, New Aramaic dialects, Conversation in Classical Arabic, Aristotle's Categories in their Syriac and Arabic versions, Aristotle's Rhetoric in the Arabic version, Avicenna's Logic, according to the *Kitāb aš-Šifā'* (in collaboration with Professor Rudolf Macuch) Problems of medieval philosophy in light of Jewish-Islamic sources (in collaboration with Professor Taubes), Readings from the *Neusyrische Chrestomathie* (compiled by Rudolf Macuch and Estiphan panoussi), 1972-78 Associate Professor, Dānešyār, University of Tehran, Iran. **Courses taught:** Biblical and Imperial Aramaic, Old Syriac, New Aramaic dialects, Middle Persian Ideographics and Ideograms, Persian from point of view of Indo-European Studies, Arabic from point of view of Semitic Studies, History of Persian culture, Introduction into the Classical Latin language for comparative Studies with Persian. 1978-81 Visiting Associate Professor, Middle East Center, The University of Utah, Salt Lake City, U.S.A. **Coruses taught:** Introduction to the Semitic languages, Old Aramaic, Old Syriac, New Aramaic dialects, Directed readigs in Syriac, Persian language and literature. 1981-89 Associate Professor, Department of Linguistics and Old Languages, and since 1984 Chairman of the Italian Department, University of Tehran, Iran. **Courses taught:** Biblical Aramaic, Middle Persian Ideographics and Ideograms, Introduction to the Classical Latin language, Italian and Persian compared grammar. 1989-1992 Visiting Professor, Katholische

Universität Eichstätt, Germany. Computer Research projects: 1: The first "Latin-peersian Dictionary", actual stand: over 10000 entries; 2: A Neo-Aramaic Senaya-Glossary, actual stand: over 400 pages. Courses taught: Arabic, Persian, Biblical Aramaic, Seminar: East-West philosophy: "Themendiskussion an Hand von Zitaten" [Discussion of themes on the basis of quotations].

1992-2000 Senior Lecturer(Docent, 1994; Prof. 2000), Göteborgs Universitet. Institutionen för orientaliska språk.

Research: Continuation of previous projects; Courses taught: Different subjects of Arabic language and literature in levels B, C and D), New Aramaic for postdoctorates.

1995 the Swedish HSFR (Humanistisk-Samhällsvetenskapliga Forskningsrådet/ Council for Research in the Humanities), has approved a three-yr-project entitled "The Christian Senaya Dialect of Neo-Aramaic: Texts, Grammar and Dictionary" (In collaboration with Prof. Dr. Wolfhart Heinrichs, Harvard University, Department of Near Eastern Languages and Civilizations).

1997-1998 Visiting Scholar, Harvard University, Department of Near Eastern Languages and Civilizations, (NELC).

1998-1999 (ca. 2 months) Visiting Scholar, University of California, Los Angeles, Department of Near Eastern Languages and Cultures, Los Angeles.

2000-2002 Unpaid Visiting Scholar, Harvard University, Deparment of Near Eastern Languages and Civilizations(NELC). Achieving field-work research on Neo-Aramaic dialects in and around L.A. 2000-on going, Antelope Valley College. Courses taught: Introduction in Philosophy, and Ethics.



Publications (in Persian): More than 20 articles and two monographies. The most recent article: "Falsafa-ye Sarqi -ye Ebn-e Sīnā . [The Oriental Philosophy of Avicenna], in *Mahdawi-nāmeh* , Tehran 1999, 293-305.

Publications (in French, German and English): *Neusyrische Chrestomathie* [New Syriac Chrestomathy], Wiesbaden 1974, xxix and 244 pages (in collaboration with Professor Rudolf Macuch); "La notion de participation dans la philosophie d'Avicenne: Études historiques et doctrinales", dissertation présentée pour l' obtention du grade du docteur en Philosophie. Louvain 1967, 327 pages; "La théosophie iranienne source d'Avicene?", in *Revue Philosophique de Louvian*, 1968 (66) pp. 239-266; "L'origine de la notion de participation chez Zoroastre et chez Platon". in *Beiträge zur Alten Geschichte und deren Nachleben, Festschrift für Franz Altheim zum 6.10.1969*, Berlin 1969, pp. 91-114; "Some Annotations relating to the Arabic Version of Aristotle's Rhetoric(=AVAR)", in *Studia semitica necnon iranica, Rudolpho Macuch septuagenario ab amicis et discipulis dedicata*, ediderunt Maria Macuch, Christa Müller-Kessler et Bert G. Fragner, Wiesbaden 1989, pp. 195-200; "On the Senaya dialect", in *Studies in Neo-Aramaic*, edited by Wolfhart Heinrichs, (Harvard Semitic Studies), Atlanta 1990, pp. 107-129; "Ein vorläufiges Verbgleissar zum aussterbenden neuaramäischen Senaya-dialekt", in *Rivista degli Studi Orientali*, Volume LXV, Fasc. 3-4(1991), Roma 1992, pp. 165-183; "The Arabic Version of Aristotle's Rhetoric (AVAR) and its Edition by ʻAbdurrahmān Badāwi , in *Semitica, Serta Philologica Constantino Tsereteli Dicata*, curaverunt Riccardo Contini, Fabrizio A. Pennacchietti [e] Mauro Tosco, Torino 1993, pp. 201-211; "Abriss der Geschichte der Persischen Kirche", in *Festschrift Ewald Wagner zum 65. Geburtstag*, hrsg. v. Wolfhart Heinrichs und Gregor Schoeler, Bd 1. *Semitische*

Studien. Unter Berücksichtigung der Südsemitistik, Beirut 1994, pp. 199-220); "The Unique Arabic Manuscript of Aristotle's *Ars Rhetorica* and its two Editions published to date by Abdurrahmān Badāwī and by M[alcolm] C. Lyons" in *Consciousness and Reality, Studies in Memory of Toshihiko Izutsu*, edd. Sayyid Jalāl al-Dīn Āshṭiyānī et al., Tokyo 1998, 223-250; 'Dērabūni Dialect Notes", *Studia Iranica, Mesopotamica et Anatolica Institut of Anceint Near Eastern Studies*, Praha 1998, 179-182; "La participation dane l'oeuvre logique d'Avicenne", in Mohaghegh Nāma, supervised by B.Khorramshāhī and J. Jahanbakhsh, Tehran 2001, Vol.2, pp.142-175. "Greek-Arabic glossary based upon the Aristotelian *Ars Rhetorica*", in manuscript form. Collaboration with other scholars: With Rudolf Kassel, *Der Text der Aristotelischen Rhetorik*, 1971, pp. 88-90 mentioning my Arabic-German translation as a contribution to his work. With Rudolf Macuch: *Neusyrische Chrestomathie* [New Syriac Chrestomathy], Wiesbaden 1974, xxix and 244 pages. With M. C. Lyons, *Ars Rhetorica, The Arabic Version*, A New Edition, with Commentary and Glossary, Volume I, Cambridge 1982, s. the sigla-page mentioning my contribution for his work. And many Papers in Congresses and Universities. Honors: Inclusion a. o. in: Men of Achievement, [American Biographical Institute], Cmbridgy 1987; Who's of Intellectuals, [American Biographical Institute], 1987. Five Thousand Personalities of the World, Appendix, [America Boigraphical Institue], Chelsea 1990. "Outstanding Man of the 21 Century" September 17, 2001, Nomination announced by "The Governing Board of Editors of the American Boigraphical Institue".

Language competencies: Occidental and Oriental languages: 1) Ancient Greek (only for research purposes), 2) Latin, 3) Italian, 4) French, 5) German, 6) Swedish 7) English, 8) Biblical Aramaic, 9) Biblical Hebrew (only for research



purposes), 10) Middle Aramaic (East and West Syriac), 11) Aramaic dialects (Koine Urmežnāya Senaya, some of Chaldaean dialects, Christian dialects in Irak, and Lešānā hūlawlā, being the Jewish Neo-Aramaic of Sena), 12) Middle Persian(only for research purposes), 13) Persian, 14) Kurdish, 15) Arabic.

فهرست برخی از انتشارات نشریه و پسته به بنیاد نیشابور در زمینه فرهنگ ایرانی :

- | | |
|---|--|
| <p>ترجمه محمد وحید گلپایگانی</p> <p>ا. گرماتیک</p> <p>غلامحسن رسولی</p> <p>لیرج محرر</p> <p>اقرار علی اف / ترجمه شالمان یوسف</p> <p>مهدی فرشاد</p> <p>محمد ظلی سجادیه</p> <p>روزی لحمد / صلاح الدین فتح ...</p> <p>متولی برباریان</p> <p>فریدون جنیدی</p> <p>فریدون جنیدی</p> <p>فریدون جنیدی</p> <p>مظفر لحمدی استجردی</p> <p>پروفسور مهدی فرشاد</p> <p>عباس، علی، محمد مزرعی</p> <p>حسین شهیدی مازندرانی</p> <p>لحسان بهرامی / فریدن جنیدی</p> <p>نادره بیانی</p> <p>محمد رضا شعار</p> <p>لستفان پتوسی</p> <p>آ. آرین</p> <p>حسین شهیدی مازندرانی</p> <p>غلامرضا سلیم</p> <p>ا. گرماتیک</p> | <p>— ادب الکبیر و ادب لصفیر / ابن مقفع (روزیه پارسی)</p> <p>— ارمنی بیاموزیم</p> <p>— پژوهشی در فرهنگ مردم پیرسواران (ملانیر)</p> <p>— پیوند و لزه های لری با لیگر زیقهای آریانی</p> <p>— تاریخ آذربایجان</p> <p>— تاریخ مهندسی در ایران</p> <p>— تبلار مشترک فرقان و تورانیان</p> <p>— تراکه های مردم تاجیک</p> <p>— جستاری در پیشینه نقش کیهان و زمین در ایران قویج (تاریخ متاره شناسی و زمین شناسی در ایران)</p> <p>— حقوق بشر در ایران باستان</p> <p>— دلستانهای رستم پهلوان (دوره ۱۱ جلدی)</p> <p>— زندگی و مهاجرت آریانیان بر پایه گفتارهای لیرانی</p> <p>— رستم پرمرد شاهنامه</p> <p>— عرفان لیرانی و جهان بینی سیستمی</p> <p>— فرهنگ پیشوای</p> <p>— فرهنگ شاهنامه (نام کسان و جای ها)</p> <p>— فرهنگ و لزه های اوستا (اوستایی - پهلوی - فارسی - انگلیسی)</p> <p>— فرهنگ و لزه های فارسی در زبان چینیغوری چین</p> <p>— فرهنگ و لزه های کهن در زبان امروز آذربایجان</p> <p>— گرایشهای علمی و فرهنگی ایران از هخامنشیان تا پایان صفویه</p> <p>— فرهنگ و لزه های همانند (ارمنی - اوستایی - پهلوی - فارسی) (دفتر نخست)</p> <p>— مرزهای ایران و توران</p> <p>— محمود غزنوی، سرآغاز و پسگردی ایران</p> <p>— نامداران فرهنگ ارمنی، سده های ۱۸-۱۹ میلادی (دفتر نخست)</p> |
|---|--|

- به کوشش فریدون جنبدی
به کوشش فریدون جنبدی
فریدون جنبدی
حسین صفری
لیرج افشار سیستانی
حسین آذران
فریدون جنبدی
محه مه دنه مین هه و رامتی
عبدالحی خرسانی
- نامه فرهنگ ایران(دفتر دوم)
نامه فرهنگ ایران (دفتر سوم)
نقش جاتوران در سخن سعدی
و لزه نامه راجی
و لزه نامه سیستانی
و لزه های فارسی در زبان سوندی
نامه پهلوی، خودآموز خط و زبان پیش از اسلام
میژوی هه ور لمان
کلیات اشعار استاد خلیل ا... خلیلی

دفتر های نایاب بنياد نيشابور :

به کوشش فریدون جنبدی
حسین حجازی
نجف زاده بارفروش
ذب... هوند
لیک گرماتی
چنگیز پهلوان
سید محمد علی سجادیه
علی کریلسی رهبری
جلال الدین لام جمعه
سید محمد علی سجادیه
حمدیز پناه
فریدون جنبدی
لیرج محرر
فریدون جنبدی
فریدون جنبدی
لکن محمد مصدق، با پیشگفتار و حوالش فریدون
فریدون جنبدی
صلیق صفوی زاده

نامه فرهنگ ایران(دفتر یکم)
پژوهشی در زمینه نامهای باستانی مازندران
و لزه نامه مازندرانی
گاهشماری پلستانی مردمان گیلان و مازندران
نامه ایران فرهنگ ارمنی(دفتر یکم)
نمونه های شعر لمروز افغانستان
نیکان سومری ما
فرهنگ مردم رهبر
مثل های شوشتاری برخز زیارتدها
و لزه های فرقی در زبان فگلیسی
دلستهای زیارتدهای لری
زمینه شناخت موسیقی ایران
لینه لینه ها و فسانه های لرستان
زروان، سنجش زمان در ایران پلستان
کارنامه بن سينا
کاپیتولاسیون در ایران
نبرد قیشه ها در ایران پس از اسلام
گردی بیاموزیم

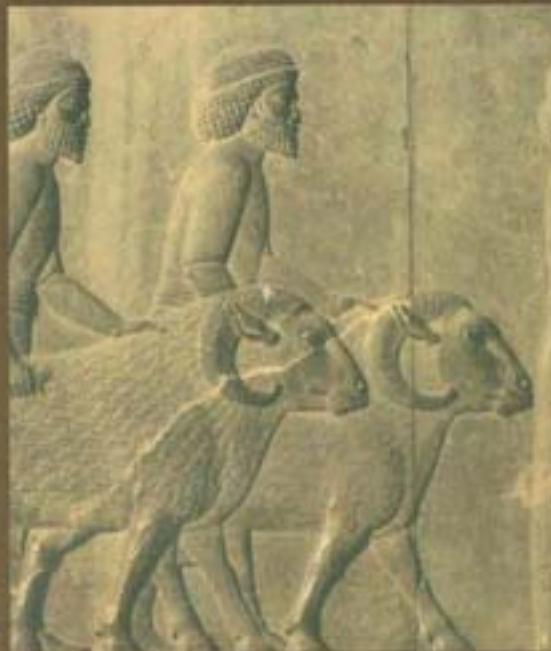
Scientific and Cultural Trends In Iran

From Achaemenids until the End of Safavids

**by
Estiphan Panoussi, Ph.D.**

**Successively Professor
at
The Universities of Giessen, Marburg, FU Berlin, Tehran,
Salt Lake City, Tehran, Eichstaett, Gothenburg, and
at
Antelope Valley College, Lancaster, U.S.A.**

**Tehran
2004**



Scientific and Cultural Trends In Iran

From Achaemenids until the End of Safavids

by
Prof. Estiphan Panoussi

Tehran 2004



دوره از: ۸۹۶۲۷۸۴ - دوره کار: ۶۰۹۶۲۷۸۴
ISBN: 964 - 62337 - 22 - 8 - ۹۶۴ - ۵۳۳۷ - ۲۲ - ۸ - شاپرک

بها: ۱۵۰۰ تومان